

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره توشه راهیان نور

ویژه محرم الحرام و صفر المظفر ۱۴۳۵ق / ۱۳۹۲ش

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

گروه تأمین منابع

عنوان و پدیدآور: ره توشه راهیان نور ویژه محرم الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ هـ.ق / تهیه و تنظیم: معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مشخصات نشر: قم: تا ظهور، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص. - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۱۱۹) شابک: ۹۰۰۰۰ ریال: ۶-۴۳-۲۹۷۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرس نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی.
موضوع: اسلام - مسائل متفرقه.
شناسه افزوده (سازمان): دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت فرهنگی و تبلیغی.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ / ۹ / ۱۱ / ۶۲ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۰۴۵

ره توشه راهیان نور ویژه محرم الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ هـ.ق

- تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی
 - نویسندگان: جمعی از پژوهشگران
 - ناظر علمی: حجت الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی محمدی
 - ناشر: تا ظهور
 - نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲ ش
 - شمارگان: ۱۳۰۰۰
 - قیمت: ۹۰۰۰ تومان
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
- تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۱۱۶۰ - ۰۲۵ داخلی ۱۲۴۶ نماپر: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۳۱۷۶
- پست الکترونیکی: tabligh@dte.ir

با قدردانی از همکارانی که در تولید و نشر این اثر نقش داشته‌اند:

- کارگروه پشتیبانی علمی محتوای تبلیغ: حجج اسلام آقایان محمدعلی مبینی، روح‌الله شریعتی، سیدمهدی موسوی، عیسی عیسی‌زاده، حمیدرضا مطهری، سیدرضی آصف‌آگاه و محمدحسین فکور
- ناظران محتوایی: حجج‌اسلام آقایان عبدالرحمن انصاری، محمدرضا بهروز و علی‌رضا انصاری
- ویراستار: علی نعیم‌الدین خانی • صفحه‌آرا: اکبر اسماعیل‌پور • اصلاحات حروف‌نگاری: سیدقاسم صفری • طراح جلد: سیدمحمود موسوی • کارشناس امور اجرایی: سیدحسین موسوی مجاب
- کارشناس چاپ: محمود نورالهی • کارشناس بازاریابی: عطاءالله علی‌زاده.

امام خمینی (رحمة الله عليه):

محرم، چه ماه مصیبت‌زا و چه ماه سازنده و کوبنده‌ای است. محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا است که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست که خود سرلوحه تعلیمات اسلام است.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی):

عاشورا، یک حادثه تاریخی صرف نبود؛ عاشورا، یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - یک سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت.

فهرست مطالب

سخن اول	۹
فصل اول: بایسته‌های تبلیغ	۱۱
شیوه‌های تبلیغی امام حسین <small>علیه السلام</small> : محمدکاظم کریمی	۱۳
سوژه‌های سخن (موضوعات پیشنهادی محرم): سید جواد حسینی	۲۷
منبر برگزیده (ندای عزت و آزادگی): مرحوم محمدتقی فلسفی	۴۱
فصل دوم: مباحث اعتقادی	۵۳
اعتقاد به ولایت و التزام عملی شیعیان: احمدرضا مفتاح	۵۵
معادباوری در نهضت امام حسین <small>علیه السلام</small> : مصطفی آزادیان	۶۹
علل و ریشه‌های دین‌گریزی: ناصر رفیعی محمدی	۸۱
فصل سوم: تاریخ و سیره	۹۵
پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، اسوه صبر و استقامت: رمضان محمدی	۹۷
جلوه‌های رفق و مدارا در سیره امام حسن <small>علیه السلام</small> : اعظم نوری	۱۱۱
فضایل امام حسین <small>علیه السلام</small> از منظر معصومین <small>علیهم السلام</small> : سیدمهدی موسوی	۱۲۵
زیبایی‌های نهضت حسینی: روح الله شریعتی	۱۳۷
بازشناسی خطبه امام سجاد <small>علیه السلام</small> در شام: عبدالرحمن انصاری	۱۵۱
رفتارهای اجتماعی امام رضا <small>علیه السلام</small> : سید سجاد ایزدهی	۱۶۷
فصل چهارم: مباحث اخلاقی	۱۸۳
جلوه‌های اعتدال در زندگی انسان: سعید شریعتی	۱۸۵
اهمیت غیرت از نگاه اسلام: عبدالکریم پاک‌نیا تبریزی	۱۹۹

۲۱۱ **فصل پنجم: مباحث خانواده**

۲۱۳ راهکارهای آسان‌سازی ازدواج جوانان: محمد سبحانی نیا

۲۲۷ تربیت ولایی فرزندان: جواد محدثی

۲۳۷ رفتارشناسی امام خمینی علیه السلام با همسر: عیسی عیسی زاده

۲۵۱ **فصل ششم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها**

۲۵۳ محرم و عزاداری در آیینه احکام: حمیدرضا دوزنده فردوس

۲۶۳ پرسش‌ها و شبهات نهضت امام حسین علیه السلام

سخن اول

عاشورای حسینی، پیوسته همچون خورشید فروزان بر تارک تاریخ انسانی و اسلامی می‌درخشد و جان آزادگان و حق‌جویان را روشنی می‌بخشد؛ چه اینکه سالار و سرور شهیدان، امام حسین علیه السلام ندای عزت و آزادگی را در جهان طنین‌افکن ساخته و بنیان ستم و فساد را واژگون نموده و راه اسلام ناب را فراسوی راهیان نور گشوده است.

به‌راستی، ایام محرم و صفر، زمان مناسبی برای تبلیغ آموزه‌های حقیقی دین و تبیین راه و رسم درست زندگی و مرام جوانمردی و وارستگی است. این ویژگی، باعث گردیده که برترین ظرفیت‌ها و جذابیت‌ها در اختیار مبلغان قرار گیرد تا بهتر و آسان‌تر به وظایف تبلیغی خویش قیام کنند و محبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در جان مردم نهادینه سازند تا در عمل، به شکوفایی فرهنگ و معرفت دینی بینجامد و به سالم‌سازی و اصلاح روابط فردی و اجتماعی مسلمانان کمک شایسته‌ای بنماید.

ره‌توشه پیش رو که ویژه ماه محرم الحرام و صفر المظفر سال ۱۴۳۵ ه.ق است، حاصل زحمات و تلاش‌های بی‌دریغ همکاران ما در معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم می‌باشد که به طرح مباحثی چند در باره سیره و منش اهل بیت علیهم السلام، به‌ویژه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و مباحث مرتبط با محرم و صفر پرداخته است. این اثر همچون سال‌های گذشته می‌کوشد با اهتمام به موضوعات و مباحث کاربردی و ارزنده، در حدّ توان، نیاز مبلغان محترم را در این باره تأمین نماید.

«ره‌توشه محرم و صفر»، مشتمل بر مقالات متنوعی در حوزه: عقاید، اخلاق، تاریخ، سیره، احکام و معارف اسلامی است که هر یک به جنبه‌ای از مباحث مرتبط با محرم و امام حسین علیه السلام می‌پردازد. امید می‌رود مبلغان عزیز، ما را همواره از نکته‌سنجی‌ها و پیشنهادهای سازنده خود بهره‌مند نمایند تا بر اتقان و مطلوبیت آثار بعدی افزوده شود.

شایان ذکر است که مقالات ارائه‌شده در این ره‌توشه، این امکان و فرصت را می‌دهد تا مبلغان محترم از این مباحث توشه‌ای برگیرند و البته خود نیز مطالبی مناسب و نکاتی دیگر نیز بر آن بیفزایند تا نتیجه کامل‌تر و مطلوب‌تری حاصل گردد. همچنین بایسته

است که مبلغان عزیز هنگام ارائه مطالب این اثر برای اقشار گوناگون مردم، به سطوح مختلف مخاطبان توجه داشته باشند و مباحث هر قسمت را متناسب با نوع و سطح علمی و سنی مخاطب خویش، تحلیل و ارائه نمایند.

در پایان، از حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی محمدی که با وجود مشغله‌های فراوان، زحمت نظارت علمی این مجموعه را به عهده گرفتند و از حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر مؤمنی که مسئولیت تهیه این ره‌توشه را برعهده داشتند و نیز از کارگروه پشتیبانی علمی محتوای تبلیغ (اعضای هیئت علمی و پژوهشگران پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) و سایر نویسندگان و همکارانی که در تألیف و کارشناسی علمی مقالات، یار و مددکار ما بودند، خالصانه تقدیر می‌نمایم.

امیدواریم آنچه را اینک دوستان با همتی شایسته و در خور تقدیر به ثمر نشانده‌اند، به عنایت و لطف حضرت دوست، ثمربخش و هدایت‌آفرین باشد و منادیان گفتار و مبلغان رفتار نورانی اهل بیت علیهم‌السلام را مقبول نظر افتد و ره‌توشه‌ای برای دنیا و آخرت همگان قرار گیرد. إن شاء الله.

سعید روستا آزاد

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

فصل اوّل: بایسته‌های تبلیغ

شیوه‌های تبلیغی امام حسین علی‌ه‌السلام

محمد کاظم کریمی*

اشاره

«تبلیغ»، از ماده «بلغ» به معنای رساندن پیام، خبر یا مطلبی به دیگران است^۱ و در اصطلاح، انتشار و انتقال اطلاعات، عقاید و دیدگاه‌هایی میان انسان‌ها به منظور ایجاد دگرگونی و تأثیر در روحیات، افکار و رفتارهای آنها است^۲ و در قالب گفتار، رفتار، تصویر و مانند آن انجام می‌پذیرد.

امروزه، تبلیغ، در زمره ارتباطات جمعی یا عمومی به شمار می‌رود که با هدف اطلاعاتی، اقناع یا متقاعدسازی^۳ انجام می‌گیرد. ارتباط جمعی یا عمومی، نوعی از ارتباط است که بر اساس آن فرد با تعداد بسیاری از انسان‌های دیگر با هدف تفهیم معانی، ارتباط برقرار می‌کند.^۴ هدف از ارتباطات، به طور کلی، این است که مفهومی که از درون فردی برخاسته است، به میان دیگران راه یافته و به آنان انتقال یابد؛ به بیان فنی‌تر، به فراگرد انتقال مفاهیم و یا انتقال معانی^۵ و نیز انتقال و یا تبادل پیام‌ها،^۶ ارتباطات گفته می‌شود^۷ و «روش‌های تبلیغی»، ابزارها و شیوه‌های انتقال پیام و انتقال معانی به دیگران هستند.

این گفتار، در صدد است تا با بررسی و واکاوی زوایای مختلف دعوت و قیام امام حسین علی‌ه‌السلام، اصلی‌ترین روش‌ها و شیوه‌های تبلیغی آن حضرت را تبیین نماید.

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۰۲۵.

۲. خندان، محسن، تبلیغ اسلامی و دانش ارتباطات اجتماعی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ص ۶۲.

۳. Persuasive.

۴. فرهنگی، علی اکبر، ارتباطات انسانی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۵.

۵. exchange meaning.

۶. transmit messages.

۷. فرهنگی، علی اکبر، ارتباطات انسانی، پیشین، ج ۱، ص ۵.

روش شناسی تبلیغ از منظر حسینی

خداوند در آیه ۱۲۵ از سوره مبارکه نحل، سه روش را برای تبلیغ دین توسط پیامبر معرفی می‌کند: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱ مردم را با حکمت، موعظه نیکو و جدال نیکوتر، به دین خدا دعوت کن. همانا خداوند به کسی که از مسیر حق گمراه شده و کسانی که هدایت شده‌اند، داناتر است.»

بر اساس این آیه، قرآن کریم قواعد دعوت به دین و مبادی آن را معرفی نموده و ضمن تعیین وسایل و راه‌های آن، روش خاص رسول خود و دعوت‌کنندگان بعد از او را ترسیم کرده است و شکی نیست که سه واژه: «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»، مربوط به شیوه سخن گفتن است و هر یک، راهی مخصوص برای دعوت است که رسول خدا مأمور شده به روش‌های یادشده، مردم را به دین اسلام دعوت کند. بدیهی است، این روش‌ها ترتیبی نیست؛ بلکه با توجه به کشش و شرایط مخاطب باید سراغ آنها رفت.^۲ «دعوت»، از ماده «دعی» به معنای تبلیغ کردن و خواندن مردم به دینی یا مرامی یا عقیده‌ای است^۳ و منظور از «سبیل» در اینجا، دین اسلام است.^۴ در ذیل، با اشاره به این سه روش، رویکرد امام حسین علیه السلام در قبال هر یک به اختصار بیان می‌شود و آنگاه در ادامه، سایر شیوه‌های تبلیغی حضرت را از منظر قرآن ارائه می‌نماییم.

۱. حکمت و برهان عقلی

اولین سفارش قرآن کریم در این آیه، فراخواندن مردم به سوی خداوند با حکمت است که با استفاده از برهان و روش عقلی حاصل می‌شود.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. ر.ک: شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق، چاپ هفدهم، ج ۴، ص ۲۲۰۱؛ طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش، ج ۱۲، ص ۵۳۳ و ۵۳۶.

۳. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳ش، ج ۷، ص ۹۶۱۲.

۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۴۴.

زمخشری می‌گوید: «حکمت، سخن متقن صحیح است و منظور از آن، دلیلی است که بیان‌کننده حق و برطرف‌کننده شبهه است.»^۱ و علامه طباطبایی رحمته الله علیه با بیانی مشابه می‌فرماید: «مراد از «حکمت» و «خدا داناتر است» حجتی است که حق را نتیجه دهد؛ به طوری که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند.»^۲

به هر حال، حکمت، به مفهوم علم و دانش یا منطق و استدلال است و در اصل به معنای «منع» می‌باشد؛^۳ زیرا علم و دانش یا منطق و استدلال، مانع از فساد و انحراف است و نخستین گام در دعوت به سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلال مناسب و به کار گرفتن فکر و اندیشه مردم و بیدار ساختن عقل خفته آنان است.^۴ سیره تبلیغی امام حسین علیه السلام نیز مملو از به کارگیری روش برهان و استدلال عقلی در موارد مقتضی است؛ برای نمونه، آن حضرت در نامه‌اش به بزرگان کوفه، ضمن بیان انگیزه‌اش از قیام، در بیان مفاسد دستگاه بنی‌امیه این‌گونه استدلال آورده است:

«بنی‌امیه، قومی هستند که پیروی از شیطان را برگزیدند و از اطاعت خداوند سر باز زدند، فساد را در زمین آشکار ساخته و حدود و احکام الهی را تعطیل نموده، حلال خدا را حرام و حرام او را حلال کرده‌اند، و من به جهت نزدیکی‌ام به رسول خدا، برای مبارزه با اینها سزاوارترم.»^۵

امام علیه السلام در موارد دیگر نیز عمل نکردن به حق و نهی نشدن از باطل را دلیل قیام خود ذکر می‌کند.^۶ همچنین در ضمن وصیت‌نامه‌اش، دلیل قیام خود را اصلاح امت جدش و احیای امر به معروف و نهی از منکر بیان می‌نماید.^۷

این مرد، برای فتح دین می‌جنگد در سنگر عشق، با یقین می‌جنگد
تو محو شب و طلوع صبح صادق آیینه به دست، در زمین می‌جنگد

۱. همان.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۳۴.

۳. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم (الدار الشامیة)، چاپ اول، ۱۴۰۷ق، ماده «حکم».

۴. رک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱، ص ۴۵۵.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم: مکتبة آیت‌الله المرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱،

ص ۶۰۳.

۶. همان، ص ۶۰۵.

۷. همان، ص ۶۰۲.

۲. موعظه

در گام دوم، خداوند پیامبر را به استفاده از اندرزهای نیکو (و الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) برای دعوت مردم به دین حق سفارش می‌کند. «موعظه، به معنای پند دادن، سخنان نرم گفتن و اندرز و نصیحت است و منظور از آن، سخنی است که دل‌های سخت را نرم سازد و کردارهای زشت را نیکو گرداند.»^۱

موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارد و با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت، حکمت، از «بُعدِ عَقْلِي» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه، از «بُعدِ عاطفی». مقید شدن «موعظه» به «حسنة»، شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هر گونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن باشد و به صورت زیبایی بیان شود.^۲

سرتاسر دعوت امام حسین علیه السلام، آکنده از موعظه‌های دلنشین است که برای هدایت خلق با نگاه دلسوزانه و بهره‌گیری از چاشنی تحریک احساسات بیان شده است؛ از جمله پس از ممانعت لشکر حرّ بن یزید ریاحی از ادامه حرکتش به سوی کوفه، با ایراد خطبه‌ای، نکات مهمی را در قالب موعظه در جمع اصحابش بیان داشت: «إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ... أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ إِذَا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِذَا بَرَمًا»^۳ شما می‌بینید آنچه بر سر ما می‌آید! راه و رسم روزگار عوض شده و روی زشت آن آشکار شده است. از خوبی جز مقدار اندکی به جای نمانده و این وضعیت، ادامه دارد... آیا نمی‌بینید کسی به حق عمل نمی‌کند و باطل حد و نهایی ندارد؟ در چنین وضعیتی، مؤمن واقعی خواستار شهادت در راه حق است و به یقین لقای پروردگار را آرزو می‌کند. من در این شرایط، مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز ذلت و ننگ نمی‌بینم.»

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۹۲۶۸.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۵۶.

۳. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۰۵.

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید زجان گذشت کزین زندگی چه سود؟ گذشته از این، امام در برخورد با افراد نیز از روش موعظه به وفور بهره گرفته است: «زهیر بن قین»، کسی بود که در مسیر بازگشت از مکه، با کاروان امام هم‌مسیر شده بود؛ اما سعی می‌کرد که هنگام استراحت، در جایی خیمه برپا نماید که با آن حضرت برخورد نکند. تا اینکه در یکی از منازل، امام کسی را نزد وی فرستاد و به او پیغام داد: می‌خواهم تو را ببینم. گرچه او ابتدا از رفتن سر باز زد، اما با اصرار همسرش «دیلیم بنت عمر»، به ملاقات امام رفت. اما دیدارش با امام علیه السلام و نوع سخنانی که بین آنها رد و بدل شد، باعث گشت زهیر با چهره باز و خوشحال برگردد و دستور داد تا خیمه‌های او را برچیده و وسایل او را برداشته و در نزدیکی امام، خیمه برپا کنند.^۱

همچنین هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم کوفه بودند، در قصر بنی‌مقاتل با «عبیدالله بن حُرّ جَعْفی» برخورد می‌کنند و خطاب به او می‌فرمایند: بیا با ما برویم تا به پیروزی برسیم! عبیدالله می‌گوید: من، شمشیری دارم بسیار گران‌قیمت، و اسبی که بی‌نظیر است. امام چنین پاسخ می‌دهند: ما نه با شمشیرت کار داریم، نه با اسبت؛ ما با خودت کار داریم. با وجود این، عبیدالله از همراهی امام سر باز زد و حضرت خطاب به او فرمود: اگر با ما نیستی، اینجا نمان؛ چرا که هر کس فریاد مظلومیت ما را بشنود و ما را اجابت نکند، هلاک خواهد شد؛ «...فَوَاللَّهِ لَأَسْمَعُ وَأَعِيَّتَنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَأَيَنْصُرُنَا إِلَّا هَلَكَ».^۲

۳. مناظره

قرآن کریم در گام سوم فرموده است که به طریقی نیکوتر با آنها به مناظره پرداز؛ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» «جدال»، به معنای سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه‌جویی است^۳ و عبارت از دلیلی است که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه بر سر آن نزاع می‌کند، به‌کار می‌رود؛ بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد؛ به بیان دیگر، جدال، یعنی اینکه آنچه را خصم به‌تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند، در

۱. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه محمد رحمتی، قم: انتشارات کریمه اهل بیت، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش، ص ۸۶-۸۷.

۲. ابومنخنف، لوط بن یحیی کوفی، وقعة الطف، تصحیح محمدهادی یوسفی غروی، قم: جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق، ص ۱۷۶.

۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، پیشین، ماده «جدل».

کلام خود لحاظ نماییم و با همان ادعایش را رد کنیم.^۱ البته بر اساس تصریح قرآن کریم، مجادله یا مناظره زمانی مؤثر است که «بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد؛ یعنی تمام جنبه‌های انسانی آن رعایت شود و از هر گونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی خالی باشد.^۲ شایان توجه است که خدای بلندمرتبه موعظه را به صفت «حسنه» و جدال را به عبارت «بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مقید نموده است و این دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها، حسنه (نیکو) نیستند و برخی از جدال‌ها، حَسَن (نیکو) و بعضی دیگر آحسن (نیکوتر) و بعضی نیز اصلاً فاقد حُسن (نیکویی) اند.^۳

حیات سیاسی معصومین علیهم‌السلام، سرشار از مناظرات مختلف با مخالفان و منکران حق است و کتاب شریف «الاحتجاج علی أهل اللجاج»، تألیف احمد بن علی طبرسی - از علمای قرن ششم هجری - مناظرات پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام با مخالفان را به شکل مبسوط آورده است. وی در مقدمه کتاب، هدف خود از تدوین این مطالب را پاسخ به شبهه عدم رجوع به مناظره در سیره معصومین علیهم‌السلام ذکر می‌کند.^۴ امام حسین علیه‌السلام نیز در مواضع مختلف به مجادله با اهل کوفه برآمد و برای گرفتن اقرار از آنها، با آنان این گونه سخن گفت:

«أَلَسْتُ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنُ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا وَ الْمُصَدِّقِ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ؟ أَلَيْسَ حَمَزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي؟ أَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ عَمِّي؟ أَلَيْسَ قَالَ جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ هَذَا مِنْ وَلَدِي سَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ؟...»^۵ آیا من فرزند دختر پیامبرتان و فرزند اولین ایمان‌آورنده و تصدیق‌کننده رسول خدا نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عمویم نیست؟ آیا جعفر بن ابی طالب که در بهشت پرواز می‌کند، عمویم نیست؟ آیا جدم رسول خدا نفرمود: این دو (حسن و حسین)، آقایان تمام جوانان اهل بهشت‌اند؟...»

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۳۴.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۵۶.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۳۴.

۴. ر.ک: احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (۵۸۸ق)، تصحیح محمدباقر خراسان، مشهد: مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، مقدمه کتاب.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۱۷.

و در ادامه فرمود: اگر این سخنان را از من نمی‌پذیرید، در میان شما اهل کوفه کسانی همچون زید بن ثابت، براء بن عازب و انس ابن مالک هستند که آنچه را در مورد خودم و برادرم از قول رسول خدا نقل کردم، تأیید کنند.^۱

آن حضرت در پایان فرصت را مغتنم شمرد و آنان را شاهد گرفت و پیام اصلی دعوت خود را بر ایشان عرضه داشت: «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفْرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ - أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ - إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»^۲ به خدا قسم! دست ذلت به سوی شما دراز نمی‌کنم و همانند بردگان فرار نخواهم کرد و به خدا پناه می‌برم از هر ستمگری که به روز قیامت ایمان ندارد.»

امام حسین علیه السلام با عمر سعد نیز مناظره کرد و به دستور امام علیه السلام هیئتی شش نفره تشکیل شد؛ به طوری که سه به سه روبه‌روی هم نشستند؛ یعنی امام، حضرت ابالفضل و حضرت علی اکبر علیه السلام با عمر سعد، پسر و غلامش. امام فرمود: وای بر تو ای پسر سعد! آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی او است، نمی‌ترسی که با من بجنگی؟ تو نسبت مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانی. اینان را رها کن و با من باش. من تو را به خدای بلندمرتبه نزدیک می‌کنم. عمر سعد گفت: ای اباعبدالله، بیم دارم که خانه‌ام ویران شود! امام فرمود: من آن را برایت می‌سازم. گفت: می‌ترسم املاکم گرفته شود! فرمود: من بهتر از آن را از اموال خود در حجاز به تو می‌دهم. گفت: خانواده‌ای دارم که بر آنان بیمناکم! در اینجا حضرت ساکت شد و دیگر جواب نداد.^۳

۴. تبشیر و انذار

علاوه بر سه روش یادشده، سیره تبلیغی امام حسین علیه السلام دربرگیرنده روش‌های مختلفی است که هر یک در جای خود نیز در آیات قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از این روش‌ها، «روش تبشیر و انذار» یا «تشویق و تنبیه» است.

۱. همان.

۲. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

انسان برای نشان دادن رغبت به کاری، هم به جنبه‌های برانگیزاننده و هم به جنبه‌های بازدارنده نیاز دارد؛ چون انسان دو بُعدی است؛ هم دنبال لذت است و هم از رنج گریزان است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْتِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛^۱ عالم کامل، کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند، از لطف و مهرش آنها را مأیوس نگرداند و آنان را از مجازات‌های غافلگیرانه خدا نیز ایمن نسازد.»

امام حسین علیه السلام، عمربن سعد را نیز با انداز تبلیغ کرد و فرمود: آیا از قیامت نمی‌ترسی؟ به تو خبر می‌دهم که اگر در قتل من شرکت کنی، نه دنیا خواهی داشت و نه آخرت. آنگاه فرمود: روزی را می‌بینم که سرت بالای نیزه است و بچه‌های کوفه به طرفت سنگ پرتاب می‌کنند. خدا در رختخواب جانت را بگیرد و روز حشر تو را نیامرزد. امیدوارم از گندم عراق نصیبت نشود.^۲ در نهایت، پیش‌بینی امام علیه السلام در باره‌اش محقق شد و توسط مختار در رختخوابش به هلاکت رسید.

روز عاشورا وقتی عمرو بن قُرظَه انصاری بر زمین افتاد، آن حضرت بالای سرش آمد. عمرو خطاب به امام عرض کرد: «أَوْقَيْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا! آیا به عهد خود وفا کردم؟» حضرت به او بشارت بهشت داد و فرمود: «تو پیش از من به بهشت می‌روی. سلام مرا به رسول خدا برسان.»^۳

امام حسین علیه السلام به دفعات از این روش استفاده کرد. وقتی به مردم بصره نامه نوشت، «یزید بن مسعود نَهشلی» که از بزرگان بصره بود، در پاسخ امام نامه نوشت که من می‌آیم؛ اما به موقع نرسید. چون به کربلا رسید، جنگ تمام شده بود و او بسیار متأسف شد؛ به هر حال، وقتی نامه نوشت و پاسخ مثبت داد، امام در جواب نوشت: «أَمْنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ أَعَزَّكَ وَ أَرْوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ؛^۴ خداوند تو را از وحشت قیامت در امان نگه دارد و عزت تو را زیاد کند و در روزی که همه تشنه‌اند، تو را سیراب گرداند.»

۱. صبیحی صالح، نهج البلاغه، کلمات قصار ۹۰، ص ۴۸۳.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۸۹.

۳. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۲۱.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۳۹.

همسر «وَهَبَ بِنِ حُبَابٍ» آنگاه که دستان وهب را قطع شده دید، با عمودی آهنین به قصد یاری او شتافت؛ اما وهب او را از این کار بازداشت. امام نیز نزد او آمد و فرمود: «خداوند شما را در ازای یاری خاندانم، پاداش نیک دهد. رحمت خداوند بر تو، به سوی خیمه زن‌ها برگردد.»^۱

۵. یادآوری نعمت

روش یادآوری نعمت، برگرفته از قرآن مجید است و پیامبران خدا نیز به آن عمل می‌کردند و امام حسین علیه السلام نیز در تبلیغ خود از آن بهره برده است. کمتر صفحه‌ای از قرآن را می‌توان یافت که خداوند به نعمت‌ها تذکر نداده باشد. از جمله خداوند در سوره الرحمن ۳۱ بار با تکرار آیه: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»، به نعمت‌های خود اشاره می‌کند. در سوره نحل نیز حداقل ۴۰ نعمت را برشمرده و تأکید می‌کند که: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^۲ یعنی نعمت‌های خداوند قابل شمارش نیستند.

یادآوری نعمت، بهترین روش تبلیغ و رساندن پیام و جذب مردم به دین است. خداوند برای آسان ساختن زندگی انسان‌ها، نعمت‌های مختلفی را در تمام دوره‌های حیات در اختیارشان قرار داده است و به جهت شکرِ نعمت‌دهنده، لازم است به صورت ذهنی، گفتاری و رفتاری از آنها یاد کنند. از این رو، قرآن کریم به پیامبرش تأکید می‌کند که: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۳ نعمت‌های پروردگارت را بیان کن.

دعای عرفه امام حسین علیه السلام عالی‌ترین نمونه یادآوری و شکر نعمت‌های الهی است. امام در این دعا، به نعمت‌های بی‌شمار الهی همچون: آفرینش اولیه تا ورود سالم به دنیا، حفظ شدن در گهواره، آماده بودن شیر گوارا به عنوان روزی، ایجاد محبت در دل مادر و پرستاران نسبت به او و اتمام نعمت در حق او تا اینکه به سخن درآید، اشاره می‌کند. سپس الهام معرفت خداوند و توان فهم آنچه را رسولانش مأمور به آوردنش بودند، از عنایات او بر می‌شمرد و دریغ نکردن برای در اختیار گذاردن انواع خوراک و پوشاک را مصداق اتمام نعمت می‌داند. آنگاه به جزئی‌ترین اعضا و جوارح بدن اشاره می‌کند و

۱. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۲۰.

۲. سوره نحل، آیه ۱۸.

۳. سوره ضحی، آیه ۱۱.

همه را نعمت‌های غیر قابل احصای الهی می‌داند که یکایک آنها به شکر جداگانه نیاز دارد.^۱

در شب عاشورا و در آن شرایط خاص، امام این چنین لب به سخن می‌گشاید و نعمت‌های پروردگار را یادآوری می‌کند و خدا را سپاس می‌گوید:

«أَتُنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدَهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۲ بهترین ستایش از آن خدا است و او را در شادی و گرفتاری حمد می‌گویم. خدایا! تو را برای وجود نعمت پیامبر، آموختن قرآن و فهماندن دین و دادن گوش و چشم و قلب به ما، ستایش می‌کنم. پس ما را از شکرگزاران قرار بده.»

۶. تکریم شخصیت

یکی از راه‌های تبلیغ و جذب افراد، روش تکریم شخصیت است. احترام به شخصیت افراد، موجب جذب آنها می‌شود. از آنجا که بشر به جهت داشتن غریزه حبّ ذات، خودش را دوست دارد، به همین دلیل، از تحقیر شدن، سرزنش شدن، بیمار شدن و همه آنچه باعث اذیت و ناراحتی او شود، گریزان است.

در روایات آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا»^۳ دنیا نزد انسان با شخصیت، کوچک است. و یا در جای دیگر می‌خوانیم: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ»^۴ انسان با شخصیت، خود را با معصیت، کوچک نمی‌سازد. و یا فرموده‌اند: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ»^۵ انسان با شخصیت، شهوتش بر او مسلط نمی‌شود. از این رو، ارتکاب گناهیانی چون: دروغ، تهمت و دزدی، نشانه کم‌شخصیتی است.

۱. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۱۱.

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۸.

۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۳۴.

۵. نهج البلاغه، پیشین، حکمت ۴۴۹.

«یزید بن ثُبَیْت» از اهالی بصره بود و به اتفاق دو پسر و غلامش و سه نفر دیگر از یارانش برای یاری امام حسین علیه السلام حرکت کردند و در مکه خود را به امام رساندند و برای خویش خیمه‌ای برپا کردند. وی سریع به دیدار امام رفت؛ اما وقتی رسید، دید امام تشریف ندارند. سؤال کرد، به او گفتند: امام جلوی خیمه‌ات رفته و آنجا ایستاده تا از تو استقبال کند. آری، آن حضرت این چنین اصحابش را تکریم می‌کرد.^۱

امام زمان علیه السلام در تجلیل از مقام وی در زیارت ناحیه می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلٰی يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ السَّلَامُ عَلٰی عَبْدِ اللَّهِ وَعَبِيدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ»^۲

گویند «ابو ثمامه» خدمت امام رسید و عرض کرد: جنگ ادامه دارد و وقت نماز فرارسیده است. دوست داریم خداوند را در حالی ملاقات کنیم که این نماز را که وقتش رسیده است، به جا آورده باشیم. امام فرمود: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ، نَعَمْ، هَذَا وَقْتُهَا»^۳ نماز را یاد کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، هم‌اکنون وقت آن است.» آنگاه فرمود: از لشکر اجازه بگیرد تا به نماز بایستیم.

و یا زمانی که شمر برای حضرت ابوالفضل علیه السلام و برادرانش امان‌نامه آورد هرچند آنان به شمر توجهی نکردند، امام علیه السلام فرمود: «جوابش را بدهید، اگرچه فاسق است.»^۴ این امر از لحاظ بُعد عاطفی تبلیغ و نیز تکریم مقام انسانیت، دارای نکته‌های عمیقی است.

امام علیه السلام شب عاشورا نیز اصحابش را چه به صورت کلی و چه به صورت موردی، تکریم کرد. به صورت کلی، با عباراتی چون: با وفا، با صداقت و نیکوکار آنها را گرامی داشت و فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَأُحِبُّ مِنْ أَصْحَابِي وَ لَأُحِبُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَيْرَّ وَ لَأُؤْصِلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا»^۵ من یارانی با وفاتر و بهتر از یارانم

۱. محمد السماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، تحقیق محمدجعفر الطیبی، مرکز الدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۷ش، ص ۱۹۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۷۲.

۳. محمد السماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، پیشین، ص ۱۲۰.

۴. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۰۵.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۱۱.

نمی‌شناسم و نیز خاندانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از خاندانم سراغ ندارم. خداوند از طرف من به شما پاداش نیک عطا نماید.»

آن حضرت به صورت موردی هم برخی را تکریم کرد؛ مانند: حر، زهیر و حبيب. همچنین خاندان عقیل (آل عقیل) را جمع کرد و فرمود: با شهادت «مسلم بن عقیل»، شما دین‌تان را ادا کردید، شما شهید دادید، همه با هم بروید؛ اما آنها در پاسخ گفتند: «قسم به خدا که از آقا و مولایمان جدا نمی‌شویم تا کشته شویم.»^۱

نمونه‌هایی از تأثیر روش‌های تبلیغی امام حسین علیه السلام

نگاهی گذرا به رفتار، گفتار، عواطف و عمل اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام در شرایطی که با انواع مشکلات و سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند و حتی از کمترین امکانات و تجهیزات هم بهره‌مند نبودند، بیانگر این مطلب است که آنان مصمم و با اراده دعوت پیشوای خود را لیبیک گفتند و به شکل عمیق از روش‌های تبلیغی امام تأثیر پذیرفتند؛ کسانی که به انواع بلا مبتلا شدند و همه این پیشامدها را با طیب خاطر پذیرفته و تا لحظه آخر، دیگران را به این راه دعوت کردند و از دوستان خود نیز می‌خواستند که امام را تنها نگذارند.^۲

«زهیر بن قین» بعد از اولین دیدار با امام، با نگاه و موعظه او چنان متحول شد که پس از بیان خطبه امام در هنگام ممانعت لشکر حرّ از ادامه حرکتش، از جا بلند شد و ابراز داشت: «ای پسر رسول خدا! ما سخنان تو را شنیدیم. این دنیای فانی نزد ما، بی‌ارزش است. اگر دنیا هم پایدار بود و ما در آن جاویدان بودیم، کشته شدن با تو را بر ماندن در این دنیا ترجیح می‌دادیم.»^۳

«هلال بن نافع بجلی» در ادامه خطبه امام چنین گفت: «ای فرزند رسول خدا! قسم به خدا، ما از دیدار پروردگار و مرگ باکی نداریم و بر همان نیت‌های پاک و صادقانه خود باقی هستیم و بصیرت و بینشی استوار داریم. با دوستان شما دوست و با دشمنان‌تان دشمن هستیم.»^۴

۱. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۹۴.

۴. همان.

«بُرَیر بن خُضَیر هَمْدانی» نیز پس از همان خطبه ابراز داشت: «ای فرزند رسول خدا! خداوند از اینکه به ما توفیق جنگ و قطعه‌قطعه شدن در کنار تو را به ما عنایت نمود، بر ما مَنّت بزرگی نهاد. باشد که در عوض این کار، جدّ بزرگوارت در روز قیامت شفیع ما باشد.»^۱

«قَیس بن مُسَهَّر صَیداوی» که حامل نامه امام علیه السلام به بزرگان و شیعیان کوفه بود، پس از گرفتار شدن به دست مأموران ابن زیاد، نامه امام را پاره کرد و به دلیل این کار، ابن زیاد او را وادار کرد تا بر منبر رفته و از امام حسین و پدر و برادرش علیه السلام بیزاری جوید؛ اما چون بالای منبر رفت، ضمن دفاع از حریم ولایت و امامت، دشمنان‌شان را مورد لعن و نفرین قرار داد و با معرفی خود به عنوان نماینده امام، از مردم خواست که او را یاری کنند. با رسیدن این خبر به ابن زیاد، دستور داد او را از بالای قصر دارالعماره به پایین بیندازند. و این‌گونه، قیس را به شهادت رساندند.^۲

در شب عاشورا به «محمد بن بشیر حَضرمی» خبر دادند که پسرش در ری اسیر شده است. امام نزد او آمد و فرمود: «من بیعت خود را از تو برداشتم. برو و برای رهایی فرزندت هر کاری که می‌توانی انجام بده.» اما او عرض کرد: «زنده‌زنده خوراک درندگان شوم، اگر چنین کنم و از تو دور شوم.»^۳

«وَهَب بن حُبَاب کَلبی» که با مادر و همسرش در کربلا حضور داشتند، پس از جنگی بی‌امان به نزد مادر برگشت و گفت: آیا از من راضی شدی؟ مادرش گفت: هرگز از تو راضی نمی‌شوم تا اینکه در راه فرزند رسول خدا کشته شوی؟ چون به میدان بازگشت و هر دو دستش قطع گردید، همسرش با عمودی آهنین به سوی او آمد و او را ترغیب کرد تا در یاری اهل بیت و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ ادامه دهد.^۴

«بُرَیر بن خُضَیر هَمْدانی» در شب عاشورا ضمن تنظیف و تغسیل، با دیگر یاران به خنده و شوخی مشغول بود. وقتی علت را پرسیدند، گفت: «به خدا قسم، من هیچ‌گاه

۱. همان، ص ۹۴-۹۵.

۲. همان، ص ۹۰-۹۱.

۳. همان، ص ۱۰۹.

۴. همان، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲۶ ■ ره‌توشه راهیان نور؛ ویژه محرم‌الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ق

اهل مزاح و شوخی نبودم و خوشحالی من، فقط به دلیل سعادتی است که فردا به آن خواهیم رسید.^۱

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

اینها، تنها نمونه‌ای از آثار ارتباط و تبلیغ امام حسین علیه السلام بر رفتار و عمل اصحاب و یاران در صحرای کربلا است که این چنین، آنان را شیفته مرام و منش خود ساخت و موجب شد تا پای جان بر عهد خویش باقی ماندند.

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

سوژه‌های سخن (موضوعات پیشنهادی محرم)

حجت‌الاسلام والمسلمین سید جواد حسینی*

موضوع اول: بایدها و نبایدهای عزاداری

عزاداری برای سید الشهداء علیهم‌السلام به دلیل اهداف بلند و نقش سازنده فردی و اجتماعی آن، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این حرکت، مانند همه موضوعات دیگر، بایدهایی دارد که سودمند است و آسیب‌هایی هم دارد که زیان‌آور است.

الف- بایدهای عزاداری

۱. ضرورت اصل عزاداری در قالب‌های ذیل:

- تشکیل مجالس سوگواری

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أُمَّرْنَا؛^۱ چنین مجالسی را دوست می‌دارم. مجالس ما را زنده نگه دارید. خداوند کسی را که مجالس ما را احیا نماید، رحمت کند.»

- نوحه‌سرایی

نوحه‌سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنا نیز لازم است. نخستین کسی که در مدینه مرثیه خواند، ام سلمه بود: «كَانَ أَوَّلُ صَارِحَةٍ صَرَخَتْ فِي الْمَدِينَةِ أُمَّ سَلْمَةَ زَوْجَ رَسُولِ اللَّهِ.»^۲

- گریه

اشک بر پرواز دل پر می‌دهد ریشه گر در آب شد بر می‌دهد

* پژوهشگر حوزه علمیه.

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۲. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۴۵.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَارْحَمَ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعَهَا رَحْمَةً لَنَا، وَارْحَمَ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَاحْتَرَقَتْ لَنَا وَارْحَمَ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا؛^۱ خدایا! بر چشم‌هایی که از سر ترحم بر ما اشک‌هایشان روان شد، رحم کن و بر آن دل‌هایی که بی‌تاب شدند و به حال ما سوختند، رحم نما و بر شیون‌هایی که برای ما بلند گردیدند، ترحم آور.»
 امام رضا علیه السلام فرمود: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ؛^۲ بر همانند حسین باید گریه‌کنندگان گریه کنند.»

- حالت گریه به خود گرفتن

در روایتی آمده است: «مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛^۳ کسی که [بر امام حسین علیه السلام] گریه کند یا بگریاند یا خود را به حالت گریه درآورد، بهشت برای او واجب می‌شود.»

- پوشیدن لباس مشکی

در روایت دیگر نیز آمده که: «[هنگامی که یزید اجازه عزاداری داد،] زنان هاشمی و قریشی لباس سیاه بر تن پوشیده و به مدت هفت روز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کردند.»^۴

- تعطیلی کسب و کار در روز عاشورا

امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را برآورده کند و کسی که روز عاشورا را، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش قرار دهد، خدای بلندمرتبه روز قیامت را، روز خوشحالی و شادی او قرار می‌دهد.»^۵

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۵۸۳.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۴. محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۲۷.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ همان، ج ۹۵، ص ۳۴۳؛ همان، ج ۹۸، ص ۱۰۲.

۲. مجالس عزاداری باید باعث احیای اسلام و حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام شود.
۳. باید عامل بسیج توده‌ها علیه ظلم و ستمگری گردد.
۴. عقاید شیعه را، به‌ویژه در بین جوانان، تقویت نماید.
۵. عامل تربیت و خودسازی افراد شود؛ نه بی‌باکی آنان.
۶. مایه وحدت بین مسلمانان باشد؛ نه عامل تفرقه.
۷. روح امید و توکل به خدای متعال در مردم تقویت شود.
۸. اهداف قیام حسینی بر اساس کلام خود آنان و به دور از هر گونه تحریف بیان گردد.
۹. دشمنان و حاکمیت قوانین الهی در عصر کنونی به مردم معرفی شوند.
۱۰. محبت و معرفت به عترت و نیز انس و الفت با قرآن و حدیث، به عنوان تنها راهکار رهایی امت اسلامی برای نسل جوان تبلیغ شود.

ب- نبایدهای عزاداری

۱. تحریف هدف عزاداری

استاد مطهری می‌گوید: «من نمی‌دانم کدام جانی یا جانی‌هایی جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی‌ها در مورد مسیح گفتند، در باره حسین گفتند که حسین کشته شده، برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد. حسین کشته شد، برای اینکه گناهکار تا آن زمان کم بود، بیشتر بشود.»^۱

۲. استناد به منابع غیر معتبر

استاد مطهری در این باره می‌گوید: «اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند، می‌بیند که ارزنده‌ترین و مستندترین و از پُر منبع‌ترین تاریخ‌ها است. مرحوم آخوند خراسانی

۱. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، قم: انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳۰ ■ ره توشه راهیان نور؛ ویژه محرم الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ق

فرموده بود: آنها که به دنبال روزه نشنیده می‌روند، بروند روزه‌های راست را پیدا کنند که آنها را احدی نشنیده است؛ [نه تاریخ و روزه‌های تحریف‌شده].^۱

۳. مطالب غلوآمیز

امام رضا علیه السلام فرمود: «مخالفتان ما سه نوع خبر در فضایل ما جعل کرده‌اند: ۱. غلو؛ ۲. کوتاهی در حق ما؛ ۳. تصریح به بدی‌های دشمنان ما و دشنام به آنان. وقتی مردم اخبار غلو را می‌شنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند [همان کاری که امروزه وهابیان و تکفیری‌ها انجام می‌دهند] و می‌گویند: شیعه، قائل به ربوبیت ما می‌باشد و زمانی که کوتاهی در حق ما را می‌شنوند، به آن معتقد می‌شوند و چون بدی‌های دشمنان ما را می‌شنوند، ما را دشنام می‌دهند.»^۲

۴. دروغ‌گویی

دروغ‌گویی در عزاداری و نوحه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام ممکن است به دلایل مختلفی صورت گیرد که البته باید از همه آنها پرهیز نمود؛ از جمله این دلایل عبارت‌اند از: جهل و نادانی، سوء استفاده از زبان حال، تلاش برای ارائه مصیبتی نو، دنیاطلبی و برتری‌جویی.

برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به:

۱. فرهنگ‌نامه مرثیه‌سرایی و عزاداری، محمد محمدی ری‌شهری.
۲. فریاد بر تحریف‌های عاشورا، استاد شهید مطهری رحمته الله علیه.
۳. ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، سید علی حسینی میلانی.
۴. عاشورا؛ انگیزه‌ها، سعید داودی و مهدی رستم نژاد، زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی.

موضوع دوم: ویژگی‌های خانواده شایسته

به منظور بهره‌مندی از فواید و آثار خانواده سالم، بایسته است به ویژگی‌هایی چند که از زبان آیات و روایات بیان گردیده، توجه داشت و به آنها عمل نمود. برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. همان، ص ۵۶.

۲. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، قم: انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۶۳.

۱. مسئولیت‌پذیری و هدایت‌گری

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور است که در گام اول، خانواده خود را تربیت کند: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱ ای پیامبر! بستگان نزدیک را انذار کن.

در یک دستور عام، همه انسان‌ها در مقابل تشکیل و تربیت خانواده شایسته، مسئول هستند. قرآن در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن، انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگه دارید. هنگامی که آیه فوق نازل شد، فردی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت فرمود: آنها را به آنچه خدا امر کرده است، امر کن و از آنچه خدا آنان را باز داشته است، نهی کن. اگر از تو اطاعت کردند، آنها را [از آتش دوزخ] حفظ کرده‌ای و وظیفه خود را انجام داده‌ای.^۳

از آنچه گفتیم، دو ویژگی خانواده شایسته و سالم به دست آمد:

- در خانواده شایسته، همه مسئولیت دارند و هر یک خویشان را مسئول می‌داند.
- اعضای خانواده شایسته، به امر و نهی الهی پایبند هستند و نسبت به هدایت یکدیگر کوشا می‌باشند.

۲. رعایت حقوق متقابل

مرد و زن بر همدیگر، و همین‌طور فرزندان بر والدین و والدین بر فرزندان، حقوقی دارند که در یک خانواده شایسته به‌خوبی رعایت می‌شود. در این زمینه، خانواده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت علی عَلَيْهِ السَّلَام، بهترین الگو است.^۴

۱. سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. حویزی، عبد علی، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۷۲.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

۳. معاشرت نیکو

قرآن بر معاشرت نیکو و پرهیز از سخت‌گیری تأکید می‌کند: «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ... وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛^۱ [برای تملک مهر آنان] آنها را تحت فشار قرار ندهید... و با آنان به طور شایسته رفتار کنید.»

۴. پرهیز از خشونت

فطرت مؤمن سراپا شفقت است در جهان دست و زبانش رحمت است قرآن می‌فرماید: «... شایسته است عفو کنند و از لغزش‌های دیگران چشم‌پوشند. آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را عفو کند؟...»^۲ امام سجاده علیه السلام فرمود: «هر یک از شما به سبب همسرش خدای را سپاس گوید و با نعمت خدا، مهربانی و نیک‌رفتاری و مدارا کند و شایسته است او را گرامی بداری.»^۳

۵. تقویت عاطفه

تقویت عواطف در خانواده، از مهم‌ترین کارهایی است که باید به آنان به صورت جدی توجه کرد. به منظور تقویت عاطفه، توجه به راهکارهای ذیل بایسته است:

۶. گفتار و رفتار محبت‌آمیز

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أَحِبُّكِ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا؛^۴ اینکه مردی به زنش بگوید: من تو را دوست دارم، [اثر این سخن] هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود.»

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «زن برای موفقیت در زندگی مشترک با همسر خویش، از مراعات سه چیز ناگزیر است:... [از جمله آنها] اظهار عشق و محبت به همراه طنازی و دلربایی و جلوه‌گری برای شوهر محبوب خویش است.»^۵

۱. سوره نساء، آیه ۱۹.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۳. ابن شعبه حرّانی، علی بن حسین، تحف العقول، قم: منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۸۰ق، ص ۱۶۸ و ص ۴۵۸.

۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ج ۲۰، ص ۲۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ق، ج ۷۵، ص ۲۳۷؛ حرّانی، علی بن حسین بن شعبه، تحف العقول، پیشین، ص ۳۲۳.

۷. خواندن یکدیگر با نام شایسته

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سه چیز دوستی و محبت بین دو مسلمان را افزایش می‌دهد: ۱. هنگام ملاقات، با خوش‌رویی و چهره‌ای گشاده برخورد کنند؛ ۲. اگر می‌خواهد در کنار او بنشیند، برایش جا باز کند؛ ۳. به بهترین نامی که دوست دارد، او را صدا بزند.»^۱

۸. سلام کردن

امام صادق علیه السلام فرمود: «يُسَلِّمُ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَهْلِهِ؛^۲ هنگامی که مرد بر خانواده‌اش وارد می‌شود، باید سلام کند.»

۹. دلجویی، استقبال و بدرقه

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: من همسری دارم که هر گاه وارد خانه شوم، به استقبال می‌آید و چون خارج می‌شوم، مرا بدرقه می‌کند. هر گاه مرا اندوهگین ببیند، می‌گوید: چه چیز تو را اندوهگین کرده است... رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند کارگزارانی دارد و این زن، یکی از آنها است.»^۳

۱۰. هدیه دادن

هدیه دادن، شیوه پسندیده‌ای است که مایه تحکیم نظام خانواده و تقویت عشق و عاطفه میان اعضای خانواده می‌شود. این امر، به معنای توجه به طرف مقابل و قدردانی از زحمات او است.

۱۱. مشورت

از شرایط مهم خانواده شایسته، مشورت و گفت‌وگو در موضوعات زندگی و مسائل مهم خانواده است. قرآن می‌فرماید: «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ؛^۴ و کارهای‌شان با مشورت در میان‌شان [انجام می‌پذیرد].»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۶۴۳.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۳، ص ۱۱.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۲.

۴. سوره شوری، آیه ۳۸.

۱۲. مدیریت مرد

دو رکن اساسی خانواده، مرد و زن می‌باشند و این دو، با همدلی و همفکری می‌توانند مشکل را حل کنند و چون هیچ تشکیلاتی بدون مدیر گروه به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، خداوند متعال بر اساس توانایی‌های خاصی که در وجود مردان به ودیعه نهاده، آنان را مسئول و مدیر خانواده معرفی می‌کند: «مردان، سرپرست و نگهبان زنان هستند.»^۱

البته مرد حق ندارد که غرور و خودخواهی را جایگزین محبت کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «أَخْبَرَنِي أَخِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَجِلُّ لِرُؤُوسِهَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفْ؛^۲ برادرم جبرئیل، همواره برایم خبر می‌آورد و در مورد زنان سفارش می‌کرد تا حدی که من گمان کردم برای شوهر جایز نیست که به زنش اف بگوید.»

۱۳. پرهیز از توهین

در خانواده شایسته، کسی حق ندارد به دیگری توهین کند؛ زیرا اذیت دیگران، جنگ با خدا شمرده شده است.^۳

مرجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخاست مشکل نشیند
در اسلام، تمسخر و استهزای اعضا خانواده، تحت هر عنوانی، جایز نیست و کسی که مرتکب چنین کاری شود، ظالم به حساب می‌آید.^۴

۱۴. پابندی به عفاف

خداوند مرد و زن را سفارش به عفت نموده است؛ البته در مورد زنان، نسبت به عفت و پاک‌دامنی بیشتر سفارش شده است؛^۵ «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...»^۶ به زنان با ایمان بگو: چشم‌های خود را [از نگاه هوس آلود] فرو گیرند و دامان خویش را حفظ نمایند و زینت خود را آشکار نکنند.» همچنین

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۱.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۱.

۵. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۶. سوره نور، آیه ۳۱.

در روایت به زنان سفارش شده است که بیرون از منزل آرایش نکنند؛ «هر زنی که برای غیر از شوهرش خود را خوشبو کند، نمازی از او قبول نمی‌شود تا زمانی که آن بوی خوش را با شستن از خود دور کند.»^۱

۱۵. تقسیم کار

توانایی‌ها و قابلیت‌های مردان و زنان، متفاوت است. در یک خانواده سالم، باید برخی کارها را زنان و بعضی کارها را مردان انجام دهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کارهای داخل منزل، به عهده فاطمه باشد و کارهای بیرون خانه، بر عهده علی.» فاطمه علیها السلام با شنیدن این سخن، خوشحال شد و فرمود: «فَلَا يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِكَفَائِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْمَلُ أَرْقَابَ الرِّجَالِ؛^۲ جز خدا کسی نمی‌داند که چقدر از تقسیم حکیمانه رسول خدا خوشحال شدم؛ اینکه پیامبر خدا معاشرت و رو در رو شدن با مردان را از عهده من برداشت.»

۱۶. تأمین نیازهای خانواده

امام باقر علیه السلام فرمود: «هرکس در دنیا به طلب روزی برود و قصدش این باشد که محتاج دیگران نشود و مخارج زن و فرزندانش را تأمین کند و به همسایه‌اش یاری رساند، در روز قیامت با چهره‌ای نورانی مانند مهتاب شب چهارده خداوند را ملاقات خواهد کرد.»^۳

جهت مطالعه بیشتر، به منابع ذیل مراجعه کنید:

۱. آیین همسررداری، ابراهیم امینی.
۲. بهشت خانواده، سید جواد مصطفوی.
۳. خانواده در اسلام، محمدحسین انصاریان.
۴. راهنمایی همسران جوان، محمدعلی سادات.
۵. تحکیم روابط خانواده، محمد محمدی ری‌شهری.
۶. اخلاق زن و شوهر و تنظیم خانواده، احمد صادقی اردستانی.

۱. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۵، ص ۵۰۷.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۲.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۲۱.

۷. راه زندگی؛ الفبای سعادت خانوادگی، جواد محدثی.

موضوع سوم: رفتار ائمه علیهم السلام با فرزندان

معصومین علیهم السلام، از جمله امام حسین علیه السلام هنگام مواجهه با فرزندان خویش، از کارآمدترین شیوه‌ها بهره می‌گرفتند که هر یک می‌تواند برای پدران و مادران و مربیان عصر ما، راهگشا و تأثیرگذار باشد. مهم‌ترین شیوه‌های رفتاری ائمه علیهم السلام در این باره عبارت‌اند از:

۱. انتخاب نام نیک

نام نیکو را بزرگان، عمر ثانی گفته‌اند این ذخیره مر تو را الباقیات الصالحات اولین برخورد خوب با فرزندان، انتخاب نام نیکو و مناسب است. علی علیه السلام فرمود: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛^۱ حق فرزند بر پدر، این است که نام او را نیکو گذارد و نیکو تربیت کند و به او قرآن بیاموزد.»

امام حسین علیه السلام برای فرزندانش نام: علی، جعفر، عبدالله، سکینه و فاطمه را انتخاب کرد.^۲ حضرت نام‌های نیک را ترویج می‌نمود و والدینی را که نام نیک انتخاب می‌کردند، مورد ستایش و تمجید قرار می‌داد.

در باره حر فرمود: «بِخ بَخ لَكَ يَا حُرٌّ، أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ مَا أَخْطَأَتْ أُمَّكَ إِذْ سَمَّيْتِكُ حُرًّا فَانْتَ وَ اللَّهُ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ؛^۳ به‌به! احسنت به تو ای حر! تو آزادمردی؛ چنانکه در دنیا و آخرت آزاده خوانده می‌شوی. سوگند به خدا! مادرت در اینکه تو را حر نامید، اشتباه نکرده است؛ [بلکه کار زیبایی انجام داده است.] به خدا قسم! تو در دنیا آزادمرد و در آخرت سعادت‌مند خواهی بود.»

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ق، حکمت ۳۹۹، ص ۵۴۶.

۲. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۴.

۲. محبت به فرزندان

محبت به فرزندان و به زبان آوردن آن، از بهترین شیوه‌هایی است که معصومان علیهم‌السلام در برخورد با فرزندان خود ابراز می‌داشتند. تأثیر این محبت، آنگاه دو چندان خواهد شد که همراه با اظهار دوستی به مادر فرزند نیز باشد.

امام حسین علیه‌السلام در باره دخترش سکینه و همسرش رباب می‌فرماید:

لَعْمُرْكَ إِنِّي لَأَحِبُّ دَاراً تَكُونُ بِهَا سَكِينَةٌ وَ الرَّبَابُ
أَحِبُّهَا وَأَبْذُلُ جُلِّ مَالِي وَكَيْسَ لِكَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابٌ^۱

«به جانت سوگند! من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشد. من آنها را دوست دارم و عمده اموالم را [به آنان] می‌بخشم و برای کسی شایسته نیست که مرا سرزنش کند.»

طاهر، یکی از دوستان امام باقر علیه‌السلام می‌گوید: نزد آن گرامی بودم که فرزندش جعفر آمد. حضرت فرزندش را مورد لطف و محبت قرار داده و فرمود: «هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۲ این [فرزند من]، بهترین فرد در روی زمین است.»

۳. تشویق فرزندان

تشویق، محرکی بسیار قوی در ایجاد و حفظ رفتارهای پسندیده است. از این رو، امام علی علیه‌السلام حسنین علیهم‌السلام و عباس علیه‌السلام را تشویق می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام نیز همین کار را می‌نمود. وقتی جعفر فرزندش را نزد معلمی به نام «عبدالرحمن سلمی» فرستاد و او به جعفر «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را یاد داد، حضرت هدیه‌ای ارزشمند به او داد و فرمود: «هدیه من، با تعلیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برابری نمی‌کند.»^۳ گرچه این امر نسبت به معلم فرزندش صورت گرفت، اما در واقع، نوعی تشویق فرزندش نیز محسوب می‌شود.

۱. همان، ص ۴۷.

۲. شیخ طبرسی، اعلام الوری، تهران: اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳. علی بن شهر آشوب، المناقب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۲۲.

۴. تعلیم معارف و احکام الهی

امامان تلاش می‌کردند که با نصیحت و تعلیم مناسب، سطح آگاهی فرزندان‌شان را بالا ببرند؛ چنانکه امام علی علیه السلام نامه ۳۱ نهج البلاغه را به همین منظور برای فرزندش امام حسن علیه السلام نوشت. در بخشی از این نامه می‌خوانیم: «وَأَنْ أُبْتَدِيكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَأُجَاوِزَ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ؛ پس، در آغاز تربیت تصمیم گرفتم تا کتاب خدای عزیز و بزرگ را همراه با تفسیرش به تو بیاموزم و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم.»^۱

نیست آب حیات جز دانش نیست باب نجات جز دانش

۵. تربیت معنوی

تربیت صحیح، از اصلی‌ترین رفتارهای امامان با فرزندان‌شان است که نمونه بارز آن، همان نامه علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌باشد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛^۲ اولادتان را بر سه خصلت [نیکو] تربیت کنید: دوستی پیغمبرتان، دوستی اهل بیت او و خواندن قرآن.»

امام باقر علیه السلام خطاب به فرزندش می‌فرماید: «يَا بَنِي إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ فَقُلْ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ إِذَا حَزَنَكَ أَمْرٌ فَقُلْ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ إِذَا أَبْطَأَ عَنْكَ الرَّزْقُ فَقُلْ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛^۳ فرزندم! هر گاه خداوند به تو نعمتی ارزانی داشت، بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و هر گاه حادثه‌ای تو را غمگین و ناراحت نمود، بگو: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و زمانی که احساس نمودی روزی تو به‌سختی می‌رسد، بگو: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

۱. نهج البلاغه، پیشین، ص ۳۹۴، نامه ۳۱.

۲. هندی، متقی، کنز العمال، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۷۸.

۳. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمّة فی معرفة الاثمة، بیروت: دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۶۲.

۶. توجه به پرسش فرزندان

هنگامی که فرزندان به بلوغ و رشد عقلانی می‌رسند، سؤال‌هایی در ذهن آنان به وجود می‌آید که پاسخ صحیح و منطقی به آن، در پرورش اندیشه آنان بسیار مؤثر است. در این باره به بیان دو نمونه حکایت از زندگی امام حسین علیه السلام بسنده می‌کنیم:

۱. در قصر بنی‌مقاتل، امام حسین علیه السلام لحظه‌ای خواب رفت و شنید که: «این جمعیت در حرکت است و مرگ نیز در تعقیب آنان می‌باشد.» حضرت جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را به زبان جاری ساخت. علی‌اکبر پرسید: پدرجان! مگر ما بر حق نیستیم؛ چرا این جمله را به زبان جاری ساختی؟ فرمود: «بَلَىٰ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ؛ به خدایی که همه بندگان به سوی او بازمی‌گردند، ما بر حق استواریم.» آنگاه علی‌اکبر عرض کرد: وقتی حق با ما است، از کشته شدن باکی نداریم. امام حسین علیه السلام فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَكَدِّ خَيْرٍ مَا جَزَىٰ وَكَدًّا عَنْ وَالِدِهِ؛^۱ خداوند بهترین پاداشی را که پدر به فرزندش می‌دهد، به تو عطا نماید.»

۲. وقتی امام حسین علیه السلام به اصحابش در شب عاشورا بشارت شهادت داد، در ذهن قاسم بن حسن سؤال‌هایی نقش بست. از امام علیه السلام پرسید: عموجان! آیا من هم در میان شهدا خواهم بود؟ امام حسین علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؛ پسر من! مرگ را چگونه می‌بینی؟» عرض کرد: «أَحْلَىٰ مِنَ الْعَسَلِ.» امام در پاسخ فرمود: «عمویت فدای تو باد! بلی، به خدا قسم تو را هم در ردیف یارانم خواهند کشت؛ حتی کودک شیرخواره‌ام عبدالله را نیز به شهادت می‌رسانند.»^۲

برای مطالعه بیشتر، به منابع ذیل رجوع کنید:

۱. جوان در پرتو اهل بیت علیهم السلام، محمدعلی خادمی کوشا.
۲. سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام؛ تربیت فرزند، سیدعلی حسین‌زاده.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

۲. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم: انتشارات بصیرتی، ص ۲۳۰.

منبر برگزیده: ندای عزت و آزادگی

حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی*

اشاره

عزت و آزادگی، پیام ماندگار مکتب اسلام و ندای جاوید حسینی است که در طول تاریخ، الگوی مناسبی برای مجاهدان و آزادی خواهان بوده است. آنچه در ذیل می آید، متن سخنرانی مرحوم فلسفی رحمته الله علیه است که در باره فرمایش تاریخی امام حسین علیه السلام یعنی: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ»، به تحلیل نشسته است. متن مذکور، با اندکی اصلاح و ویرایش در اختیار خوانندگان عزیز قرار می گیرد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِي الْخَلَائِقِ اجْمَعِينَ، وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا حَبِيبِ آلِهِ الْعَالَمِينَ الرَّسُولِ الْمُوَيْدِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ. قَالَ اللَّهُ الْعَظِيمُ فِي كِتَابِهِ: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...»^۱

ایام عاشورا است؛ روزهایی است که زن و مرد علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام، به یاد حضرت حسین علیه السلام، در مجامع و مجالس اجتماع می کنند و با ذکر وقایع کربلا، به یاد آن حضرت اشک ارادت می ریزند.

به همین مناسبت، امروز در این محضر محترم، پیرامون یکی از شعارهای کربلا که اولین بار از زبان خود ابی عبدالله بیرون آمده و در واقعه کربلا باقی مانده است و دوستان آن حضرت در طول قرون متمادی مکرر این جمله را به زبان آورده اند، [صحبت می کنم]. آقایان و بانوان حاضر در محضر و دیگر قشرهای وسیع مردم ایران در این

* این متن، منبر مرحوم حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی رحمته الله علیه می باشد که به کوشش حجت الاسلام والمسلمین جعفر فکری تهیه و تنظیم شده است.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

انقلاب، این جمله حسین را مکرر به زبان آورده‌اند و آن جمله این است: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»^۱ من می‌خواهم به خواست خداوند امروز پیرامون این جمله قدری صحبت کنم. اولاً توضیح داده می‌شود که این جمله چه معنایی دارد و چرا حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام این جمله را فرمود و ریشه و منشأ این جمله، از نظر اعتقادات ایمانی چیست؟

تعریف عزت و ذلت

کلمه «ذلت»، در مقابل «عزت» است. وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»؛ یعنی ذلت از ما دور است، ذلت در حریم ما راه ندارد، ما را با تن دادن به ذلت کاری نیست، مکتب ما مکتب عزت است، مکتب ما مکتب سرفرازی و علو همت است و پستی‌ها، دنائت‌ها و ذلت‌ها در حریم ما راه ندارد. در واقع، معنای «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»، همین است: ذلت، از ما دور است، ما از ذلت دوریم، ذلت در عمق وجود ما راه ندارد و مکتب ما، مکتب عزّ و عظمت و بزرگواری و صیانت نفس است. اوّل مطلبی را که در این مقام باید به عرض تان برسانم، این است که عزّ واقعی، متعلق به خدا است و هر کس خواهان عزّ واقعی است، باید وابسته به خدا باشد.

آثار عزت

آیه‌ای که در آغاز سخن عرض کردم، ناظر به همین مطلب است؛ «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۲؛ کسی که اراده دارد به عزت واقعی برسد، باید به خدا بپیوندد؛ برای اینکه عزت با تمام بال و پرش مخصوص ذات اقدس الهی است و افراد با ایمان، با استمداد از ذات الهی می‌توانند برای خود عز و عظمت به وجود بیاورند. در اینجا جمله‌ای را که در آغاز نبوت، پیغمبر گرامی فرمود، روشن می‌شود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۳، یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگویید و اگر به مدلول کلمه توحید، مؤمن و معتقد باشید، شما رستگار خواهید شد. آیا واقعاً رستگاری با گفتن کلمه توحید و مؤمن بودن به مدلول آن، به دست می‌آید؟ جوابش این است: بلی، به

۱. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

دست می‌آید؛ برای اینکه تمام بدبختی‌ها و تمام تیره‌روزی‌ها برای این است که بشر در مقابل غیر خدا تن به ذلت می‌دهد و غیر خدا را می‌پرستد. اگر به غیر خدا پشت پا زد، از پرستش غیر خدا چشم پوشید و یکتاپرست شد، دیگر دچار ذلت و زبونی نمی‌شود. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، معنایش این است: هیچ معبودی در تمام جهان هستی بر حق نیست، مگر ذات اقدس الهی. در واقع، گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌خواهد بگوید: من فقط و فقط در مقابل خدا بندگی می‌کنم و بس. من فقط و فقط خدا را می‌پرستم و بس. بنابراین، غیر خدا را نمی‌پرستم. غیر خدا هر چیز باشد، هر کس باشد و هر موجودی باشد، مورد پرستش و قبول من نیست. این انسان، آزاد است و انسان آزاد، عزیز است و محترم. کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید، به عبارت خیلی روشن، معنایش این است که من خدا را می‌پرستم و بس. بنابراین، هواپرست نیستم. شهوت‌پرست نیستم. مقام‌پرست نیستم. ثروت‌پرست نیستم. دچار انحرافات اعتقادی نیستم. در مقام پرستش به هر صورت و به هر شکلی که باشد، من غیر خدا را نمی‌پرستم. نه بت‌پرستی، نه ماه‌پرستی، نه ستاره‌پرستی، نه درخت‌پرستی، نه دریاپرستی، نه هواپرستی، نه ثروت‌پرستی، نه نفس‌پرستی، نه خودپرستی و بالأخره هر چیزی که از قماش پرستش است، از من دور و من از آن منزه‌م. معبود من و پرستیده من، فقط و فقط ذات اقدس الهی است. معنای این حرف آن است که من مقابل بت، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل آفتاب و ماه، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل ثروت، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل میز ریاست، تن به ذلت نمی‌دهم؛ چون پرستیدن، معنای واقعی تن به ذلت دادن است و من فقط و فقط ذات اقدس الهی را می‌پرستم و بس. پرستیدن خدا، سجده در مقابل خدا، تن دادن به ذلت در پیشگاه آفریدگار بزرگ جهان، معنای عزّ واقعی است و معنای عظمت حقیقی است؛ «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۱ تمام عزت‌ها باید متمرکز شود در ذات اقدس الهی.

ملاحظه کنید علی ابن ابی‌طالب (علیه السلام) چقدر بلند صحبت کرده و چقدر عالی در این وادی حرف زده. امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌گوید: «الهی کفّی بی عزّاً أنّ اكون لک عبداً و کفّی بی فخرّاً أنّ تكون لی ربّاً»^۲ خداوندا! برای من عالی‌ترین عزت، بالاترین عزت و

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲، ص ۹۲.

بزرگ‌ترین عزت، این است که بنده تو باشم. بارالها! بالاترین افتخار، بزرگ‌ترین افتخار و عظمت برای من این است که مالک من، پروردگار من، مربی من، تو باشی. ببینید علی با آن همه عز و عظمت می‌گوید: افتخار من، این است که بنده خدا باشم و بس. برای من، افتخار این است که خدا پروردگار من باشد و بس. و لذا این علی ابن ابی‌طالب مقابل هیچ کس و در برابر هیچ موجودی هرگز تن به ذلت نداد؛ یک عمر با عز و عظمت و استقلال زندگی کرد و با عز و عظمت از دار دنیا رفت. برای اینکه مطلب بهتر روشن شود، اگر ما به جای خداپرستی، مال‌پرست باشیم، گرفتار طمعیم و آدم‌طماع، ذلیل است. باید مقابل ثروتمندان کرنش کند و تملق بگوید تا بهره‌ای از آنها ببرد و چیزی از اموال آنان را به دست بیاورد. آدمی که بنده مقام است، باید در مقابل مقام بالاتر کرنش کند، اظهار بندگی کند، دست ذلت به سینه بگذارد و بگوید مطیع و خاکسارم تا آن مقام بالاتر ابلاغ آن میز را به او بدهد. خلاصه، هر کس اگر اسیر مال است، اسیر شهوت است، اسیر مقام است، اسیر هوای نفس است، گرفتار ذلت است و گرفتار زبونی و پستی است.

بلندی کجا یافت تا پست شد؟ کجا نیستی مایه هست شد؟
 فرومایه را از فرومایگی به گردن فتد رشته بندگی

نقش خداپرستی در ایجاد عزت

اگر بخواهی و بدانی چقدر یکتاپرستی عزت نفس می‌دهد، نگاهی به‌اختصار به تاریخ مسلمانان صدر اسلام داشته باش که به علت فشار مشرکان ناچار شدند به حبشه مهاجرت نمایند. حدود صد و چند نفر زن و مرد مسلمان از آزار مشرکان و بت‌پرستان به جان آمدند و به پیغمبر گفتند: اجازه بفرمایید یک عده مسلمان‌ها با شما بمانند و یک عده به کشور بیگانه حبشه مهاجرت کنند. پیغمبر هم اجازه داد و متجاوز از صد نفر به حبشه رفتند و بقیه مسلمانان با رسول اکرم ﷺ خود را در شعب ابی‌طالب زندانی نمودند که از شر بت‌پرستان آسوده باشند.

وقتی آن صد و چند نفر به حبشه رفتند، مشرکان مکه فهمیدند و هدایایی برای شاه حبشه تهیه نمودند و به وسیله عمرو عاص و دو نفر دیگر از مشرکان برای شاه حبشه فرستادند که آنها بروند و موجبات اخراج آن صد و چند نفر زن و مرد را از حبشه

فراهم آورند. عمرو عاص با آن دو نفر وارد حبشه شدند و نزد شاه حبشه رفتند، پیام گرم اهل مکه را به پادشاه رساندند، هدایا را تقدیم نمودند و گفتند: ای پادشاه! یک مردی در بین ما پیدا شده که مدعی نبوت است. جوانان اغفال شده، گرد او جمع شده‌اند و دین آبا‌ی خود را رها کرده و به دین شما هم نگریده‌اند و حرف‌های نو دارند. اینها اخلاص‌گر و ماجراجو هستند. ما این هدایا را آورده‌ایم که شما بگیرید و پیام بزرگان مکه را به شما برسانیم و درخواست کنیم این صد و چند نفر را از مملکت حبشه اخراج نمایید. این سخنان را گفتند؛ اما پادشاه حبشه که مرد بسیار فهمیده و دانایی بود، گفت: من به گفته شما اعتماد نمی‌کنم، باید خود آنها را ببینم و بدانم اینهایی که به مملکت من آمده‌اند، چه می‌گویند. دستور داد در فلان روز معین این عده صد و چند نفری را به دربار نزد پادشاه بیاورند. آمدند و به آنها ابلاغ کردند. مسلمانان که در رأس‌شان جوان بیست و پنج ساله‌ای به نام جعفر طیار قرار دارد، وقتی به آنها ابلاغ کردند که فردا باید به دیدار شاه حبشه بروید، شب جلسه گرفتند و گفتند سخنگوی ما فقط باید جعفر باشد و بس، دیگری سخن نگوید. همه قبول کردند. وقتی که قرار شرفیابی شد، به مسلمانها گفتند: مراسم شرفیابی به حضور پادشاه حبشه را می‌دانید؟ گفتند: نه.^۱ گفتند: شما وقتی وارد شدید، از زن و مرد باید مقابل تخت سلطنت پادشاه حبشه به خاک بیفتید و سجده کنید. این مراسم شرفیابی تمام وزرا و رجال و بزرگان داخلی و خارجی است. مسلمانها در پاسخ آنها چیزی نگفتند. بعد هم به آنها خبر رسید که عده‌ای از مکه آمده‌اند و هدایایی آورده‌اند؛ برای اینکه پادشاه حبشه این صد و چند نفر پناهنده را از کشور خودش بیرون کند. بیرون کردن آنها، به معنای کشته شدن یا حدّ اقل زجر و بلا کشیدن است. بنابراین، این صد و چند نفر در لحظه خطرناکی قرار گرفتند؛ اگر به پیشگاه پادشاه حبشه بروند و پادشاه از آنها ناراضی شود، همه را اخراج می‌کند که در نتیجه گرفتار سرپنجه مشرکان می‌شوند و جان زن و مردشان در خطر است. بالاخره، ساعت شرفیابی رسید و تمام صد و چند نفر در تالار مخصوص شاه حبشه وارد شدند؛ اما بر خلاف انتظار و برنامه، احدی از اینها در مقابل شاه حبشه سجده نکردند. آن نمایندگان مشرکان در مجلس، از همین فرصت استفاده کردند و به

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ، قم: بوستان کتاب، چاپ شانزدهم، ص ۳۰۷.

شاه حبشه گفتند: ملاحظه می‌کنید این عناصر چقدر لجوج و خودسر هستند که حتی مقابل شاه حبشه هم سجده نکردند. وقتی وارد شدند، از آنها سؤال شد که چرا در مقابل شاه سجده نکرده‌اید؟ مگر به شما نگفته بودند که برنامه شرفیابی سجده کردن است. وقتی همه ساکت شدند، جعفر به زبان آمد و گفت: ای پادشاه! طبق برنامه پیغمبر اسلام، ما فقط و فقط خدا را سجده می‌کنیم و بس. ذلت ما، خاکساری ما، پیشانی خاک‌آلود ما و صورت به خاک گذاردن ما منحصرأ در مقابل خدا است و مقابل غیر خدا، هر که باشد و دارای هر مقامی که باشد، سجده نمی‌کنیم. شما ببینید مسلمانان این قدر شهامت، این قدر عزت نفس و بزرگواری از خود نشان دادند. بندهای دل حضار لرزید که الآن شاه می‌گوید همه اینها را از مرز مملکت بیرون کنید؛ اما آنها تمام این مشکلات را به جان خریده‌اند و برای تمام مصائب آماده شده‌اند و حتی حاضر نیستند برای حفظ جان‌شان یا سلامتشان، در مقابل غیر خدا تن به ذلت بدهند. این، مکتب اسلام است.

شاه حبشه عصبی نشد و گفت: پیغمبر شما چه می‌گوید؟ جعفر عالمانه یک خلاصه‌ای از دین اسلام برای پادشاه حبشه بیان کرد و گفت: ای پادشاه! مردم مکه بت می‌پرستیدند، بچه‌ها را زنده به گور می‌کردند، به زنان بی‌احترامی می‌نمودند، آنها را سر گذر می‌فروختند، قطع رحم می‌کردند و اموال مردم را به زور می‌بردند؛ اما پیغمبر اسلام آمد اینها را دعوت به توحید کرد، بت‌ها را مطرود دانست، قطع رحم را غدغن کرد و کشتن دختران را ممنوع کرد. پادشاه حبشه گفت: صد هزار آفرین! چه تعالیم عالی و دستورهای خوبی! شما در مملکت من بمانید. آنگاه با کمال عظمت و احترام به تمام نمایندگان مشرکان گفت: بروید و از مملکت من خارج شوید. من اینها را نه اخراج می‌کنم و نه به شما می‌سپارم. سخنان اینها، بسیار اساسی و عالمانه است.

این ماجرای تاریخی را برای این گفتم که عزت، عظمت، بزرگی و آقایی روشن شود؛ تن به ذلت ندادن در همه جا و همه چیز؛ نه تن به ذلت در مقابل آفتاب و ماه، نه تن به ذلت در مقابل شهوت و ثروت، نه تن به ذلت در مقابل مقام و قدرت، نه تن به ذلت در مقابل کاخ سفید امریکا، نه تن به ذلت در مقابل کاخ کرملین، نه تن به ذلت در مقابل قدرت مادی غرب، هیچ جا تن دادن به ذلت، در حریم اسلام راه ندارد.

جایگاه عزت در اسلام

اسلام، دین عز است، دین عظمت و بزرگی و آقایی است و توحید. در اسلام، پرستش غیر خدا ممنوع و حرام است. کلمه «پرستش»، فقط به معنای خداپرستی است. نفس پرستی، شهوت پرستی، هواپرستی، مال پرستی، شاه پرستی، میز پرستی، مقام پرستی، درخت پرستی، همه و همه و حتی پیغمبر پرستی، علی پرستی، حسین پرستی، امام صادق پرستی، تمام حرام است. هر چه ذلت، التماس، جزع، سجده و صورت به خاک مالیدن است، مقابل خدا است. کسی که گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، در واقع می گوید: «هِيَ هَاتِ مَنَا الذَّلَّةَ»، ما را با ذلت چه کار است؟ ما را با زبونی چه کار است؟ ما ذلت مان فقط در مقابل خداوند است. به قدری اولیای دین مراقب این مطلب بودند که پیغمبر می فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»^۱ حلال نیست یک نفر مسلمان موجبات ذلت و خواری خودش را فراهم آورد.» روایت دارد پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بود و به مقصدی می رفت. یک نفر رسید پای رکاب پیغمبر و گفت: یا رسول الله! من سؤال دارم. فرمود: بیا به ترک من سوار شو و سؤال را بگو. گفت: من پای رکاب شما پیاده می آیم و سؤال را می گویم. به ترک شما سوار شدن، خلاف ادب است. حضرت فرمود: من اجازه نمی دهم پای رکاب من پیاده بیایی. یا به ترک من سوار شو، یا برو آنجایی که من می روم تا تو را آنجا ملاقات کنم و با هم صحبت کنیم. پیغمبر نمی خواهد یک نفر مسلمان به قدر پیاده رفتن در رکاب پیغمبر ذلت پیدا کند.

گویند یک نفر آمد خدمت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام رسید و گفت: یا بن رسول الله! الآن احتیاجی دارم، اجازه بفرمایید بگویم. حضرت فرمود: اجازه نمی دهم. در گفتن، ذلت است. خجالت می کشی و شرمسار می شوی. برو بنویس و نوشته خود را بیاور که ببینم. اگر توانستم، عمل می کنم. رفت و نوشت و آن را خدمت امام داد. آقا دید نوشته پانصد دینار طلا مقروضم و طلبکار به من فشار آورده است. حضرت نامه را دید و گذاشت زیر تشک و به اندرون منزل رفت و دو کیسه آورد؛ در هر کیسه پانصد دینار طلا بود.

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، ش ۲۵۵۷.

گفت: یکی را برای قرضت بده و دیگری را سرمایه زندگیت کن؛ ولی هرگز تقاضا نکن، تن به ذلت نده و زیر بار ذلت نرو.^۱

دست طمع که پیش کسان کرده‌ای دراز

پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

نامه عبیدالله بن زیاد

من این مقدار مقدمه گفتم، برای اینکه وارد بحث کربلا بشوم و «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلِيلَةُ» را از نظر ریشه و مبنا بیان کنم. روز چهارم یا پنجم محرم بود و حسین بن علی علیه السلام با یاران خود در خیمه نشسته بود. یک سوار از طرف کوفه آمد تا رسید و مقابل حضرت حسین علیه السلام از مرکب پیاده شد. یک نامه در دست داشت. نامه را به حسین بن علی علیه السلام داد. نامه از طرف عبیدالله زیاد است که در آن نوشته: ای حسین! اطلاع پیدا کردم وارد کربلا شده‌ای. به شما بگویم که یزید امیر مؤمنان و فرمان‌روای مملکت، به من دستور داده و گفته: عبیدالله! نه در بستر راحت استراحت کن و نه شکمت را از غذا پر کن؛ مگر اینکه به حسین اخطار کنی که یا باید تن به مرگ بدهی و با لبه تیز شمشیر قطعه‌قطعه شوی و یا باید به حکم یزید که در رأس مملکت است، بی‌قید و شرط گردن نهی و مطیع فرمان من و فرمان یزید باشی. نامه‌رسان ایستاده و آقا نشسته نامه را خواند.

نمود عزت‌مندی امام علیه السلام در برابر نامه عبیدالله

وقتی امام حسین علیه السلام از مدلول نامه آگاه شد، نامه را به زمین انداخت و فرمود: هرگز به رستگاری نمی‌رسند آن مردمی که رضای مخلوق را با غضب الهی معامله کردند؛ یعنی برای اینکه یزید خشنود شود، خدا را به غضب می‌آورند. این جمله را فرمود و ساکت شد. نامه‌رسان انتظار داشت که آقا بگوید کاغذ و قلم بیاورند و جواب نامه را بنویسد؛ اما حضرت ساکت شد. نامه‌رسان گفت: یا بن رسول الله! این نامه جواب ندارد؟ امام فرمود: خیر، نویسنده نامه خود را مستحق عذاب الهی کرده و جواب ندارد، برو. نامه‌رسان برگشت رفت و چگونگی برخورد امام حسین علیه السلام و سخنان ایشان را به عبیدالله گفت. وقتی این خبر به عبیدالله رسید، یکپارچه خشم شد و به فکر انتقام افتاد.

۱. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۷.

امام علیه السلام روز عاشوار آمد و مقابل مردم گفت: ای مردم! این انسان آلوده به من نامه نوشته و مرا مخیر کرده بین دو امر: **السُّلَّةُ وَالذَّلَّةُ**؛ شمشیر و ذلت. به هوش باشید که او می‌گوید: ای حسین، یا باید در گودال قتلگاه قطعه‌قطعه شوی، یا بی‌قید و شرط مطیع من و یزید بن معاویه باشی. وقتی حضرت این خبر را داد، فرمود: **«هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»**؛ ما زیر بار ذلت نمی‌رویم، ذلت از ما دور است. **«يَأَيُّ اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»**^۱ خدا راضی نیست که حسین ذلیل شود، پیغمبر راضی نیست که حسین ذلیل شود و افراد با ایمان و پیروان مکتب اسلام نیز راضی نیستند که حسین ذلیل شود. این، حکم شرع است که: **«لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»**^۲ آنگاه فرمود: من در دامن زهرا بار آمده‌ام، من در آغوش علی تربیت شده‌ام، پدر و مادر من یک لحظه تن به ذلت نداده‌اند و ما را بر روش خودشان تربیت کرده‌اند. حالا با همه این حرف‌ها من بیایم و در مقابل این نامه، ذلیل عبیدالله و یزید بشوم، هرگز؛ **«هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»** حضرت این جمله را در عرصه کربلا روز عاشورا گفت. آن وقت روز عاشورا نیز مقابل مردم خطاب به همه، مخصوصاً به یک نفر به نام شبت بن ربیع گفت: شبت! تو نامه نوشتی که با مسلم بیعت کرده‌ای و آنگاه مرا دعوت کردی. به دو سه نفر دیگر هم گفت: شما نیز نامه نوشتید؛ اما چقدر بی‌حیایید که نخست مرا دعوت کردید، ولی حالا آمدید با من بجنگید. آنگاه حضرت در ادامه فرمود: **«وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»**^۳ به خدا نه مانند بردگان دست ذلت مقابل شما دراز می‌کنم و نه مانند عناصر ضعیف النفس از مقابل شما فرار می‌کنم؛ بلکه می‌ایستم و خود را با خون خودم رنگین می‌کنم و با چهره سرخ شهادت از دنیا می‌روم و زیر بار ذلت نمی‌روم. این، مکتب حسین است.

الان هم در مقابل یزیدها و عبیدالله‌های زمان قرار گرفته‌ایم؛ عناصری فاسد که در کاخ کرم‌لین یا کاخ سفید امریکا نشسته و یکصدا با تمام مستکبران ما را به ذلت فرا می‌خوانند و تهدید می‌کنند که با تمام قدرت به شما هجوم می‌بریم؛ یا باید دو مرتبه به

۱. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، پیشین، ص ۲۴۰.

۲. سوره منافقون، آیه ۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

استعمار، استثمار، استکبار و استعمارِ ما تن در دهید و بنده و ذلیل ما باشید یا اینکه به جنگ شما می‌آییم. اما زن و مرد مسلمان ایران همچون آقایش حسین وقتی در مقابل چنین جریانی واقع شد و گفت: «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»، امروز هم ملت ایران باید بیدار باشد؛ زیرا امریکا مار زخم‌خورده است و دولت‌های مستکبر نیز از اسلام سیلی خورده‌اند. اگر انقلاب ضربه ببینند، فعالیت مردم سست شود، مردم از وظیفه‌شناسی باز ایستند و سلطه امریکا تثبیت شود، این دفعه زن و مرد ملت ایران را به بردگی می‌کشند و انواع بدبختی‌ها را برای‌شان مهیا می‌کنند. به هوش باشید، بیدار باشید، متوجه باشید و به وظایف قطعی خود در جهت تداوم انقلاب و ثبات و استقامت عمل کنید و خون شهیدان عزیز را زنده نگاه دارید؛ وگرنه دنبال شکست انقلاب، خواری و بدبختی است. این ماییم و این تشخیص وظیفه بین خود و بین ذات اقدس الهی. خدایا! به حقیقت حسین بن علی علیه السلام زن و مرد ایران را در این انقلاب مقدس به وظایف حتمی و قطعی که دارند، راهنمایی و تأیید بفرما. خدایا! به حقیقت حسین بن علی علیه السلام موجبات پیروزی و غلبه رزمندگان اسلام را به نفع قرآن، به نفع اسلام، به نفع حسین، به نفع ایران و ملت ایران فراهم بفرما!

ذکر مصیبت

امروز مقداری برای‌تان از شیرخوار ابی‌عبدالله صحبت می‌کنم. شب عاشورا وقتی حسین علیه السلام با اصحاب خود صحبت کرد و گفت همه کشته می‌شوید، قاسم که نوجوان بود و سخنان حسین علیه السلام را استماع می‌کرد، یک وقت به صدا در آمد و گفت: عمو جان! من هم کشته می‌شوم؟ در روایت آمده که: «فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ؛» یعنی امام حسین علیه السلام به این بچه عنایت کرد؛ اما عنایت آمیخته به خوف و خشیت؛ چون «اشفق منه» به معنای ترس است؛ ولی «فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ»، یعنی عنایت آمیخته به ترس؛ یعنی عنایتی به قاسم کرد، اما در عین حال، می‌ترسید. چرا می‌ترسید؟ چون اگر آقا به این بچه سیزده‌ساله بگوید: بله، کشته می‌شوی، به او شوک وارد می‌شود و جیغ می‌زند و فریاد می‌کند. آقا با عنایت آمیخته به ترس، توجه به او کرد و قبل از اینکه جواب مثبت یا منفی بدهد، گفت: قاسم

۱. خضیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت: نشر بلاغ، ۱۳۱۴ق، ص ۲۰۴.

جان! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۱ از عسل شیرین تر است. تا قاسم این حرف را زد، حسین راحت شد و گفت: بله، قاسم جان! فردا تو را هم می‌کشند و بعد علی اصغر شیرخوار را هم می‌کشند. قاسم گفت: عجب عمو جان! یعنی کار به اینجا می‌رسد که این دشمن به خیمه‌های حرم حمله می‌کنند؟ به زن‌ها و بچه‌ها حمله‌ور می‌شوند؟ و حتی کار به اینجا می‌رسد که علی اصغر شیرخوار را می‌کشند؟ حضرت فرمود: آری، کار به اینجا می‌کشد.

امام حسین علیه السلام برای وداع با اهل بیتش آمد و گفت: «نَاوِلِينِي وَكَلْدِي الصَّغِيرَ»^۲ بچه شیرخواره را هم بیارید تا از او خداحافظی کنم. بچه را آوردند و به دست ابی‌عبدالله علیه السلام دادند. این بچه که شیر نخورده، در واقع، هم گرسنه است و هم تشنه. آقا دید که عطش، این بچه را تلف می‌کند. خوب، آقا در اینجا یک وظیفه شرعی دارد و آن وظیفه این است که اگرچه دشمن آب را به روی سربازان و نظامیان و افسران بسته، اما ممکن است لشکر کوفه بگوید ما خبر نداشتیم که این بچه شیرخواره هم تشنه است؛ اگر خبر داشتیم، آب می‌دادیم. آقا برای اتمام حجت گفت: بچه را بپیچید و به من بدهید. بچه را در یک پارچه سفید پیچیدند و به حضرت دادند. ابی‌عبدالله در حالی که بر اسب سوار بود، مقابل لشکر آمد تا این بچه را به مردم نشان بدهد. شما فکر کنید حسین چگونه بچه را نشان بدهد که بتواند حرف هم بزند.

من گمان می‌کنم حسین که سوار بر اسب است، با مشت کتف بچه را گرفته و آن وقت دست خود را بلند کرد. در این حالت، به طور طبیعی، بچه پاهایش به دست اباعبدالله چسبیده و به آرنج حضرت رسیده است. آدم بزرگ گرسنه و تشنه نمی‌تواند سرش را روی گردن نگه دارد، چه رسد به بچه شیرخوار. وقتی آقا آن طفل را بلند کرد، سر بچه هم به مشت ابی‌عبدالله تکیه داد؛ پس سر بچه از پشت به دست امام علیه السلام تکیه داده و پاهایش نیز تا آرنج ابی‌عبدالله آویخته شده و این وضعیت نشان می‌دهد که روی حسین علیه السلام هم به مردم است. در این حال، گفت: مردم این شیرخواره را آب بدهید.

۱. همان.

۲. سید بن طاووس، اللهوف علی قتل الطفوف، نشر جهان، ص ۱۱۷.

امام علیه السلام حجت را بر دشمن تمام کرد تا فردا نگویند ما نمی‌دانستیم. آقا حسین علیه السلام رو به دشمن است و دارد حرف می‌زند و بچه هم روی دست حضرت علیه السلام است. بچه به خاطر گرسنگی و تشنگی و ضعف زیاد تکان نمی‌خورد. همین‌طور که آقا داشت حرف می‌زد،^۱ یک وقت دید بچه روی دستش می‌لرزد. نگاه کرد دید قنداقه غرق خون شد؛ گلوی بچه مقابل دشمن بود و دشمن با تیر گلو را هدف گرفت و بچه را کشت. آقا ابی‌عبدالله قنداق غرق خون را به طرف خیمه‌های حرم برد. سکینه در خیمه ایستاده بود. از دور به قنداق غرق خون نگاه کرد. بعد به میان خیمه دوید و صدا زد: عمه بیا علی را هم کشتند. پدرم نعش علی را به خیمه آورد. ام کلثوم قنداق غرق خون را گرفت و بعد توی خیمه شروع به راه رفتن و نوحه خواندن کرد.

من به یاد دارم که نُقل‌های خیلی ریز تهیه می‌کردند و هر وقت بچه بهانه می‌گرفت، دو سه تا از این نقل‌هایی ریز را مقابل بچه می‌ریختند. بچه وقتی یکی دو تا از اینها را می‌خورد، از پستان مادر غافل می‌شد. این از شیر گرفتن، حدود یک سال و نیم تا دو سالگی بچه انجام می‌شود. وقتی مادر این بچه شیرخواره غرقه به خون را می‌بیند، می‌گوید: دلم برای این بچه تشنه‌لب و صغیر می‌سوزد و آتش گرفته. اولاً این بچه هنوز شیرخوار بود و زمان از شیر گرفتنش نرسیده بود؛ اما در میدان کربلا این بچه شیرخواره را از شیر گرفتند. در دنیا وقتی می‌خواهند شیرخواره را از شیر بگیرند، با نقل‌های ریز از شیر می‌گیرند؛ اما این مردم در کربلا این بچه را با تیری که به حلقومش زدند، از شیر گرفتند.

پروردگارا! به اسلام و اسلامیان قوت عنایت بفرما! مسلمانان را در پناهت محافظت بفرما! رزمندگان اسلام را به پیروزی نهایی برسان! دست اجانب و ضد انقلاب را از این کشور قطع بفرما! به امام امت، رهبر انقلاب، سلامت و طول عمر عنایت بفرما! فرج حضرت بقیة الله را نزدیک بفرما! «والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.»

۱. ر.ک: قمی، شیخ عباس قمی، نفس المهموم، قم: انتشارات بصیرتی، ص ۳۴۹.

فصل دوم: مباحث اعتقادی

اعتقاد به ولایت و التزام عملی شیعیان

دکتر احمد رضا مفتاح*

اشاره

روایات فراوانی در باره ضرورت اعتقاد به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و نیز فضایل شیعیان ایشان وجود دارد؛ از جمله اینکه به آنان بشارت آمرزش گناهان و رسیدن به رستگاری داده شده است. از سوی دیگر، روایات متعدد دیگری داریم که با عنوان «اوصاف الشیعه» نام گذاری شده است. این دسته روایات، اوصاف شیعه حقیقی را بر شمرده‌اند. نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که زمینه صدور این دو دسته روایت، متفاوت بوده و همان گونه که قرآن با قرآن تفسیر می‌شود، در مورد روایات نیز باید همین کار را انجام دهیم. در واقع، می‌توان گفت این دو دسته احادیث، جنبه تبشیر و انذار دارند و باید با هم در نظر گرفته شوند.

متأسفانه، مبلغان ما بیشتر به بیان روایات بشارت‌دهنده می‌پردازند و در نتیجه، گاه روایاتی که جنبه انذار دارد و بر انجام عمل صالح و دستورات اخلاقی تأکید دارد، تحت الشعاع احادیث مربوط به فضایل قرار می‌گیرد. از این رو، ممکن است برخی مخاطبان دچار توهم شوند که به صرف شیعه بودن و انتساب به ولایت می‌توان به نجات رسید. به قول شهید مطهری: «بدبختانه، در اعصار اخیر فکر مرجئه در لباس دیگری در میان عوام شیعه نفوذ کرده است. گروهی از عوام شیعه، صرفاً انتساب ظاهری به امیر المؤمنین علیه السلام را برای نجات کافی می‌شمارند. گمان می‌کنند اعمال بد و گناهان شیعه همه بخشیده خواهد شد و به نظر می‌رسد آنچه هیچ ارزشی ندارد، عمل است و شرط کافی برای سعادت، فقط این است که خود را شیعه بنامد و بس.»^۱

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

۱. مطهری، مرتضی، عدل الهی؛ مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۳۰.

مرجئه می گفتند: «هیچ معصیتی، به ایمان ضرر نمی‌رساند.»^۱ زید بن علی در باره این عقیده می‌گفت: «این نظر، فاسقان را به عفو خدا طمع‌کارتر کرده است.»^۲ استاد مطهری رحمته‌الله می‌گوید: «بعضی از جهال شیعه نیز که راجع به ولایت و محبت اهل بیت گمان کرده‌اند با محبت به امیر مؤمنان، هیچ گناهی [به آنها] ضرر نمی‌رساند، همین تأثیر را در اجتماع گذاشته‌اند؛ یعنی طمع گناهکاران به عفو خدا را بیشتر کرده‌اند.»^۳

به این ترتیب، برای آنکه از یک برداشت افراطی و توهم‌انگیز که با سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام سازگاری ندارد، جلوگیری شود، به‌جا است که ضمن توجه به روایات مربوط به فضایل شیعه، به آیات و روایاتی که به ارزش و اهمیت عمل تأکید نموده‌اند نیز توجه کنیم. در این نوشتار، ابتدا به فضایل اعتقاد به ولایت اشاره می‌کنیم و پس از آن، به اهمیت التزام عملی می‌پردازیم و در پایان، وجه جمع بین روایات را بیان می‌نماییم.

فضایل اعتقاد به ولایت

در بخش مربوط به فضایل، چند دسته روایت وجود دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. روایاتی که شرط صحت و قبولی اعمال را التزام به ولایت ائمه می‌داند و عمل صالح بدون ولایت را بی‌فایده می‌شمارد. در حدیث معروف زراره، به نقل از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره از حضرت می‌پرسد: کدام یک افضل است؟ امام می‌فرماید: ولایت، افضل است؛ زیرا ولایت، کلید آنها است.»

در ادامه حدیث، به ترتیب، فضیلت هر یک از آنها بر شمرده شده و در پایان، حضرت در باره اهمیت ولایت می‌فرماید: «اگر مردی شب‌ها را به عبادت سپری کند و روزها را روزه بدارد و تمام اموالش را صدقه بدهد و در تمام عمرش حج را به جا آورد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او در ثواب خدای بلندمرتبه حقی نیست و او در شمار اهل ایمان نیست. سپس

۱. امین، احمد، فجر الاسلام، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۹۶۵م، ص ۲۹۲.

۲. همان، ص ۲۹۳.

۳. مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۲ش، ج ۶، ص ۲۸۱.

فرمود: خدا نیکوکاران از ایشان (اهل ولایت یا مخالفان مستضعف) را به یمن رحمت خود در بهشت وارد کند.^۱

همچنین در برخی روایات، ولایت امیر مؤمنان علیه السلام از جمله مواردی است که مسلمانان باید در روز قیامت پاسخ‌گوی آن باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که در روز قیامت، [پل] صراط بر روی جهنم نصب می‌شود، از آن کسی عبور نمی‌کند، مگر اینکه جواز عبوری داشته باشد که در آن، ولایت علی بن ابی‌طالب باشد و این، همان سخن خدای تعالی است که: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» یعنی باید نسبت به ولایت علی بن ابی‌طالب پاسخ‌گو باشند.^۲

۲. روایاتی که رستگاری را از آن شیعیان می‌داند و به محبان حضرت علی علیه السلام صریحاً وعده بهشت می‌دهد؛ مانند این حدیث که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر شانه حضرت علی علیه السلام زد و فرمود: «هَذَا وَ شِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳ در روایت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «تو و شیعیانت در روز قیامت وارد می‌شوید؛ در حالی که هم شما خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود است.»^۴ همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره اهل بیت می‌فرماید: «کسی که آنان را دوست بدارد و به آنان اقتدا کند، فوز و رستگاری عظیمی نصیب او می‌شود و نجات می‌یابد.»^۵

و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «... آگاه باشید، کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، ملائکه برای او طلب مغفرت می‌کنند و درهای هشت‌گانه بهشت به روی او گشوده شود... آگاه باشید، هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند او را از آتش جهنم برهاند.»^۶

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۸: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ...»

۲. طوسی، محمد بن حسن، امالی، قم: دار النقا، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۰: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ نُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۳۴۶؛ همان، ج ۷، ص ۱۷۹؛ همان، ج ۳۷، ص ۲۱۷؛ همان، ج ۶۸، ص ۶۷؛ همان، ج ۳۸، ص ۹۵؛ همان، ج ۴۰، ص ۲۶.

۴. همان، ج ۳۵، ص ۳۴۷: «تَأْتِي أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيينَ.»

۵. همان، ج ۳۶، ص ۳۲۲: «فَمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ اقْتَدَى بِهِمْ فَازَ وَ نَجَا.»

۶. همان، ج ۲۷، ص ۱۱۴: «أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا اسْتَغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ.»

۳. روایاتی که محبان اهل بیت را مشمول آمرزش الهی می‌داند و آمرزش گناهان دوست‌داران اهل بیت را، ثمره محبت آنان می‌شمارد: «امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت ما اهل بیت، گناهان را می‌پوشاند و حسنات را چند برابر می‌کند و خداوند ستم‌های محبان ما اهل بیت را بر عهده می‌گیرد؛ مگر در جایی که به مؤمنان ضرر رسانده و ظلم کرده باشند.»^۱ همچنین در روایت دیگری وارد شده: «خداوند حیا می‌کند امتی را عذاب کند که به امامی که منصوب از طرف خدا است، ملحق شده باشد؛ هرچند در میان اعمال این امت، اعمال ناصواب و خطا وجود داشته باشد.»^۲

۴. روایاتی که شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را شامل حال کسانی می‌داند که به اهل بیت محبت داشته باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به محبت ما اهل بیت، ملتزم باشید. کسی که روز قیامت خدا را ملاقات کند، در حالی که ما را دوست داشته باشد، به موجب شفاعت ما وارد بهشت می‌شود. قسم به کسی که جانم در دست او است، عمل هیچ بنده‌ای، جز با معرفت حق ما، به حال او سودی ندارد.»^۳

همچنین امام کاظم و امام صادق علیهما السلام می‌فرمایند: «قسم به خدا! آن قدر از گناهکاران شیعیان مان شفاعت کنیم که وقتی دشمنان ما آن را ببینند، بگویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» در نتیجه شفاعت‌گرانی نداریم و نه دوستی نزدیک، و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می‌شدیم.»^۴ مراد از ایمان در اینجا، هدایت شدن به ولایت ائمه است.

حال این سؤال مطرح می‌شود: آیا این گونه روایات که نقش مهمی برای محبت اهل بیت قائل‌اند، بی‌قید و شرط هستند و امان‌نامه‌ای برای شیعیان به شمار می‌آیند؟

۱. طوسی، محمد بن حسن، امالی، پیشین، ص ۱۱۴: «حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ، وَ يُضَاعَفُ الْحَسَنَاتُ.»

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۳: «إِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ.»

۳. مفید، محمد بن محمد، امالی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۳۴۱ق، ص ۱۴۰: «الزُّمُوَا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بُوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا.»

۴. جمعی از نویسندگان، الأصول الستة عشر، قم: مؤسسه دار الحدیث الثقافیه، ۱۴۲۳ق، ص ۱۵۳. «وَاللَّهِ لَتُشْفَعَنَّ

واقعیت این است که در مقابل این روایات، احادیث متعددی وجود دارد که بر نقش عمل در نجات تأکید دارد و اوصافی چند را برای شیعیان برشمرده است. بنابراین، باید مجموع روایات را در نظر گرفت تا قلمرو واقعی روایاتِ عام و مطلق معلوم شود و احیاناً اگر تعارضی بین آنها و دیگر آیات و روایات به نظر می‌رسد، برطرف گردد. با توجه به اینکه روایات مربوط به «عمل»، از پشتوانه محکم آیات قرآنی نیز برخوردار است، در ابتدا به جایگاه عمل از نظر قرآن می‌پردازیم و پس از آن، روایات مورد نظر را ارائه خواهیم کرد.

اهمیت عمل در قرآن

آیات بسیاری بر جایگاه عمل و رعایت تقوا تأکید دارند؛ از جمله:

۱. آیاتی که در آنها از عمل به «کسب» تعبیر شده و انسان، مسئول عمل خود دانسته شده است: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ؛^۱ هر کسی در گرو دستاورد خویش است.» پس، از آنجا که عمل‌کننده در گرو عمل خود و تابع تأثیر آن است، عمل سبب سعادت یا شقاوت او خواهد شد.

۲. آیاتی که برخی سعادت‌ها یا مصیبت‌های دنیوی را نتیجه عمل انسان می‌داند: «و هر گونه مصیبتی به شما برسد، به سبب دستاورد خود شما است و خدا از بسیاری در می‌گذرد.»^۲ و یا در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «و چه بسیار شهرها که از پروردگارشان پیامبرانش سرپیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی بس زشت عذاب کردیم تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند و پایان کارشان، زیان بود.»^۳

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در خصوص این گونه آیات می‌گوید: «بعضی حوادث عالم به دنبال برخی اعمال واقع می‌شود. وقتی انسان خدا را اطاعت کند و در پی رضایت او باشد، خیر و برکت نازل می‌شود و زمانی که انسان از مسیر عبودیت خارج شود و به تباهی و گمراهی بیفتد و نیت پلید داشته باشد، موجب ظهور فساد می‌شود و گسترده شدن ظلم

۱. همان.

۲. سوره شوری، آیه ۳۰: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ»

۳. سوره طلاق، آیه ۸-۱۰؛ رک: سوره اعراف، آیه ۹۶ و سوره نحل، آیه ۱۱۲: «وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا»

نیز باعث هلاکت امت‌ها، از بین رفتن امنیت و بروز جنگ‌ها، مصیبت‌ها و حوادث ناگهانی، مثل: سیل، زلزله، صاعقه، طوفان و مانند آن می‌شود.^۱

۳. آیاتی که تأکید دارند اعمال، محفوظ و مکتوب هستند و به‌نوعی تجسم اعمال از آنها فهمیده می‌شود: «روزی که هر کسی کار نیکی را که به جای آورده و بدی‌ای را که مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد.»^۲

«و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می‌شود. آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است، بیمناک می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته؛ جز اینکه همه را به حساب آورده است! و آنچه را انجام داده‌اند، حاضر یابند.»^۳ «در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود می‌بلعند و به‌زودی در آتشی فروزان در آیند.»^۴

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ کار خوبی را که انجام می‌دهی، کوچک مشمار؛ به‌درستی که آن را خواهی دید؛ به گونه‌ای که تو را خشنود می‌سازد و هیچ گناهی را که انجام می‌دهی، کوچک مشمار؛ به‌درستی که آن را خواهی دید؛ به گونه‌ای که تو را ناراحت می‌سازد.»^۵

قمی و عیاشی در تفاسیرشان، کلینی در کافی و مفید در امالی، با سندهای خویش از سوید بن غفلة از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند که: «آن هنگام که آخرین روز حیات و اولین روز فرجام انسان فرا می‌رسد، همسر، مال، فرزند و عمل وی در مقابلش مجسم می‌گردند. در این حال... رو به عملش کند و گوید: به خدا قسم از تو روگردان بوده، تو را بر خود دشوار و سنگین می‌یافتم. پس بگوی که چه چیز از من نزد توست؟ عملش جواب دهد: من با تو در قبر و در روز رستاخیز، قرین و همدم خواهم بود تا

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۰: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا».

۳. سوره کهف، آیه ۴۸؛ رک: سوره اسراء، آیه ۱۳؛ سوره زلزال، آیه ۸: «وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا».

۴. سوره نساء، آیه ۱۰: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا».

۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۸۹: «لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسْرُكُ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا».

اینکه بر پروردگارت عرضه گردیم. حال اگر از اولیای خدا باشد، کسی که خوش‌چهره‌ترین و خوشبوترین افراد است، نزد او آید و به او گوید: بشارت باد تو را به آسایش از هر هم و غم، و به رزقی از ارزاق بهشتی و... آن ولی خدا پرسد: تو کیستی؟ پاسخ دهد: من عمل صالح توام...^۱ در روایت دیگری آمده: «عمل صالح به بهشت می‌رود و آنجا را برای صاحبش آماده می‌کند؛ همان‌گونه که مرد غلامش را بفرستد تا جایی را برای او آماده کند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»^۲

التزام عملی شیعیان در روایات

در مقابل روایاتی که به طور مطلق اعتقاد به ولایت را عامل نجات می‌داند، احادیث دیگری وجود دارد که شیعیان را به رعایت تقوا و انجام عمل صالح توصیه می‌کند و در واقع، روایات مربوط به ولایت را مقید می‌سازد. شایان ذکر است که روایات مربوط به ولایت اگر به طور مطلق لحاظ شود، با سیاق کلی آیات و نیز برخی روایات که بر عمل تأکید دارد، سازگاری ندارد. همان‌طور که آیات بسیاری بر اهمیت عمل تأکید دارند، روایات فراوانی نیز بر اهمیت و نقش عمل تأکید می‌ورزند. در برخی از این روایات، از عمل صالح به عنوان یکی از ارکان ایمان نام برده شده است: «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان»^۳ حتی در برخی روایات آمده: «الایمان لئلا يكون إلا بعمل»^۴ در اینجا نمی‌خواهیم این دسته از روایات را به تفصیل مطرح کنیم؛ بلکه تنها به سراغ احادیثی می‌رویم که در خصوص بحث ولایت بر عمل تأکید می‌کنند. این روایات، به چند صورت بیان شده‌اند:

۱. روایاتی که کاملاً بر عمل تأکید می‌کنند و تصریح دارند که نسبت و خویشاوندی با اولیاء الله، در نجات انسان نقشی ندارد؛ از جمله: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرزندان عبدالمطلب فرمود: «اعمالتان را برای من بیاورید، نه رابطه‌ها و نسب‌هایتان را.» خدای تبارک و

۱. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۲۳۱-۲۳۳؛ طباطبایی، محمدحسین، انسان از آغاز تا انجام،

انتشارات الزهراء، ۱۳۷۱ش، ص ۸۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۹۶، ص ۱۸۵.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۲۲۷.

۴. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸.

تعالی می فرماید: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ». پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میان شان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی پرسند، پس کسانی که کفه میزان [اعمال] آنان سنگین باشد ایشان رستگارانند و کسانی که کفه میزان [اعمال] شان سبک باشد آنان به خویشتن زیان زده [و] همیشه در جهنم می مانند. ^۱

طاووس یمانی نقل می کند که شبی حضرت علی بن حسین علیه السلام را در حال طواف و عبادت و گریه و زاری مشاهده کردم و به حضرت گفتم: «ما باید چنین زاری کنیم که گناهکاریم. پدر تو حسین، و مادر تو فاطمه، و جد تو رسول خدا است. حضرت فرمود: نه، نه، ای طاووس! سخن از نَسَب را کنار بگذار. خدا بهشت را برای کسی آفریده است که مطیع و نیکوکار باشد؛ هر چند غلامی سیاه چهره باشد و آتش را برای کسی آفریده است که نافرمانی کند؛ هر چند از قریش باشد. آیا سخن خدای را نشنیده ای: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ...». قسم به خدا، روز قیامت چیزی به تو سود نرساند؛ جز عمل صالحی که از پیش بفرستی. ^۲

در روایتی، هروی از امام رضا علیه السلام و او از پدرش نقل می کند که: «اسماعیل به امام صادق علیه السلام گفت: ای پدر، در باره گناهکاران ما و دیگران چه می گویی؟ حضرت این آیه را تلاوت کردند: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ [پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند. ^۳

۲. روایات دیگری در این زمینه وجود دارد که اوصاف شیعیان را بر می شمارد و تأکید می کند که ولایت، بدون عمل صالح، معنا ندارد. شیعه و محب واقعی، کسی است که اهل اطاعت باشد. محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «آرای

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱-۱۰۳.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۶، ص ۸۱-۸۲.

۳. همان، ج ۹۶، ص ۲۲۱.

گونگون، شما را این طرف و آن طرف نبرد؛ به خدا سوگند، تنها کسانی از شیعیان ما هستند که خدای بلندمرتبه را اطاعت کنند.^۱

همچنین جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! آیا کسی که ادعای تشیع می‌کند، او را همین کفایت می‌نماید که از محبت ما خانواده دم زند؟ به خدا سوگند! شیعه ما نیست؛ مگر کسی که از خدا پروا و اطاعت نماید. ای جابر! ایشان شناخته نشوند؛ جز با فروتنی، خشوع، امانت، کثرت یاد خدا، روزه، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان فقیر و مستمند و بدهکاران و یتیمان، راستی گفتار، تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم، جز در مورد خوبی آنها و اینکه امانت‌دار فامیل خویش باشند... آیا برای مرد کافی است همین که بگوید من علی را دوست دارم و از او پیروی می‌کنم و با وجود این، عمل دینی انجام ندهد؟ هر گاه بگوید من رسول خدا را دوست دارم، اما از رفتار او پیروی نکند و به سنتش عمل ننماید، محبتش به پیغمبر هیچ سودی به او نرساند. پس از خدا پروا کنید و برای آنچه نزد خدا است، عمل کنید. خدا با هیچ کس خویشاوندی ندارد. محبوب‌ترین بندگان خدای بلندمرتبه، با تقواترین و مطیع‌ترین آنها است. ای جابر! به خدا سوگند، جز با اطاعت، به خدای تبارک و تعالی نتوان تقرب جست. همراه ما برات آزادی از دوزخ نیست و هیچ کس در برابر خدا حجتی ندارد. هر که مطیع خدا باشد، دوست ما است و هر که نافرمانی خدا کند، دشمن ما می‌باشد. ولایت ما، جز با عمل کردن به ورع به دست نیاید.»^۲

امام باقر علیه السلام در ذیل روایتی که می‌فرماید: «به خدا سوگند، ما از جانب خدا براتی نداریم»، تأکید می‌کند که: «وای بر شما! مبادا فریفته شوید، وای بر شما! مبادا فریفته شوید.»^۳ امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «شیعیان ما، کسانی‌اند که از کارهای ما و از تمام اوامر و نواهی ما پیروی کنند. فقط آنان شیعیان ما هستند؛ اما کسی که در بسیاری از آنچه خدا بر او واجب گردانیده، ما را مخالفت کند، از شیعیان ما نیست.»^۴ بنا بر

۱. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۷۳: «لَا تَدْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»
 ۲. همان، ص ۷۵: «فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ»

۳. همان، ج ۳، ص ۱۹۳: «... وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ... وَيَحْكُمُ لَنَا نَفَرُوا، وَيَحْكُمُ لَنَا نَفَرُوا»
 ۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۶۵، ص ۱۶۲: «إِنَّ شِيعَتَنَا هُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَمْرَنَا وَيُطِيعُونَ فِي جَمِيعِ أَمْرِنَا وَنَوَاهِينَا»

برخی روایات، کسی که مرتکب گناه شود، شیعه به شمار نمی‌آید و فقط محب یا علاقه‌مند به ولایت نامیده می‌شود. در روایت آمده است: به امیر مؤمنان علیه السلام می‌گویند: فلانی، غرق در گناهان هلاکت‌آفرین است و در عین حال، ادعا دارد که از شیعیان شما است. حضرت شیعه بودن آن شخص را تکذیب کرده، می‌فرماید: «او دوست‌دار ما است؛ نه از شیعیان ما.»^۱ گرچه از برخی روایات دیگر فهمیده می‌شود، کسی که غرق گناه است، به واقع، نمی‌تواند دوست‌دار حقیقی باشد؛ زیرا محب واقعی، مرتکب گناه نمی‌شود. در شعری منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است: «خدا را معصیت می‌کنی، در حالی که مدعی محبت او هستی؛ به جانم قسم که این کاری است ناپسند. اگر محبت تو راستین بود، او را اطاعت می‌کردی. به‌درستی که محب از محبوب خود اطاعت می‌کند.»^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «... من به نجات کسانی از این امت که حق ما را بشناسند، امیدوارم؛ جز یکی از این سه گروه: همدم سلطان ظالم، کسی که دارای هوی و هوس است، و آن که آشکارا گناه می‌کند.» سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.»^۳ بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوست‌تان بدارد و گناهان شما را بر شما بیخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.^۴ امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که فرمود: «ای پسر من! اگر عمل تو بر خلاف عمل من باشد، در روز قیامت همراه من نخواهی بود. سپس فرمود: کسانی که مدعی دوستی کسانی باشند، حال آنکه در عمل با آنها مخالفت می‌کنند، به خدا سوگند که خدای بلندمرتبه در روز قیامت آنها را در یک جایگاه قرار نخواهد داد.»^۵

۱. همان، ج ۶۸، ص ۱۵۵.

۲. همان، ج ۴۷، ص ۲۴؛ همان، ج ۷۰، ص ۱۵؛ همان، ج ۷۸، ص ۱۷۴: «تَعْصِي أَيْلَةَ وَ أَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ - هَذَا مُخَالَ فِي الْفِعَالِ بَدِيْعٌ لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ - إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ.»

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۴. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۸، ص ۱۲۸: «... إِنْ لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِمَنْ عَرَفَ حَقًّا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لِأَخِي ثَلَاثَةَ... الْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ.»

۵. همان، ص ۲۵۴، عن ابی عبدالله علیه السلام: «أَنَّ أَبَاهُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنْ خَالَفتَنِي فِي الْعَمَلِ لَمْ تَنْزِلْ مَعِيَ غَدَاً فِي الْمَنْزِلِ ثُمَّ قَالَ أَيْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَتَوَلَّى قَوْمٌ قَوْمًا يُخَالِفُونَهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ يَنْزِلُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَلَّا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.»

محب باید به محبوب خود اقتدا کند. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در نامه‌اش به عثمان بن حنیف می‌نویسد: «آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که در پی وی درآید و از نور دانش او روشنی جوید و بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده بسنده کرده است و دو قرص نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما را توان چنین کاری نیست؛ اما مرا یاری کنید، با پارسایی و تلاش [در راه صلاح و سداد] و پاکدامنی و کار بی‌عیب.»^۱

۳. دسته دیگری از روایات تصریح می‌کنند که مؤمنان و شیعیان گناهکار، سرانجام به بهشت می‌روند؛ اما سزا و مجازات گناهان خود را خواهند دید و این تا زمانی است که از گناهان‌شان تطهیر شوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه شیعه، از خدا بترسید. به‌درستی که بهشت از آن شما است؛ هرچند اعمال زشت، رسیدن شما به آن را با تأخیر مواجه سازد. پس برای درجات آن بکوشید. گفته شد: آیا کسی از محبان تو و محبان علی علیه السلام به جهنم می‌رود؟ پیامبر فرمود: کسی که با مخالفت محمد و علی، خود را آلوده کند و مرتکب محرمات شود و به مردان و زنان مؤمن ظلم کند و از راه‌هایی که برای او ترسیم شده، روی گرداند، روز قیامت آلوده و ناپاک وارد می‌شود. محمد و علی به او می‌گویند: فلانی، تو آلوده‌ای و لیاقت هم‌نشینی با رهبران شایسته خود و هم‌آغوشی با حوریه‌های زیبا و ملائکه مقرب را نداری. به آنجا نمی‌روی؛ مگر اینکه از آنچه در اینجا کرده‌ای، یعنی از گناهانت پاک شوی. پس داخل طبقه اول جهنم می‌شود و به جهت برخی گناهانش عذاب می‌شود. بعضی از آنان به موجب برخی گناهان‌شان در روز محشر به سختی‌هایی دچار می‌شوند... بعضی از آنان که گناهان‌شان کمتر و سبک‌تر است، در دنیا به سختی‌ها و مصیبت‌هایی دچار می‌شوند تا در قبر، پاک و پاکیزه دفن شوند و بعضی مرگ‌شان نزدیک می‌شود؛ حال آنکه برخی از گناهان‌شان هنوز باقی مانده است. پس جان‌کندن آنها به سختی صورت می‌گیرد و بدین وسیله، پاک می‌شوند... گناهان‌شان اگر بزرگ‌تر و بیشتر باشد، با سختی‌های روز قیامت پاک می‌شود و اگر باز هم بزرگ‌تر و بیشتر باشد، در طبقه اول جهنم پاک می‌شود. میان محبان ما، این دسته بیشترین گناه و شدیدترین عذاب را دارند. آنان شیعه ما نامیده نمی‌شوند؛

۱. نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸ش، نامه ۴۵، ص ۳۱۷. «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ... أَعْيُنُونِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَ سَدَادٍ»

بلکه دوست‌دار ما و دوستان اولیای ما و دشمنان دشمن ما نامیده می‌شوند. همانا شیعیان ما کسانی‌اند که از ما پیروی کنند و کارهای ما را دنبال کنند و به اعمال ما اقتدا کنند.»^۱

جمع‌بندی

همان‌طور که مشاهده شد، از یک سو روایاتی داریم که «محببت علی بن ابی‌طالب علیه السلام، حسنه‌ای است که هیچ‌گناهی به آن ضرر نمی‌رساند.» و از سوی دیگر، برخی روایات اوصافی را برای شیعه بر می‌شمارند که اگر به ظاهر روایت اخذ شود، باید بسیاری از شیعیان را از زمره تشیع خارج دانست؛ مانند این روایت امام صادق علیه السلام که فرموده: «فقط کسی از شیعیان ما است که ورع او در حدی باشد که حتی زن‌های پشت پرده از آن سخن بگویند و دوست ما نیست کسی که در شهری که ده هزار نفر در آن ساکن است، پرهیزکارتر از او وجود داشته باشد.»^۲

روشن است که باید برای هر دو روایت، یک وجه جمع در نظر بگیریم. درست است که برخی روایات، کمال مطلوب شیعه بودن را خواستار شده، اما تبعیت از ائمه اطهار علیهم السلام در انجام اوامر الهی و پرهیز از محرمات، حداقل انتظاری است که از شیعیان خواسته می‌شود. یک شیعه واقعی، باید در این راه قدم بردارد و بکوشد. بنابراین، گرچه زمینه صدور روایات متفاوت است، اما باید توجه داشته باشیم که وقتی این دو دسته روایات را در کنار هم قرار دهیم، ناگزیر باید از اطلاق آنها دست برداریم. از یک سو، روایات مربوط به عمل که از پشتوانه آیات قرآنی نیز برخوردار است، روایات مربوط به ولایت را تخصیص می‌زنند یا مقید می‌کنند. از سوی دیگر، روایاتی را که بیانگر اوصاف شیعه هستند، بر بیان و معرفی شیعیان کامل حمل می‌کنیم و روایاتی را که از آمرزش گناهان شیعه و نیاز ایشان به شفاعت سخن به میان می‌آورد، بر شیعیان ناقص حمل می‌نماییم.^۳

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۶۵، ص ۱۵۴: «... إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ شِيعَتَنَا وَ اتَّبَعَ آثارَنَا وَ اقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا»

۲. ر.ک: کلینی، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۷۹.

۳. ر.ک: قطیفی، شیخ ابراهیم، الفرقة الناجية، بی‌نا، ص ۲۶۷.

در واقع، روایات مربوط به ولایت، در صدد تشویق و ترغیبِ تمسک به ولایت و محبت ائمه اطهار علیهم‌السلام به عنوان ریسمان محکم الهی است تا از راه این تمسک، پیروان ولایت در مسیر هدایت قرار بگیرند؛ زیرا ولایت راه شناخت حقایق دینی و معارف رحمانی است. در پایان حدیث صحیح زراره از امام صادق علیه‌السلام که پنج رکن را برای اسلام بر می‌شمرد، آمده است: «ولایت، برتر از همه آنها است؛ زیرا ولایت، کلید آنها است. و نیز راهنما و دلیل بر آنها است.»^۱ اینکه این همه بر محبت ائمه و اولیای حق تأکید شده، برای آن است که دوست‌داران آنان با تشبیه و اقتدا به ایشان، متخلق به اخلاق الهی شوند. محبت، نقش مهمی در تربیت دینی دارد؛ همان طور که محبت علی علیه‌السلام، نقشی اساسی در تاریخ اسلام داشته است. استقامت و پایداری محبان علی علیه‌السلام همچون: ابوذر غفاری، حجر بن عدی و مانند آنها، شاهد این گفته است.

باید توجه داشت که اگر برای معتقدان به ولایت و محبان اهل بیت علیهم‌السلام فضایی بیان گردیده و به آنها بشارتی داده می‌شود، منظور کسانی‌اند که واقعاً به ولایت اعتقاد داشته و شیعه و محب واقعی باشند. معلوم است که شیعه و محب واقعی، به مولای خود اقتدا می‌کند و مرتکب گناه نمی‌شود. در واقع، ولایت آن است که شخص مؤمن، با ولی خود یکی شود. انسان در صورتی می‌تواند ادعا کند که با ولی پیوند خاصی یافته و متحد شده است که خود را هم عقیده و هم مسلک مولای خویش کرده باشد. در این صورت، امکان ندارد که مرتکب گناه شود. این دل‌بستگی و محبت، باید در حدی باشد که انسان را از دل‌بستگی‌های دنیوی جدا کرده، به عالم بالا رهنمون شود. کسی که با پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام همراه و همدل شود، عبادت در کামش شیرین و گناه در نزدش تلخ خواهد شد.

همچنین، باید در فهم و تفسیر این نوع روایات دقت ویژه‌ای داشته باشیم؛ به عنوان نمونه، این روایت که فرموده: «محبت علی بن ابی‌طالب، حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی‌رساند»، معنایش این است که «محبت علی علیه‌السلام، نوعی محبت عقلانی است؛ زیرا آن حضرت دارای فضایل حقیقی است و محبت به او، به محبت به آن حقایق و فضایل بر می‌گردد و کسی که چنین محبتی داشته باشد، با عمل به آن فضایل

۱. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۳، ص ۵۴: «... الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهَا مُفْتَاخُهُنَّ، وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ.»

به سعادت می‌رسد و به این ترتیب، هیچ گناهی به او ضرر نمی‌رساند.^۱ اگر محبت علی علیه السلام که نمونه کامل انسانیت و طاعت و عبودیت و اخلاق است، از روی صدق باشد، نه از روی تظاهر، مانع ارتکاب گناه می‌شود؛ مانند پادزهری که مصونیت ایجاد کرده، مانع نفوذ یا غلبه عامل بیماری در شخص واکسینه‌شده می‌گردد. محبت پیشوایی مانند علی علیه السلام که تجسم عمل و تقوا است، آدمی را شیفته رفتار علی علیه السلام نموده و فکر گناه را از سر او بیرون می‌کند. پس معنای روایت آن نیست که جاهلان پنداشته و گفته‌اند که محبت علی علیه السلام چیزی است که با وجود آن، هیچ گناهی تأثیر منفی در فرد ندارد؛^۲ بلکه به معنای آن است که با داشتن چنین محبوبی، انسان به گمراهی نمی‌افتد.

خلاصه آنکه اگر کسی خویشتن را شیعه می‌داند و به شفاعت امید دارد، باید خود نیز در این مسیر گامی بردارد تا مستحق دریافت عنایت شفاعت‌کننده قرار بگیرد. کلمه شفاعت، از ماده «شفع» گرفته شده و مراد از شفیع، این است که دو چیز با هم جفت شوند. در اینجا نیز فرد مؤمن باید یک ارتباط اخلاقی با ائمه داشته و نوری به دست آورده باشد تا به انضمام نور ولایت آنها، شفاعت تحقق پیدا کند؛^۳ به عبارت دیگر، پذیرش ولایت، به عنوان شرط لازم است و به‌تنهایی کافی نیست.

نکته پایانی اینکه به نظر می‌رسد لحن دوگانه‌ای که در روایات دیدیم، به منظور ایجاد نوعی حالت خوف و رجا در مؤمنان است که از یک سو، نسبت به قبولی اعمال از طرف خدا و مقبولیت داشتن نزد اولیای الهی ترسان باشند و از سوی دیگر، به رحمت ربوبی و شفاعت اولیای حق امیدوار باشند.

۱. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، غوصی در بحر معرفت، انتشارات اسلام، ۱۳۷۶ش، ص ۲۸۱.

۲. ر.ک: مطهری، مرتضی، عدل الهی، پیشین، ص ۳۳۱-۳۳۲.

۳. ر.ک: تقریرات فلسفه امام خمینی، به کوشش عبدالغنی اردبیلی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۳، ص ۶۰۸.

معادباوری در نهضت امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین مصطفی آزادبان*

اشاره

معادباوری، از مهم‌ترین اعتقاداتی است که تأثیری عمیق در نگرش انسان به دنیا و حیات فردی و اجتماعی او دارد. این باور، شیوه زیستن انسان را متحوّل می‌سازد و دامنه خواسته‌ها و فعالیت‌های او را به فراتر از عالم مادی گسترش می‌دهد. اخلاقی زیستن، آرامش روانی توأم با امید و نشاط، مسئولیت‌شناسی، فرمان‌پذیری از امام عادل و شهادت‌طلبی، نمونه‌هایی از آثار معادباوری است؛ همچنانکه دنیاطلبی و دل‌بستگی به مقام، ثروت و شهوت، مهم‌ترین آفات عدم باور به معاد است. امام حسین علیه السلام از آغاز قیام تا روز عاشورا، بارها مسأله معادباوری را متذکر شده و بر اهمیت آن تأکید نمودند. این نوشتار، کنکاشی است در باره موضوع معادباوری در نهضت امام حسین علیه السلام.

الف- معادباوری در قرآن

قرآن کریم به منظور آگاهی‌بخشی و دعوت مؤمنان به معادباوری و دور شدن آنان از نیازدگی، در موارد متعددی به اهمیت حیات اخروی و بی‌مقداری حیات دنیوی اشاره کرده است. از جمله، قرآن معتقد است که حیات اخروی، حیاتی واقعی، ارزشمند، اصیل و پایدار است و در مقابل، حیات دنیوی، حیاتی توأم با لهو و لعب، فریبنده و ناپایدار است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنِّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱ این زندگی دنیا، جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی، همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند!»

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

از منظر قرآن کریم، دنیاطلبی مهم‌ترین مانع آخرت‌طلبی است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید»، گندی به خرج می‌دهید. آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.»

ب- دنیاطلبی، مهم‌ترین عامل انحراف

متأسفانه، پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، جامعه مسلمانان دچار انحراف و گمراهی شد و وضعیت آنان در طول پنجاه سال به گونه‌ای رقم خورد که به لحاظ اعتقادی و فرهنگی دچار نوعی عقب‌گرد و واپس‌گرایی شدند. در نتیجه این عقب‌گرد، در سال ۶۰ هجری، شخصی مانند یزید بن معاویه به خلافت مسلمانان رسید. امام حسین علیه السلام در منزل بیضه درباره انحراف‌های موجود در جامعه اسلامی، یعنی انحراف در امر حکومت اسلامی و فراموش شدن ارزش‌های دینی می‌فرماید:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ أَلَا وَإِنْ هُوَ لَا قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ وَ

إِنَّا أَحَقُّ مَنْ غَيْرٍ؛^۲

ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می‌شکند و با سنت و قانون پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و دشمنی در پیش می‌گیرد، اما او در مقابل چنین سلطانی، با عمل و یا گفتار خود اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که

۱. سوره توبه، آیه ۳۸.

۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۳۰۶؛ ابن اثیر، عز الدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی، الکامل فی التاریخ، بیروت: احیاء التراث، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۵۲؛ الحسینی المرعشی التستری، السید نورالله، احقاق الحق، قم: مکتبه آیت‌الله النجفی، ج ۱۱، ص ۶۰۹.

این فرد را به محل همان طغیانگر و آتش جهنم داخل گرداند. ای مردم! آگاه باشید که اینان (بنی‌امیه) اطاعت خدا را ترک نموده و پیروی از شیطان را بر خود فرض کرده‌اند. فساد را ترویج داده و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را که مختص به خاندان پیامبر است، به خود اختصاص داده‌اند. حلال و حرام یا اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده‌اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام علیه این همه فساد و مفسدان که دین جدم را تغییر داده‌اند، از دیگران شایسته‌ترم.»^۱

حال، پرسش اصلی این است که جامعه اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟

به تعبیر رهبر معظم انقلاب: «ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام، آقازاده اوّل دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین، پسر علی بن ابی‌طالب علیه السلام، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر، آدم‌هایی به کربلا آمدند [که] او و اصحاب او را بلب تشنه به شهادت رساندند و حرم امیر المؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند!»^۱

مقام معظم رهبری در باره علت این مسأله می‌فرماید:

«دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی، دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است... دوم، دنبال شهوترانی‌ها رفتن، دنبال هوس‌ها رفتن و در یک جمله دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن، اینها را اصل دانستن و آرمان‌ها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم.»^۲

بنابراین، دوستی دنیا، مهم‌ترین عامل فراموشی آخرت است و دلی که قیامت را فراموش کند، به گناه روی می‌آورد و گناه، موجب جهالت و انحراف از حق می‌گردد. در واقع، بردگی دنیا و بندگی هواهای نفسانی، راه ورود به ملکوت الهی و بندگی خداوند را مسدود می‌کند. به همین جهت، امام حسین علیه السلام در موارد متعددی در باره حقیقت دنیا

۱. مختارپور قهرودی، علیرضا، ۷۲ سخن عاشورایی؛ از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، چاپ دوم، ۱۳۹۰ش، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۳-۶۴.

و زوال‌پذیری نعمت‌های آن سخن گفته، یاد آور می‌شود که برای عالم آخرت و نیل به فوز دائمی آن، باید توشه برداشت. امام علیه السلام در روز عاشورا می‌فرماید:

«عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ عَلَى أَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتِ الْإِنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ وَ أَوْلَى بِالرُّضَى وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ وَ خَلَقَ أَهْلِهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٌ وَ نَعِيمُهَا مُضْمَلٌ وَ سُورُهَا مُكْفَهَرٌ وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدَّارُ قُلْعَةٌ فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ»^۱ ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک نفر برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایند بود؛ ولی هرگز؛ زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه‌هایش کهنه، و نعمت‌هایش زایل، و سرور و شادی‌اش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید؛ دون‌منزلی است و موقت‌خانه‌ای. پس برای آخرت خود توشه‌ای بگیرید و بهترین توشه آخرت، تقوا و ترس از خدا است. تقوا پیشه کنید تا رستگار شوید.»

ج- تأثیر معادباوری در شکل‌گیری نهضت حسینی

باور به معاد، مهم‌ترین عامل جهاد و فداکاری در راه خدا است. البته این باور، زمانی ثمربخش و جهت‌بخش خواهد بود که همه هستی فرد را فراگرفته، حضوری فعال در قلب و ذهن او داشته باشد. حماسه جاوید عاشورا و سایر حماسه‌هایی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان‌های جهاد می‌آفرینند، بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. رزمنده‌ای که منطقتش این است که یا پیروزی یا شهادت، مطابق آیه «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ»^۲، نه تنها چهره مرگ برایش وحشت‌انگیز نیست، که زیبا و دریاچه‌ای است به جهانی بزرگ و ابدی. آنها از مرگ و

۱. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله الشافعی، تاریخ ابن عساکر، بیروت: مؤسسة المحمودی، ۱۳۸۹ق، ص ۲۱۵.

۲. سوره توبه، آیه ۵۲: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟ در حالی که ما انتظار می‌کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما، عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید که ما هم با شما در انتظاریم.»

شهادت در راه خدا هراسی ندارند و با الهام گرفتن از مکتب امام علی علیه السلام که فرمود: «وَاللَّهِ لَا بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدَىٰ أُمِّهِ»^۱، به استقبال مرگ می‌روند.^۲ علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: مراد از حُسْنِین در این آیه، پیروزی و شکست است. اما دلیل اینکه قرآن پیروزی و شکست را با یک تعبیر (حسنه) به کار برده، این است که از نظر دینی، پیروزی و شکست، هر دو حسنه‌اند. پیروزی، حسنه است؛ چون موجب غنیمت در این دنیا و اجر عظیم در آخرت است. شکست نیز حسنه است؛ چون تحمل شکست و کشته شدن در راه خدا، مورد رضایت خداوند و موجب پاداش ابدی است.^۳

حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز با این اعتقاد به کربلا رفت که معتقد بود هر چه خداوند برایش مقدر نموده، پیروزی یا شکست، خیر خواهد بود: «أَنْتَ لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ بِنَا، قُتِلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا؛^۴ امیدوارم آنچه خدا برای ما مقدر کرده، خیر باشد، چه کشته شویم و چه پیروز گردیم.»

گر چه از داغ لاله می‌سوزیم ما همان سربلند دیروزیم
چون به تکلیف خود عمل کردیم روز فتح و شکست، پیروزیم^۵

بر اساس همین بینش و درک عمیق از مرگ و حیات اخروی است که یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا ضمن اعلام حمایت قاطعانه از امام علیه السلام، شوق و اشتیاق خود به شهادت در راه خدا را چنین بیان کردند:

مسلم بن عوسجه خطاب به امام عرض کرد: «به خدا سوگند! من از تو جدا نمی‌گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگ‌شان می‌روم تا جان به جان آفرین

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم: انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲، خطبه ۵:

«سوگند به خدا! انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است!»

۲. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ هشتم، ۱۳۷۰ش، ج ۱۸، ص ۴۷۶-۴۷۹.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۴۱۲ق/ ۱۳۷۱ش، ج ۹، ذیل آیه شریفه.

۴. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۹۷.

۵. شعر «یاد»، از جواد محدثی.

تسلیم کنم.» سعد بن عبدالله گفت: «به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر ﷺ را در باره تو مراعات نمودیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده، خاکسترم را زنده می کنند، باز هم هرگز از یاری تو دست بر نمی دارم و پس از هر باز زنده شدن، به یاریات می شتابم؛ در صورتی که می دانم این مرگ، یک بار بیش نیست و پس از آن، نعمت بی پایان است.» وقتی حضرت سید الشهداء ﷺ به اصحاب و نزدیکانش فرمود: «ای قوم! من فردا کشته خواهم شد و هر یک از شما که با من باشد، کشته خواهد شد و احدی از شما باقی نخواهد ماند»، جناب قاسم بن حسن ﷺ عرض کرد: «عمو جان! من هم کشته خواهم شد؟» حضرت فرمود: «ای پسر! مرگ نزد تو چگونه است؟» عرض کرد: «از غسل شیرین تر.» امام حسین ﷺ فرمود: «بله، شما هم شهید خواهی شد.»^۱

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ
من از او جانی برم بی رنگ و بو او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ^۲

آری، مجاهدت مخلصانه در راه خدا، تنها اوصاف کسانی است که دارای مشی آخرت طلبی باشند: «فَلْيَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتْ أَوْ يُغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۳ پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می کنند، در راه خدا بجنگند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.»

هـ دعوت از دشمن به معادگرایی

امام حسین ﷺ به وسیله یکی از یارانش به نام عمرو بن قرظۀ انصاری، به عمر سعد پیام داد تا با یکدیگر ملاقات و گفت و گو کنند. عمر سعد با این پیشنهاد موافقت کرد و آن حضرت شبانه (از قراین به دست می آید که این ملاقات، در شب هشتم یا نهم محرم واقع گردیده است)، با بیست تن از یاران خویش به سوی خیمه‌ای که در وسط دو

۱. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۳۰.

۲. مولوی، محمد جلال الدین، دیوان شمس تبریزی (غزلیات)، غزل شماره ۱۳۲۶.

۳. سوره نساء، آیه ۷۴.

لشکر برپا شده بود، حرکت نمود و دستور داد یارانش، به جز برادرش عباس و پسرش علی اکبر، وارد خیمه نشوند. عمر سعد هم به یارانش که تعدادشان بیست نفر بود، همین دستور را داد و تنها فرزندش حفص و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند. امام علیه السلام در این مجلس خطاب به عمر سعد فرمود: «وَيْلَكَ يَا بْنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُقَاتِلُنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ ذَرْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَكُنْ مَعِيَ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى...؛ ای فرزند سعد! آیا می‌خواهی با من جنگ کنی؟ در حالی که مرا می‌شناسی و می‌دانی که پدر من کیست و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی او است، نمی‌ترسی؟ آیا نمی‌خواهی با من باشی و دست از اینها (بنی‌امیه) برداری که این عمل، به خدا نزدیک‌تر است.»

عمر سعد در پاسخ امام علیه السلام عرض کرد: می‌ترسم در این صورت، خانه مرا در کوفه ویران کنند. امام علیه السلام فرمود: من به هزینه خودم برای تو خانه‌ای می‌سازم. عمر سعد گفت: می‌ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند. امام علیه السلام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغ‌ها را که در کوفه داری، به تو می‌دهم. عمر سعد گفت: زن و فرزندم در کوفه هستند. می‌ترسم آنها را به قتل برسانند. امام علیه السلام چون بهانه‌های او را شنید و از توبه و بازگشت وی مأیوس شد، در حالی که این جمله را می‌گفت، از جای برخاست: «مَا لَكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا وَ لَأَ غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَأَ تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا؛ چرا این قدر [در اطاعت شیطان پافشاری می‌کنی؟] خدایت هر چه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت، از گناهت در نگذرد. به خدا سوگند! امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد، مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد).» عمر سعد نیز از روی استهزا گفت: جو عراق، برای من بس است.^۱

هـ معادباوری و عشق به شهادت

اگرچه بیشتر انسان‌هایی که در این دنیا زندگی می‌کنند، برای زنده ماندن و بهره‌مندی هر چه بیشتر از این دنیا تلاش می‌کنند، اما کسانی که به درجات بالایی از معرفت الله

۱. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب، قم: انتشارات العلامه، ج ۴، ص ۵۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۳ش، ج ۴۵، ص ۳۰۰، ح ۱.

نایل شده‌اند و به مقام حقیقی شهیدان علم دارند، با کمال اشتیاق حاضرند جان خود را فدا کنند تا دین و ارزش‌های الهی پاینده بماند. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در جنگ صفین احساس خود را در باره شهادت این چنین بیان می‌کند: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيْتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ؛^۱ بهترین نوع مردن، شهادت است. سوگند به کسی که جان پسر ابوطالب در دست او است، تحمل هزار ضربه شمشیر بر من، آسان‌تر است از مردن در بستر.» امام حسین علیه السلام همانند پدر بزرگوارشان، مشتاق شهادت در راه خدا بود: «... حُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخْطَ الْقَلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَاهِ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يَوْسُفَ؛^۲ مرگ برای فرزندان آدم، همانند گردن‌بند بر گردن دختران جوان است و من آرزومند ملاقات نیاکان خود هستم؛ همان طور که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود.» امام علیه السلام شهادت در راه دین و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز ننگ و خواری نمی‌داند: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.»^۳

کنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود همچنین می‌فرماید: «لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ؛^۴ مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید، و زندگی با ذلت، جز مرگ بی‌حیات نیست.»

در صبح عاشورا نیز امام علیه السلام خطاب به عمر سعد فرمود: «ای عمر! آیا تو مرا می‌کشی و می‌پنداری آن زنزاده فرزند زنزاده، تو را حاکم سرزمین‌های ری و گرگان خواهد کرد؟ به خدا! هرگز گوارایی آن روز را نخواهی دید. این، عهدی است یقینی. پس، هر چه خواهی مرتکب شو که تو پس از من در دنیا و آخرت شادمان نخواهی بود و گویا

۱. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۲۲.

۲. حلی، نجم‌الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما، مثير الاحزان، قم: مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۶ق،

ص ۴۱؛ سید بن طاووس، اللهوف، انتشارات جهان، ص ۲۶.

۳. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۸.

۴. مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

سرت را بر نی می‌بینم که در کوفه افراشته‌اند و کودکان آن را سنگ افکنده، آماج خود کرده‌اند.»^۱

و- اوج معادباوری در عاشورا

در شب عاشورا وقتی یاران امام علیه السلام وفاداری خود را تا پای جان به امام اعلام کردند، امام علیه السلام به آنها فرمود: «ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَىٰ مَنْزِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ سرهای تان را بلند کنید و منزل‌های خود را در بهشت ببینید.» پس، آنان منزل‌های بهشتی خود را دیدند. از این رو، روز عاشورا هر کسی مشتاقانه به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفت تا به منزل بهشتی خود برسد.^۲ مطابق این نقل تاریخی، یاران امام علیه السلام در این مکاشفه عرفانی، به بالاترین مرز یقین نایل آمدند و بهشت و جایگاه والای خود را در آنجا شهود کردند.

امام علیه السلام در سخن دیگری در شب عاشورا، تلخ و شیرین دنیا را به خواب تشبیه کرد و فرمود: «و اعلموا أنَّ الدُّنْيَا حُلُوهَا وَ مَرُّهَا حُلْمٌ وَ الْإِنْتِبَاهُ فِي الْآخِرَةِ، وَالْفَائِزُ مَنْ فَازَ فِيهَا، وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِيهَا؛^۳ بدانید که شیرینی و تلخی دنیا، خواب است و «بیداری» در آخرت است. رستگار، کسی است که به فلاح آخرت برسد و بدبخت، کسی است که به شقاوت آخرت گرفتار آید.»

حضرت اباعبدالله علیه السلام در مقام تسلی به خواهر بزرگوارشان، حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود: «يَا أُخْتَيْهِ... وَأَعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ؛^۴ خواهرم! بدان که همه زمینیان می‌میرند و آسمانیان هم نمی‌مانند. هر چیزی، جز ذات

۱. خوارزمی، ابوالموید موفق بن احمد مکی، مقتل الحسين علیه السلام، قم: انتشارات مفید، ج ۲، ص ۵؛ تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسين علیه السلام)، پیشین، ص ۲۱۶؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، چاپ دوم، ج ۴۵، ص ۸

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۳.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

۴. طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۶؛ شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان، الارشاد، قم: کتاب‌فروشی بصیرتی، ص ۲۳۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۱.

پروردگاری که زمین را به قدرتش آفریده، از بین رفتنی است. خداوند همگان را دوباره بر می‌انگیزاند و او تنهای یگانه است.»

مرحوم صدوق رحمته الله نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به یاران خود فرمود: «... صَبِرَا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُوسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالنِّعَمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنٌ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةٌ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَنَّاتِهِمْ وَجِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ!»^۱

ای بزرگ‌زادگان صبر و شکیبایی کنید که مرگ، چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده و به بهشت پهناور و نعمت‌های همیشگی آن می‌رساند. چه کسی است که نخواهد از یک زندان، به قصری انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه‌گاه منتقل گردد. پدرم از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله برایم نقل نمود که: دنیا برای مؤمن، همانند زندان و برای کافر، همانند بهشت است. مرگ، پلی است که این گروه مؤمنان را به بهشت‌شان می‌رساند و آن گروه کافر را به جهنم‌شان. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم.»

حضرت اباعبدالله علیه السلام در خطبه صبح عاشورا زبان به نصیحت و خیرخواهی دشمنان گشود و برای اینکه آنها را از دنیا طلبی نجات دهد، در باره دنیا فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالَ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَعْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ، فَلَا تَغْرَبَنَّكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقَطُّعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا؛ سِپَاسِ خِدَائِي رَا كِه دُنْيَا رَا أَفْرِيدِ وَ آن رَا سِرَايِ فَنَاپَذِيرِ وَ رُو بَه زَوَالَ قَرَارِ دَاد؛ دُنْيَايِ كِه صَاِحْبَانَش رَا از حَالِي بَه حَالِي دِگَرگُون مِي كِنْد. پَس خُودبَاخْتَه، آن كَسِي است كِه دُنْيَا او رَا بَغْرِيدِ وَ تِيرَه بَخْتِ وَ شَقَاوَت مَنْد، كَسِي است كِه دُنْيَا او رَا شَغَفَت زَدَه سَازَد. [ای مردم!] دُنْيَا شَمَا رَا نَفْرِيد؛ زِيرَا دُنْيَا اَمِيدِ هَر كَس رَا كِه بَر آن تَكِيَه كِنْد، بَه يَأَسِ تَبْدِيلِ مِي كِنْد وَ طَمَعَ هَر كَس رَا كِه دَر آن طَمَعَ وَرَزَد، بِي نَتِيَجَه مِي كَزَارَد. شَمَا رَا

۱. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، معانی الاخبار، تهران: دار الکتب الاسلامیه،

می‌بینم برای انجام کاری جمع شده‌اید که با آن خدا را خشمگین ساخته‌اید... شیطان بر شما مسلط شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. پس، هلاکت بر شما و بر قصد و هدف شما. همه ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت؛ «اِسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ فَتَبَّا لَكُمْ وَ مَا تُرِيدُونَ، اِنَّا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ»^۱ اصحاب امام علیه السلام نیز هر کدام به گونه‌ای بر مسأله معادباوری تأکید داشتند: وقتی عمرو بن خالد ازدی به میدان رفت، در رجز خود گفت: «ای جان! امروز به سوی خدای رحمان و روح و ریحان می‌روی و آنچه را که در لوح تقدیرت از پادشاهای الهی نوشته شده، در می‌یابی. پس، بی‌تابی مکن که هر زنده‌ای مردنی است.»^۲ پس از او، پسرش خالد به میدان رفت و خطاب به خود می‌گفت: «در راه رضای خدای رحمان، بر مرگ شکیبا باش. ای پدر! تو به سوی قصرهای نیکو و آراسته شتافتی.»^۳

سعد بن حنظله، با این رجز پای به میدان گذاشت: «صبر و مقاومت بر شمشیرها و نیزه‌ها. صبر بر این زخم‌ها در راه رسیدن به بهشت و حوریان بهشتی. ای نفس! برای آسایش ابدی و خیر جاودانه تلاش کن و راغب باش.»^۴

عمرو بن مطاع جعفری نیز به میدان شتافت و در رجز خویش ضمن گوارا دانستن جهاد و مرگ در رکاب حسین علیه السلام، آن را فوز و رهایی از آتش دوزخ دانست.^۵ البته در این باره نمونه‌های فراوان دیگری که همه نشان‌دهنده باور یاران امام علیه السلام به معاد در حادثه عاشورا است، وجود دارد که در این مجال نمی‌گنجد.^۶

از مجموع مطالب پیش‌گفته به دست آمد که عامل اصلی فراموشی آخرت، دنیاطلبی است. همه کسانی که در صف مخالفان آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار داشتند، به ظاهر مسلمان و اهل قبله بودند، اما دنیاطلبی، متابعت از هواهای نفسانی و عادت به گناه، دل‌های‌شان را سخت کرد و ثروت‌های نامشروع و شکم‌های انباشته از لقمه‌های حرام، گوش‌های‌شان را ناشنوا ساخت. آنها متأسفانه به گونه‌ای زیست کردند که نتوانستند

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۰۲.

۶. رک: محدثی، جواد، پیام‌های عاشورا، قم: زمزم هدایت، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ش، ص ۳۱-۳۶.

۸۰ ■ ره توشه راهیان نور؛ ویژه محرم الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ق

حقیقت را بشنوند، بفهمند و از آن پیروی کنند: «صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهَمُّ لَا يَعْتَلُونَ.»^۱ حادثه عاشورا، این درس مهم را به همه ما می‌دهد که از افکار، تمایلات و کردارهای خود مراقبت کنیم و نگذاریم دنیاطلبی و خواسته‌های پست حیوانی، ایمان درونی‌مان را هدف قرار دهد و ما را از معادباوری و توجه قلبی به این امر، در همه عرصه‌های زندگی غافل گرداند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

علل و ریشه‌های دین‌گریزی

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی محمدی*

اشاره

دین، واقعیتی انکارناپذیر است که همراه و همزاد حیات بشری بوده و همواره بر ابعاد زندگی انسانی سایه افکننده است. یکی از سؤال‌های اساسی بشر، از سر تحقیق یا تردید، پرسش از چرایی دین بوده و دین‌خواهی، در متن آفرینش و سرشت افراد نهاده شده و هرگز از بشر جدا نبوده است؛ هرچند شاهد فراز و فرودهایی برآمده از دلایل درونی و بیرونی بوده است و هرگز غروب دائم نداشته است.

حوزه مباحث در باره دین، بسیار گسترده است؛ مباحثی مانند: مفهوم دین، زبان دین، رابطه عقل و دین، انواع دین، دین و علم، دین و نیازها، ریشه‌های دین‌گریزی و کارکرد دین. در این نوشتار، برآنیم تا برخی عوامل دین‌گریزی یا بی‌رغبتی به دین را که از مسائل مهم در حوزه آسیب‌شناسی دینی است، کاوش نماییم.

عوامل دین‌گریزی

گرچه دین‌داری، امری فطری است، اما گاهی علل درونی یا بیرونی موجب فرار افراد از اقتضای فطرت شده و دین، به تعبیر امام حسین علیه السلام، لقلقه زبان می‌گردد. عمده‌ترین عوامل دین‌گریزی انسان یا سستی نمودن او در دین عبارت‌اند از:

۱. جهل

جهل و نادانی نسبت به انسان، جهان، آفرینش، مبدأ و معاد، زمینه‌ساز گریز از دین است. کسانی که با قشری‌نگری، تنها موجودات پیرامون خود را ببینند، ماورای ماده را باور نخواهند داشت. افرادی که ابعاد مختلف انسان را نمی‌شناسند، نیازهای او را در جنبه‌های مادی منحصر نموده و از نیازهای متعالی انسان غافل‌اند. نادانی یا فقدان

* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه.

شناخت صحیح، ریشه بسیاری از انحراف‌ها در طول تاریخ بوده است. حضرت موسی علیه السلام علت انحراف قومش از توحید ناب و گرایش به بت پرستی را نادانی آنان ذکر می‌کند:

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۱ گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما [نیز] خدایی قرار ده. گفت: همانا، شما نادانی می‌کنید.»

حضرت یوسف علیه السلام سرچشمه تصمیم ستمگرانه برادران خود مبنی بر جدایی او از پدر و بی‌رحمانه به چاه افکندن را، جهل و نادانی آنان برمی‌شمارد: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»^۲ گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید.»

حضرت لوط علیه السلام نیز ریشه فساد جنسی قوم ناسپاس خود را جهل می‌خواند: «أَتِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۳ آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید؛ [نه] بلکه شما مردمی جهالت پیشه‌اید.»
امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»^۴ علم و دانش، ریشه همه خیرها و جهل و نادانی، ریشه همه شرها است.»

در قرآن کریم بیش از ۷۵۰ مرتبه واژه «علم» به کار رفته است. خدای متعال در سوره یوسف می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي وَسَبِّحَانَ اللَّهَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۵

پیام این آیه آن است که راه انبیا و مسیر دین، با بصیرت و آگاهی همراه بوده و هرگز با خرافات، جهل، سحر و جادو آمیخته نیست.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۹.

۳. سوره نمل، آیه ۵۵.

۴. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه محمدعلی انصاری، چاپخانه مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، ش ۸۶۰.

۵. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

افراد نادان که گرفتار جهل بسیط یا مرکب‌اند، حجابی بین خود و دین قرار داده و پیرو طمع و آرزوهای ناروای خود هستند. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَالِ سَتَفَزُّهَا الْأَطْمَاعُ وَتَرَهْنُهَا الْمُنَى وَسَتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ»^۱ دل‌های جاهلان را طمع‌ها به حرکت در می‌آورد و آرزوها آن را در گرو خویش می‌گیرد و خدعه‌ها و نیرنگ‌ها آن را به خود مربوط می‌سازد.»

۲. تقلید کورکورانه

پیروی و تبعیت ناآگاهانه از افراد، جریان‌ها یا اندیشه‌های باطل، از لغزش‌های زیان‌بار دین‌داری است. تقلید به شکل صحیحش، یعنی پیروی فرد غیر متخصص و رجوع فرد ناآگاه به افراد خبره و آگاه، از لوازم رشد و تکامل است و نکوهیده نیست. تقلید کورکورانه یا جاهلانه، از عدم بلوغ فکری، شخصیت‌زدگی، تعصب، علاقه مفرط به نیاکان و لجاجت ناشی می‌شود. پافشاری بر عقاید باطل و رسوم ناپسند، در پرتو همین تقلید، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»^۲ و چون به آنان گفته شود: آنچه را که خدا نازل کرده، پیروی کنید، می‌گویند: [نه] بلکه از آنچه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند، [باز هم کورکورانه تقلید می‌کنند؟]»

تقلید ناآگاهانه، هویتی برای انسان باقی نمی‌گذارد و به‌سادگی او را در برابر خطا آسیب‌پذیر می‌نماید. قرآن کریم همه امت‌ها را مبتلا به چنین آفتی می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»^۳ و بدین گونه، در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم؛ مگر آنکه خوش‌گذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه می‌سپاریم.»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار التعارف، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۳.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۱.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۳. برداشت‌های ناروا از دین

معرفی نادرست دین و ارائه تحلیل‌های مغرضانه، یکی دیگر از عوامل گریز از دین است. تفسیرهای ناروا از قضا و قدر، صبر، زهد، انتظار فرج، توسل، شفاعت، زیارت، جبر و اختیار و مانند آن، دستاویزی برای فرار از برخی آموزه‌های دینی است. اینجا است که ضرورت دریافت دین از مبادی صحیح و رجوع به متخصصان آگاه رخ می‌نماید. مردم در شرایط فعلی از دین و دین‌داری، مطالب خردپسند می‌طلبند و نمی‌توانند با تکیه بر خرافات، جعلیات و مطالب غیر منطقی، باورهای خود را مستحکم کنند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ وَ عِمَادُ الدِّينِ الْفَقْهُ»^۱ برای هر چیز، ستونی است و ستون دین نیز فقه و آگاهی است. امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «الدِّينُ وَاسِعٌ وَلَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ مِنْ جِهَالَتِهِمْ»^۲ دین، گسترده است؛ اما خوارج از روی نادانی بر خود سخت گرفتند.

تبیین صحیح مفاهیم دینی و زدودن دین از خرافات و مطالب مجعول، وظیفه مهم مسلمانان و اندیشمندان دینی است. متأسفانه، در طول تاریخ، افرادی به انگیزه‌های مختلف اقدام به وضع احادیث و جای دادن آن در بین منابع اسلامی نمودند. نقل حدیث و بیان مراد آن، نیازمند دانایی و توانمندی است و هر کسی نمی‌تواند وارد این عرصه شده و در باره دین به اظهار نظرهای کارشناسانه بپردازند.

۴. انحراف برخی دین‌داران

برخی نیز از مشاهده و معاشرت با دین‌داران دروغین و ملاحظه اعمال ناپسند آنان، از دین‌گریزان شده و عملکرد آنان را به پای دین می‌گذارند. گرایش بیشتر مردم به دین، بر اثر عمل و سیره دانشمندان و وابستگان به دین است. مردم پیش از آنکه متأثر از مباحث استدلالی در باره لزوم دین‌داری باشند، تحت تأثیر منش و اخلاق رهبران دینی خود هستند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا عَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۵.

نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛^۱ کسی که خود را پیشوای دیگران قرار می‌دهد، باید ابتدا به آموزش خویش، قبل از تعلیم دیگران اقدام کند و باید تربیت او به وسیله عمل و سیره خودش، قبل از آموزش با زبان باشد.»
از این رو، قرآن کریم ابتدا به اصلاح نفس دعوت نموده و سپس به تربیت خانواده و فرزندان توصیه می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌ها است، حفظ کنید.»

قرآن کریم در مورد زنان پیامبر، عمل نادرست یا صحیح را مستحق دو عذاب یا پاداش می‌داند؛ زیرا گناه و ثواب آنان، تأثیر اجتماعی دارد و عملکردشان مورد توجه خاص و عام است. امام صادق علیه السلام به یکی از وابستگان خود به نام شقرانی که گرفتار خمر بود، فرمود:

«یا شقرانی! إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ بِمَكَانِكَ مِنَّا وَ أَنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَ أَنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ بِمَكَانِكَ مِنَّا؛^۳ ای شقرانی! اعمال نیک از هر کسی نیک است؛ اما از تو، نیکوتر از دیگران است؛ زیرا منسوب به ما هستی و کارهای ناپسند نیز از هر کسی، بد است و از تو، بدتر است؛ زیرا به ما نسبت داری.»

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام و شیعیان نیز باید شباهت عمل خویش را به اهل بیت حفظ کنند تا در میان مسلمانان شاخص باشند و از قانون‌شکنی دوری گزینند تا موجب بدبینی دیگران نشوند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ وَ آدَى الْأَمَانَةَ وَ حَسَّنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسُرُّنِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ؛^۴ همانا به کسی از شما که در دین، ورع داشته باشد و در گفتار، صادق بوده و امانت‌داری

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، قم: دار الهجرة، بی‌تا، حکمت ۷۳.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، مؤسسه انتشارات فراهانی، ج ۱، ص ۷۰۸.

۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۶ ق، ج ۸، ص ۳۸۹.

و خوش‌خلقی با مردم نماید، گفته می‌شود: این، جعفری است. این امر، باعث شادی من می‌شود.»

البته نمی‌توان همه دین‌داران را مبراً از عیوب دانست؛ حتی در میان فرزندان، همسران و اصحاب انبیا و ائمه معصوم علیهم‌السلام، افراد نا صالح و لجوج وجود داشته‌اند. با این همه، باید با آگاهی دادن به مردم، دامن دین را از عملکرد دین‌داران منافق جدا نمود و با ذکر شواهد، لزوم تأسی به قرآن و معصومان علیهم‌السلام و تفکیک بین اسلام و عملکرد برخی مسلمان‌نماها را یادآور شد؛ چنانکه قرآن کریم در مورد فرزند نوح علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛^۱ او در حقیقت، از کسان تو نیست. او [دارای] کرداری ناشایسته است.»

۵. مسئولیت‌گریزی

میل به بی‌بندوباری، راحت‌طلبی و آزادی بدون قید و شرط، یکی از عواملی است که انسان‌ها را از دین‌داری دور نموده و به الحاد می‌کشاند. انسان، موجودی مسئولیت‌پذیر است و نمی‌تواند در برابر خالق، خود، جامعه و دین بی‌تفاوت باشد. لازمه مسئولیت‌پذیری، پذیرش دستورات دینی و تقید به بایدها و نبایدها است. قرآن کریم این حقیقت را در آیه‌ای کوتاه و گویا بیان می‌کند:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؛^۲ گریز از مسئولیت و میل به آزادی محض، افراد را به انکار معاد می‌کشد.

اسلام، برای انسان‌ها آزادی مشروط قائل است؛ آزادی‌ای که مصالح مسلمانان را بر هم نزند و آزادی دیگران را خدشه‌دار نسازد. قرآن کریم در مورد پذیرش دین می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛^۳ و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است، همه آنها ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند.»

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُطَاعُ جَبْرًا؛^۴ خداوند از روی جبر پرستش نمی‌شود.»

۱. سوره هود، آیه ۴۶.

۲. سوره قیامت، آیه ۵ و ۶.

۳. سوره یونس، آیه ۹۹.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۷، ص ۱۴۲.

افراد گنهکار و بدکار، از آزادی سوء استفاده نموده و آن را بدون پذیرش شرایط خواهان‌اند. نتیجه این بینش غلط، فرار از دین و انکار آن می‌شود؛ چرا که دین، آزادی را به دلیل عقلی محدود نموده است. قرآن کریم این هوس‌رانی و دین‌گریزی را ناشی از کردار زشت و آلودگی به گناه می‌داند:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛^۱ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند، [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.»

۶. آرزوهای طولانی

امید و آرزو، منشأ رشد و حرکت در انسان است و او را نسبت به آینده مشتاق و مطمئن می‌سازد. یک مادر، به آرزوی داشتن فرزندی صالح و خوب، دوران بارداری را تحمل می‌کند. یک کشاورز، به امید برداشت محصول خوب، رنج کاشت و آبیاری را به جان می‌خورد و یک دانشجو، به امید کسب مهارت‌های لازم، سختی سفر و تحصیل را می‌پذیرد. اگر روزی آرزو در انسان‌ها نباشد، تدبیر و آینده‌نگری نیز نخواهد بود. این میل نیز مانند همه امیال درونی، چنانچه از حد بگذرد و تبدیل به آرزوهای بلند و دست‌نیافتنی گردد، خطرناک است و افراد را از پذیرش حق و مسئولیت باز می‌دارد. امیر مؤمنان، علی علیه السلام خطر آرزوهای آمیخته با خیال و دور از واقع‌بینی را متذکر شده و می‌فرماید:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانُ: إِتْبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا إِتْبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛^۲ خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز. اما پیروی از هوا، از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد.»

مؤمنان در قیامت، در پاسخ منافقان که فریاد می‌زنند: آیا ما با شما نبودیم؟ مگر در یک جامعه زندگی نمی‌کردیم؟ چرا صفوف ما از هم جدا شد؟ چرا ما دچار عذاب شدیم و شما به سوی رحمت الهی رفتید؟ می‌گویند: با هم بودیم؛ اما آرزوهای دور و دراز شما

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

۲. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۴۲.

را فریب داد و پرده بر خرد و اندیشه شما افکند تا اینکه مرگتان فرا رسید و دچار عذاب گشتید.

«يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۱ [دو رویان] آنان را ندا در می دهند: آیا ما با شما نبودیم؟ می گویند: آری؛ ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را فریب داد تا فرمان خدا آمد و [شیطان] مغرورکننده شما را در باره خدا بفریفت.»

۷. هواپرستی

هوا، به معنای تمایل نفس به شهوات است. پیروی از خواهش‌های نفسانی، نقش مؤثری در گریز از معنویت و رویکرد به باطل دارد. هواپرستان، از درک حقیقت عاجز بوده و قدرت تشخیص ندارند. چشم دل این افراد، کور است و بر قلب و گوش‌شان مهر خورده است.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۲ پس، آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟»

در جای دیگر، خطاب به حضرت داود عليه السلام می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۳ ای داوود! ما تو را در زمین، خلیفه [و جانشین] گردانیدیم. پس، میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند.»

پیروی از هوای نفس، عامل گمراهی از راه خدا و کر و کور شدن انسان می‌باشد. چه بسیار افرادی که به جهت این تبعیت، سقوط نموده و از جرگه دین‌داری خارج شدند؛

۱. سوره حدید، آیه ۱۴.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۳. سوره ص، آیه ۲۶.

مانند: بلعم باعور، برصیصای عابد، طلحه، زبیر و افرادی که به واسطه حاکمیت هوای نفس، دین را به دنیا فروختند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره این گونه افراد می‌فرماید: «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»^۱ هر کسی پیروی هوای نفس کرد، آخرت را به دنیا فروخت.» اینجا است که می‌بینیم در منابع روایی ما، حاکمیت بر هوای نفس، نشانه شجاعت و قوت شمرده شده است: تا آنجا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^۲ شجاع‌ترین مردم، کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند.»

۸. دوستان ناباب

انسان، موجودی اجتماعی است و دوست دارد در جامعه و کنار مردم زندگی کند و با آنان انس بگیرد و رابطه برقرار نماید. دوست‌یابی، یک هنر است. دوست، همدم تنهایی انسان، شریک غم و شادی، بازوی یاری‌رسان و تکیه‌گاه در گرفتاری‌ها است. از این رو، نگهداری دوست و حفظ پیوندها، یک هنر است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ»^۳ ناتوان‌ترین مردم، کسی است که از دوست‌یابی ناتوان باشد و ناتوان‌تر از او، کسی است که دوستان یافته را از دست بدهد.»

تأثیرپذیری افراد از رفتار و منش دوستان فراوان است؛ تا آنجا که گفته‌اند: «المرءُ علی دینِ خَلِيلِهِ»^۴ انسان، بر آیین و کیش دوست خود است.» برخی دوزخیان در صحرای محشر متوجه خطر دوست نامناسب شده و می‌گویند: «يَا وَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^۵ وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم.»

۱. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، پیشین، ۸۳۵۴.

۲. قمی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۳۶۱ش، ص ۱۵۹.

۳. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۱.

۴. هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت: مکتبه التراث الاسلامی، الطبعة الأولى، ۱۳۹۷ق، ش ۲۴۷۳۲.

۵. سوره فرقان، آیه ۲۸.

مصاحبت و همراهی با افراد بی‌مبالات، بی‌دین و فاسد، دین و دنیای انسان را تباه می‌کند و انسان را به ورطه نابودی و هلاکت می‌کشاند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ؛ دوستی با اشرار، باعث کسب شر می‌شود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الْعَطَّارِ، إِنْ لَمْ يُعْطِكَ مِنْ عَطْرِهِ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السُّوءِ مَثَلُ الْقَيْنِ، إِنْ لَمْ يُحْرِقْ ثَوْبَكَ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ؛^۲ مثل همنشین شایسته، مثل عطّار است؛ اگر از عطر خودش هم به تو ندهد، از بوی خوشش به تو می‌رسد و مثل همنشین بد، مانند کوره آهن‌گری است؛ اگر لباس تو را نسوزاند، ولی بوی کوره به تو می‌رسد.»

۹. تعصب و لجاجت

تعصب از ماده «عصب»، در اصل به معنای پی‌ها و عصب‌هایی است که عضلات را به یکدیگر وصل نموده و فرمان مغز را دریافت می‌کند. در اینجا مراد از تعصب، شدت و استحکام است. لجاجت نیز به معنای اصرار غیر منطقی و ناروا در باره چیزی و عدم انصراف از آن است. این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند. سرچشمه آنها نیز جهل و نادانی است. تعصب و لجاجت، افراد را از درک حقیقت و رسیدن به واقعیات باز می‌دارد و در نهایت، منجر به مسئولیت‌گریزی و انکار دین می‌گردد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.»^۳

در شأن نزول این آیه آمده است: گروهی از مشرکان قریش مانند: ابوسفیان، ولید بن مغیره و ابوجهل، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به سخنان او گوش فرا دادند. سپس رو به نصر بن حارث نمودند و گفتند: محمد چه می‌گوید؟ او گفت: نمی‌دانم؛ ولی

۱. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، پیشین، ش ۵۷۷۶.

۲. کاشانی، مولی محسن، المحجة البيضاء فی تهذیب الاخبار، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۸.

۳. سوره انعام، آیه ۲۵.

می‌بینم لب‌های خود را تکان می‌دهد و همان افسانه‌های پیشینیان را تکرار می‌کند. سپس ابوسفیان گفت: برخی از سخنان او را حق نمی‌بینم.^۱

یهودیان، پیامبر ﷺ را کاملاً می‌شناختند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ»^۲ مانند فرزندان خود، رسول خدا را می‌شناختند؛ اما حجت الهی از روی تعصب و لجالت انکار می‌کردند: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»^۳

در تفسیر این آیه آمده است: قوم یهود قبل از آمدن پیامبر اکرم ﷺ، در جنگ‌های خود خدا را به او و کتابش سوگند می‌دادند و درخواست کمک می‌کردند و خدا هم آنان را یاری می‌کرد؛ اما بعد از بعثت آن حضرت، چون دیدند او از نسل اسماعیل ﷺ است، تعصب مانع شد که رسالتش را بپذیرند.^۴

امام صادق ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ»^۵ هر کسی اهل تعصب باشد یا برای او تعصب نمایند، او ریسمان ایمان را از گردنش پاره نموده است.»

۱۰. فقر و تنگدستی

یکی از عواملی که به طور غیر مستقیم به تضعیف باورها و سستی در دین‌داری منجر می‌شود، فقر و تهیدستی است. روایات بسیاری فقر مالی را زمینه‌ساز بی‌دینی، کفر و فسادهای اخلاقی می‌داند. پیامبر اکرم ﷺ از فقر و کفر در کنار هم به خدا پناه برده و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ»^۶

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، قم: چاپخانه جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. سوره انعام، آیه ۲۰.

۳. سوره بقره، آیه ۸۹.

۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۸.

۶. هندی، کنز العمال، پیشین، ش ۱۶۶۸۷.

و در بیان دیگری می‌فرماید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالِدِّينِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَعْدِلُ الدِّينَ بِالْكَفْرِ؟ قَالَ نَعَمْ؛^۱ به خدا پناه می‌برم از کفر و بدهی. گفته شد: ای رسول خدا! آیا قرض را با کفر برابر می‌دانی؟ فرمود: آری.»

امیر مؤمنان علیه السلام رابطه فقر و بی‌دینی را چنین ترسیم نموده است:
«يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مُدْهِشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛^۲ فرزندم! من بر تو از فقر هراسانم. پس، از فقر به خدا پناه ببر؛ زیرا فقر دین را می‌زداید، عقل را سرگردان می‌کند و دشمنی ایجاد می‌کند.»

چه جرم‌ها که به واسطه فقر صورت می‌پذیرد، چه انحراف‌ها که ریشه مالی دارد و چه فسادها و سرقت‌ها و آدم‌کشی‌ها که ضعف بنیان‌های مالی، موجب آن گردیده است. اینجا است که فقر، مرگ اکبر خوانده شده است و حتی هوش و خرد افراد را از عملکرد ناتوان می‌کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ؛^۳ فقر، انسان باهوش و زیرک را از بیان حجت گنگ می‌کند.»

فقر باید در جامعه ریشه‌یابی شود. اگر ناشی از اسراف و تبذیر است، همگان به قناعت توصیه شده و برنامه‌ریزی‌های حکومتی به سوی اعتدال باشد. اگر ناشی از بیکاری است، زمینه کسب و کار فراهم گردد. چنانچه تنبلی و تن‌پروری ریشه آن است، با آن مبارزه شود. البته در جامعه فقیر، وظیفه ثروتمندان و صاحبان مال سنگین‌تر است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرًا إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيًّا؛^۴ خداوند سبحان در اموال ثروتمندان، روزی تنگ‌دستان را قرار داده است. هر فقیری که گرسنه بماند، ریشه‌اش در امتناع ثروتمندان است.»

۱. قمی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، علل الشرائع، بیروت: دار احیاء التراث، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۵۲۸.

۲. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۳۱۱.

۳. همان، خطبه ۳.

۴. همان، خطبه ۳۲۰.

از نگاه پیشوایان ما، ثروت حقیقی برخوردار از ایمان و دین‌داری است و چه بسیار فقیری که ثروت‌مند است و چه بسا ثروت‌مندی که فقیر است. یکی از یاران امام صادق علیه السلام گوید: مردی بود که همیشه خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسید. مدتی گذشت و به حج نیامد تا خدمت امام برسد. یکی از دوستانش که او را می‌شناخت، بر امام علیه السلام وارد شد. حضرت از حال او جويا شد، عرض کرد: دستش تنگ است، نمی‌تواند بیاید. امام فرمود: دین او چگونه است؟ پاسخ داد: «کَمَا تُحِبُّ؛ همان طور که شما دوست دارید.» امام فرمود: «هُوَ وَاللَّهِ الْغَنِيُّ؛ به خدا سوگند! او ثروت‌مند است.»^۱

۱. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (المناقب)، قم: المطبعة العلمية، ج ۴، ص ۲۳۷.

فصل سوم: تاریخ و سیره

پیامبر ﷺ، اسوه صبر و استقامت

حجت الاسلام والمسلمین رمضان محمدی*

اشاره

رمز موفقیت هر فردی، در گرو ایمان به هدف و استقامت و کوشش در راه رسیدن به آن است. منظور از استقامت که موضوع این نوشته است، استقامت ایمانی است که با بصیرت دینی همراه باشد و بر مدار دستورات الهی و زیر خیمه ولایت انبیا و اولیا باشد؛ زیرا هدفی که انسان به آن ایمان دارد و با بصیرت انتخاب کرده است، نه تنها برایش استقامت می‌کند که برای آن می‌جوشد و هزار راه بسته را می‌گشاید. پرچم‌دار استقامت، رسول خدا ﷺ و یاران ایشان است و طرح این بحث، سبب خواهد شد که پیروان پیامبر ﷺ، سیره آن حضرت را الگو قرار دهند.

مفهوم‌شناسی استقامت

«استقامت» در لغت، به معنای پایداری و ایستادن و مصدر باب استفعال است. این کلمه به صورت مصدری (استقامت)، در قرآن نیامده است؛ اما به صورت‌های اسم فاعلی و فعلی آن مانند: «استقاموا»، «استقم»، «استقیموا»، «استقیما» و «یستقیم» در قرآن تکرار شده است.

در اصطلاح، استقامتی بر مدار دستورات الهی است که در آن هیچ اعوجاجی نباشد. استقامت در دین، به این است که در عقاید، اخلاق و کردار، انحرافی از جاده شریعت صورت نگیرد؛^۱ و به همین معنا است آنچه در قرآن کریم آمده است: «أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»^۲ و [بدانید] این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید. به عبارت دیگر، معنای واژه استقامت، صبر در برابر سختی‌ها، ستم‌ناپذیری و تسلیم نشدن در

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱. طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

برابر جور و اجحاف، مقاومت و استواری در میدان مبارزه با نفس و تحمل مشکلات و مصائب، بر اساس شریعت است.

جایگاه و اهمیت استقامت

در فرهنگ دینی، استقامت از جایگاه و اهمیتی ویژه‌ای برخوردار است. ترغیب معنادار مؤمنان به استقامت در برابر دشمنان از ناحیه قرآن و روایات دینی، بیانگر اهمیت آن است؛^۱ به گونه‌ای که بدون آن نمی‌توان در کارزار درونی و بیرونی به پیروزی رسید. خدای متعال بارها از رسولان خود، از جمله از آخرین فرستاده خویش خواسته است که استقامت کنند.^۲ مهم‌ترین علت پیروزی یاران رسول خدا ﷺ در میدان‌های کارزار، مانند جنگ: بدر، احد، خیبر و خندق، صبر و استقامت آنان بوده است.

خداوند در آیات فراوانی^۳ به استقامت فرمان داده و آثار بسیاری برای آن ذکر کرده است. فرمان الهی به استقامت رسول خدا ﷺ و یاران ایشان، نشان از اهمیت آن دارد. دو نمونه این آیات عبارت است از:

۱. «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ...» ؛ پس، همان گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند، [باید استقامت کنند].^۴
۲. «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ» ؛ آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچه‌انکه مأمور شده‌ای، استقامت نما.^۵

استقامت رسول خدا ﷺ در دعوت به اسلام

رسول خدا ﷺ برای رساندن پیام الهی و تمام کردن حجت بر خلق، کوشش طاقت‌سوز و تلاش پایداری را انجام داد؛ به طوری که دعوت حضرت سرافرازانه در برابر

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۴؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۹ و ۱۴۴؛ سوره انفال، آیه ۱۵ و ۴۵.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۲.

۳. از جمله این آیات می‌توان به سوره‌های: سوره فصلت، آیه ۳۰؛ سوره احقاف، آیه ۱۳؛ بقره، آیه ۲۵۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۴۶ و ۱۴۸؛ سوره انفال، آیه ۴۵؛ سوره صف، آیه ۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ سوره یونس، آیه ۷۱؛ سوره یوسف، آیه ۲۳، ۲۵ و ۳۲؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۷ و سوره نحل، آیه ۱۰۲ اشاره کرد.

۴. در این آیه، به دلیل منزلت و مقام رسول خدا ﷺ، آن حضرت را جداگانه نام برد؛ ولی مقصود از توبه در این آیه، اصل ایمان آوردن است که امر به استقامت در راه ایمان شده است.

۵. سوره شوری، آیه ۱۵.

گردن‌کشان کفار قریش قرار گرفت و آنان برنامه‌های کفرآلود خود را در تباهی دیدند. از این رو، بر آن شدند تا به پیام‌آور الهی و مؤمنان ضربه بزنند. به همین منظور، آنان را آماج تهمت‌های گوناگون، استهزا، اذیت و شکنجه‌های سختی قرار دادند؛^۱ تا آنجا که آیات متعددی در باره حالات رسول خدا ﷺ هنگام استهزای کافران و فراخواندن آن حضرت به استقامت و بردباری نازل شد.^۲ قلب مبارک رسول خدا ﷺ در برابر این سختی‌ها به درد می‌آمد؛ اما به تکلیف خود عمل می‌کرد و در راه ادای تکلیف استقامت می‌ورزید و یارانش نیز به پیروی از او استقامت می‌کردند؛ تا اینکه رسول خدا ﷺ در سال دهم بعثت با از دست دادن دو یار و همراه خویش (حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه رضی الله عنها)، فشارهای کفار مکه را بیش از هر زمان دیگری احساس می‌نمودند.^۳ کفار قریش سعی کردند از فرصت فقدان بزرگ‌ترین حامیان پیامبر، بیشترین استفاده را برده و فشارهای بیشتری به آن حضرت وارد کنند. به همین جهت، رسول خدا ﷺ و مسلمانان بیش از هر زمان دیگری، تحت فشار اذیت و تبلیغات حساب‌شده و غیر انسانی قریش قرار گرفتند. کفار قریش نخست دعوت پیامبر خدا ﷺ، سپس شخص حضرت و بعد مؤمنان را هدف آماج حملات خود قرار دادند تا بتوانند، پیامبر و اسلام نوپا را از پا در آورده و پیروان او را پراکنده سازند.^۴ در این هنگام بود که سوره هود بر رسول خدا ﷺ نازل شد و دستور داد که آن حضرت و یارانش به استقامت خود ادامه دهند.^۵

۱. محمد بن عبدالله، ابن سید الناس، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. برای نمونه، ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة: به کوشش محمد محیی الدین، مصر: مکتبه محمد علی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷؛ سوره یس، آیه ۳۰.

۳. طبرسی، إعلام الوری، تحقیق مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳؛ هاشم معروف، سیرة المصطفی، بیروت: دار التعارف، ۱۴۱۶ق، ص ۱۹۹.

۴. اربلی، کشف الغمة، تبریز: مکتبه بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۸۷.

۵. در جریان انقلاب اسلامی، استقامت مردم غیور قم و سایر شهرها بود که خداوند متعال پیروزی را نصیب آنان کرد. امروز نیز استقامت حزب الله لبنان و شیعیان بحرین، نمونه‌های بارز استقامت در راه دین به شمار می‌روند.

از ابن عباس نقل شده است: «ما نَزَلَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةَ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ آيَةِ فَاسْتَقَمْتُ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ؛^۱ هیچ آیه‌ای بر پیغمبر ﷺ شدیدتر و دشوارتر از آیه «استقامت کن آنچنانکه دستور یافته‌ای و همچنین کسانی که با تو هستند»، نبود.» از آن حضرت پرسیدند که چرا به یکباره موهای شما این مقدار سفید شد و نشانه‌های پیری در شما نمایان گشت؟ حضرت فرمود: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ لِمَكَانِ قَوْلِهِ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ؛ سوره هود مرا پیر کرد به جهت این جمله که می‌فرماید: چنانکه امر شده‌ای، خودت و کسانی که با تو بازگشت کرده‌اند، استقامت نما.» سخنان رسول خدا ﷺ در باره استقامت، نشان از جایگاه رفیع استقامت و دشواری آن است. آیات قرآن در برخی موارد، شخص رسول خدا ﷺ را مورد خطاب قرار داده و امر به پایداری نموده^۲ و گاهی یاران آن حضرت^۳ و در مواردی نیز از همه انسان‌ها^۴ استقامت ایمانی را طلب کرده است. البته چنانکه از آیات قرآنی بر می‌آید، خداوند متعال از انبیای قبلی نیز خواسته است که در راه برپایی توحید استقامت کنند.^۵

ضرورت استقامت امت اسلامی

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه رسول خدا ﷺ، اسوه استقامت بود و در راه تبلیغ و ارشاد، جنگ و جهاد، انجام تکالیف الهی و بالاخره در تمام بیست و سه سال زندگی پس از بعثت، پایداری نمود؛ اما چرا با نازل شدن آیه ۱۱۲ سوره هود، آن حضرت فرمود که این آیه مرا پیر کرد؛ در حالی که مشابه این فرمان الهی در سوره شوری آیه ۱۵ نیز آمده بود؟ در پاسخ باید گفت: این بار سخن از «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» نیز بود. برای آنکه پیروزی، پیوسته باقی بماند، باید امت پیامبر نیز استقامت کند و حضرت نگران این امر بود که امت او در مقابل این بار سنگین، مسئولیت شانه خالی نماید. این

۱. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۴۵۲.

۲. «وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ».

۳. «وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ».

۴. «فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ».

۵. «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ».

اصل مسلم است که همیشه نگهداشتن و حفظ دستاوردهای پیروزی، مهم‌تر از به دست آوردن آن است.^۱ ممکن است سربازانی با یورش برق‌آسا سنگری را فتح کنند؛ اما نگهداشتن آن سنگر، نتیجه کار آنان را مشخص می‌کند و از فتح آن، مهم‌تر است. بنابراین، در استقامت حضرت هیچ تردیدی وجود نداشت؛ اما ایشان نگران استقامت امت بود.

امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد: «شیخ عارف کامل شاه‌آبادی - روحی فداه - فرمودند: «با اینکه این آیه شریفه در سوره شوری نیز وارد است، ولی بدون «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»، جهت اینکه حضرت سوره هود را اختصاص به ذکر دادند، برای آن است که خدای تعالی استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بیم آن داشت که مأموریت انجام نگیرد، و الا خود آن بزرگوار استقامت داشت؛ بلکه آن حضرت، مظهر اسم حکیم عدل است.»^۲ سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه، نشان از اهمیت استقامت امت است که بعد از نزول آیه «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ»، حضرت به امت خویش فرمود: «شَمِّرُوا شَمِّرُوا؛^۳ یعنی دامن به کمر زنید، دامن به کمر زنید!» یعنی هنگام کار و تلاش بسیار است و جای هیچ سستی و کوتاهی نیست. از آن پس، هرگز حضرت خندان دیده نشد.^۴ گاهی نیز به صورت خصوصی از افراد می‌خواست تا مقاومت داشته باشند و می‌فرمود: «رَبِّيَ اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَقِمُّ.»^۵ یا می‌فرمود: «أَنْ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، الصَّبْرُ فِيهِنَّ كَقَبْضِ عَلَى الْجَمْرِ.»^۶

۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی «منطق عملی»، تهران: انتشارات دریا، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۷۲۲.

۲. خمینی، روح الله، چهل حدیث، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۱۷۲.

۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، دار الکتب العلمیة، ج ۲، ص ۵۳۲؛ طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه المدرسين، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۶۶؛ محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۶۴۲.

۴. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی «منطق عملی»، پیشین، ج ۱، ص ۷۲۲.

۵. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۴۲.

۶. بخاری، التاريخ الكبير، تركيا: المكتبة الإسلامية، ج ۸، ص ۴۲۶.

برخی از تفاسیر^۱ سخن رسول خدا ﷺ را که فرمود: آیه هود مرا پیر کرد، به جهت چهار دلیل و دستور مهمی دانسته‌اند که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد و آن عبارت است از: استقامت، اخلاص، رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز. بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره‌گیری می‌کنند، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

رسول خدا ﷺ، الگوی تمام‌عیار استقامت است. از این رو، یاران آن حضرت نیز با الهام از او، در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی، استقامت‌های فوق‌العاده‌ای از خود بروز دادند. حضرت علی رضی الله عنه در خطبه ۵۶ نهج البلاغه از مجاهدت‌های مخلصانه صحابه و استقامت و بردباری آنان در برابر ناراحتی‌ها و جهاد سخن گفته است.

عرصه‌های استقامت پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان

۱. عرصه اقتصادی

شعب ابوطالب، جلوه‌گاه استقامت حیرت‌انگیز اقتصادی رسول خدا ﷺ و بنی‌هاشم است. قریش در عرصه‌های سیاسی شکست خورد و نتوانست مهاجران به حبشه را برگرداند و از طرفی نیز با مهاجرت عده‌ای از مسلمانان به حبشه، تعداد مسلمانان در مکه کم شده و فشار قریش بر مسلمانان زیادتر گشت و قریش ضمن فشارهای روحی و روانی و آزار و اذیت‌های فیزیکی، دست به طرح محاصره اقتصادی با هدف ضربه زدن نهایی به بنی‌هاشم زد. حضرت ابوطالب برای حفاظت از رسول خدا ﷺ و پایین آوردن فشار قریش، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب را در شعب جمع کرد. از نظر اقتصادی، بنی‌هاشم آن قدر در تنگنا بودند که گاهی مواقع از گیاهان و برگ درختان استفاده می‌کردند و ناله جانکاه فرزندان بنی‌هاشم از بیرون شعب شنیده می‌شد؛^۲ اما با استقامت، فشارهای اقتصادی قریش را تحمل نمودند و بدین‌سان، محاصره اقتصادی قریش را به شکست کشانیدند.^۳

۱. مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، پیشین، ج ۷، ص ۸۰ - ۸۲.

۲. حلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. طبری، تاریخ الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، به کوشش علی محمد و عادل احمد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۹۷.

۲. عرصه نظامی

قریش در تمام جنگ‌هایی که بر ضد رسول خدا ﷺ به راه انداخت، توانست هم‌پیمانان خودش را نیز با خود همراه سازد و یورش‌های سنگینی را به مدینه انجام دهد. تعداد نفرات و تجهیزات نظامی رسول خدا ﷺ در تمام نبردها، قابل مقایسه با نیروهای قریش نبود؛ اما مسلمانان در سایه‌سار استقامت و رهبری حکیمانه رسول خدا ﷺ به چنان پیروزی‌های سرفرازانه‌ای رسید که موجب بهت و عبرت دیگران گشت؛ مثلاً در جنگ خندق رسول خدا ﷺ در آغاز حفر خندق، مسلمانان را به تلاش و کوشش فراخواند و به آنان در صورت پایداری و استقامت، وعده پیروزی داد.^۱ استقامت حضرت علی رضی الله عنه و برخی دیگر از یاران رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها، سبب نزول آیاتی از قرآن کریم شد و آنان را صابر و شاکر معرفی کرد.^۲ صحابه با یادآوری استقامت‌های دوران پیامبر، در جنگ‌های بعد از او نیز استقامت می‌کردند. ابو عقیل بن عبدالله که خود در جنگ حنین شرکت داشت، در سال دوازدهم در جنگ یمامه، هنگامی که مسلمانان می‌خواستند عقب‌نشینی کنند، جنگ حنین را یادآور شد و آنان را به استقامت در برابر دشمن فراخواند و خود پس از رشادت‌های فراوان، در حالی که دستانش قطع شده بود، کشته شد.^۳

جعفر بن ابی طالب در میدان جنگ مویه جراحت‌های بسیاری برداشت،^۴ هر دو دست او قطع شد و قبل از شهادتش به منظور نشان دادن پایداری و استقامت و تحریض مسلمانان، اسب خویش به نام سبحة را پی کرد.^۵

۱. واقدی، المغازی، به کوشش مارسدن جونس، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات، تحقیق محمد الکاظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸۱.

۳. ابن حبان، محمد، تاریخ الصحابه، تحقیق بوران الضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ص ۱۶۹.

۴. ابن عبدالبر، ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵. مرزوقی، احمد بن محمد، کتاب الازمنة والامکنه، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق، ص ۵۲۰.

۳. عرصه سیاسی

نمونه بارز فشارهای سیاسی قریش در مکه، فرستادن عالی‌ترین و حيله‌گرتري مردان سياسي خود به سرپرستي عمرو بن عاص به حبشه است.^۱ آنها با حيله‌گري تمام سعی در بر گرداندن مهاجران حبشه برآمدند؛ اما با درایت و استقامت جعفر بن ابی‌طالب، هیئت سیاسی قریش شکست‌خورده و سرافکنده به مکه برگشت و مهاجران با کمترین امکانات مادی در حبشه ماندند و قریشان نیز وقتی اراده استوار مسلمانان را دیدند، از فشار خود نسبت به منع مهاجرت آنان کاستند.^۲ در مدینه نیز رسول خدا ﷺ بعد از تشکیل حکومت، از ناحیه گروه‌های مختلفی در فشار سیاسی قرار گرفت و با پیمان‌شکنی آنان مواجه شد. منافقان و بیماردلان^۳ مدینه از طرفی، و قبایل مختلف یهود نیز از طرف دیگر، با قریش هم پیمان شدند^۴ و آن حضرت را به لحاظ سیاسی در تنگنا قرار دادند؛ اما استقامت آن حضرت به همراه یارانش، باعث شد که از همه این بحران‌ها و فشارها عبور نمایند و در نتیجه، پیروز این میدان شوند.

۴. عرصه تبلیغی

رسول خدا ﷺ از روزی که به رسالت مبعوث شد، در جهت ابلاغ دین خداوند متعال با سختی‌های فراوانی مواجه شد؛ اما استقامت آن حضرت تا حدی بود که خدای بلندمرتبه فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^۵ شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پیگیری [کار]شان تباہ کنی. و در آیه دیگر فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛^۶ قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.»

۱. ذهبی، تاریخ الإسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۸۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. آیه ۴۱ سوره نحل، به جهت این استقامت مهاجران نازل شد و به آنان وعده بهشت داد.

۳. ابن عبدالبر، الاستیعاب، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۰.

۴. جهت اطلاع از خیانت بنی‌قریظه، برای نمونه رک: ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷.

۵. سوره کهف، آیه ۶.

۶. سوره طه، آیه ۲.

هنگامی که رسول خدا ﷺ دعوتش را آشکار کرد و به نفی بت‌ها پرداخت، سران کافر قریش نزد حضرت ابوطالب رضی الله عنه رفتند و از او خواستند که برادرزاده‌اش را از عیب‌جویی خدایان قریش باز دارد؛ وگرنه به آزار او خواهند پرداخت. وقتی ابوطالب رضی الله عنه سخنان سران قریش را با پیامبر در میان گذاشت، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفِذَهُ أَوْ أُقْتَلَ دُونَهُ»^۱ اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی‌دارم؛ تا اینکه آن را انتشار دهم یا در راه آن کشته شوم.»

پس از این استقامت و موضع‌گیری صریح و استوار آن حضرت، ابوطالب که خود نمونه استقامت بود، از آن حضرت خواست به راهش ادامه بدهد. پس از این استقامت شخص رسول خدا ﷺ، سران قریش مانند: ابوجهل، ابوسفیان، امیه بن خلف و ابولهب، سخت‌ترین آزارها را به رسول خدا ﷺ و یاران ایشان رساندند؛ اما آنان با استقامت تمام در مقابل کفار ایستادند.

نمونه‌هایی از استقامت اصحاب رسول خدا ﷺ

۱. استقامت خَبَاب بن اِرت:

خَبَاب بن اِرت، از قبیله بنی‌تمیم بود که شغل آهنگری داشت و در جاهلیت شمشیر می‌ساخت. او در جنگی اسیر شد و شخصی از قبیله خزاعه او را خرید و پس از مدتی آزادش کرد. در همان زمان، خبر دعوت مخفی رسول خدا ﷺ را شنید و از نخستین کسانی بود که مسلمان شد. برخی او را ششمین مسلمان و از نخستین کسانی دانسته‌اند که مسلمانی خود را اظهار کرده است.^۲ «خَبَاب» به جرم مسلمانی و عشق به رسول خدا ﷺ، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد و در آن دوران سخت، هر چه او را شکنجه کردند، بر استقامت و ایمانش افزوده شد.^۳ در یک روز، هفت بار پیچی شکم او را سوزاندند. روزی ابوسفیان به خدمتکارانش فرمان داد که آهنی را در کوره سرخ کنند و روی سر خَبَاب بگذارند. وقتی پیامبر از این ماجرا آگاه شد، او را دعا کرد و فرمود:

۱. بلاذری، انساب الأشراف، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. همان، ص ۱۷۶.

۳. مقریزی، امتاع الأسماع، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۱۰۸.

«خدایا! خَبَاب را یاری کن.» سردمداران قریش، زرهی آهنین بر او می‌پوشانیدند و او را در آفتاب داغ می‌نهادند تا از ایمان و عقیده خود دست بردارد؛ ولی او در تمام این مدت، استقامت کرد. در باره شکنجه‌های وحشیانه‌ای که بر او رفته، خود گفته است: یکبار آتشی روشن کردند و مرا به پشت روی آن خواباندند و آن قدر صبر کردند تا پوست و گوشتم را سوزانند.^۱ خَبَاب پس از رحلت پیامبر ﷺ در کنار علی علیه السلام ماند و صادقانه در جنگ‌های آن حضرت به جز صفین که سخت بیمار بود، حضور داشت. او در سال ۳۷ هجری به سن ۷۳ سالگی درگذشت. امیر مؤمنان، علی علیه السلام بر مزار او ایستاد و گریست و برترین توصیف‌ها را در باره‌اش بیان کرد.

۲. استقامت بلال بن رباح حبشی:

نمونه دیگر این استقامت که تاریخ هرگز پایداری و استقامت او فراموش نکرده، استقامت بلال بن رباح حبشی، غلام امیه بن خلف است که زیر آفتاب سوزان مکه، تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گرفت و به جز فریاد «أحد، أحد»، صدایی دیگر از وی شنیده نمی‌شد. استقامت بلال، چنان اطرافیان را تحت تأثیر قرار می‌داد که ورقه بن نوفل مسیحی می‌گفت: «اگر این بلال در حالی که خدا را می‌خواند، بمیرد، قبر او را زیارتگاه خود قرار داده و به آن تبرک می‌جویم.»^۲

۳. نمونه‌های دیگر از استقامت یاران رسول خدا ﷺ:

در منابع تاریخی یاد شده است؛ مانند: عامر بن فهیره، زبیره، أمّ عبّیس، نَهْدِیّه و دخترش که بردگان شکنجه‌شده قریش بودند.^۳ سران قریش برای بازداشتن تازه‌مسلمانان از اسلام، رفتار کینه‌توزانه‌ای با آنان در پیش گرفتند و گاه استقامت یاران رسول خدا ﷺ در برابر شکنجه مشرکان منجر به شهادت آنان می‌شد. استقامت یاسر و سمیه، از وابستگان بنی‌مخزوم^۴ زیر شکنجه دشمنان، به شهادت آن دو انجامید. ابوجهل، زبیره،

۱. همان.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد الجزری، اسد الغابة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. ابن قتیبه، المعارف، تحقیق ثروت عکاشة، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م، ص ۱۷۷.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۸؛ سهیلی، التعریف والاعلام، به کوشش محمد علی، طرابلس: کلیة الدعوة الاسلامیة، ۱۴۰۱ق، ص ۱۷۲.

کنیز بنومخزوم را چنان شکنجه کرد که نابینا شد؛ ولی او پایداری و استقامت خود را از دست نداد.^۱ اینها، تنها نمونه‌هایی از استقامت یاران آن حضرت در ابتدای بعثت است که هنوز شناخت کافی از اسلام نداشتند.

۴. استقامت علی علیه السلام:

بارزترین و عالی‌ترین نمونه استقامت در بین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، که توانست استقامت حقیقی را در عمل آشکار کند، پایداری و استقامت حضرت علی علیه السلام است که در تمام دوران دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانه دفاع کرد و نهراسید؛ به‌ویژه در جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار و یهود، اگر نبود استقامت‌های بی‌نظیر و مثال‌زدنی ایشان، اسلام به‌زودی استوار نمی‌گشت و آیین الهی فراگیر نمی‌شد؛ چنانکه فداکاری و استقامت ابوطالب نیز در پشتیبانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه، مثال‌زدنی بوده است. ابن ابی‌الحدید در این می‌گوید:

فلولا أبو طالب و ابنه لما مثل الدين شخصاً فقاما
فهذا بمكة أوى وحامى وهذا يشرب شام الحساما^۲

«اگر ابوطالب و فرزندش نبودند، هرگز دین اسلام تجسم نمی‌یافت و برپا نمی‌ایستاد؛ آن (ابوطالب)، در مکه پناه داد و حمایت کرد و این (علی علیه السلام)، در مدینه تا پای جان جنگید.»

آثار استقامت

در روایتی، امام صادق علیه السلام در باره استقامت فرموده است: «جَاءَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ وَ مَا هِيَ قَالَ الصَّبْرُ^۳ جَبْرَائِيلُ عليه السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، خداوند مرا با هدیه‌ای به سوی تو فرستاده است که چنین هدیه‌ای را به

۱. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸۴.

۳. صدوق، معانی الأخبار، تحقیق علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۷۹ق/ ۱۳۳۸ش، ص ۲۶۰.

کسی پیش از تو نداده است. رسول خدا ﷺ عرض کرد: آن هدیه چیست؟ گفت: صبر و استقامت است.»

بخشی از آثار و پیامدهای این نوع استقامت، در فرهنگ قرآنی عبارت است از:

۱. آنان اهل بهشت‌اند و به سوی آن جایگاه پرشکوه و پر نعمت و زیبا هدایت خواهند شد؛ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»

۲. و در آن بهشت، همیشه ماندگار خواهند بود و از نعمت‌های بسیار خدا بهره‌مند خواهند گردید؛ «خَالِدِينَ فِيهَا»

۳. و این نعمت پرشکوه به پاداش عبادت و نیایش و در برابر کارهایی است که شایسته‌کرداران در زندگی خویش انجام می‌دادند؛ «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

۴. به واسطه این استقامت، ملائکه الهی بر آنها نازل می‌شوند.^۱

۵. ولایت خدای تعالی و ائمه اطهار علیهم‌السلام.^۲

۶. آرامش و ایمنی از ترس و اندوه.^۳

۷. بهره‌مندی از روزی فراوان و سایر برکات الهی در دنیا.^۴

۸. بهره‌مندی از بهشت جاودان الهی در آخرت.^۵

۹. افزون بر این، دریافت بشارت‌های فرشتگان الهی، پیروزی، رستگاری و محبت الهی نیز از آثار استقامت است که از آیات قرآنی استفاده می‌شود.

در قرآن کریم برای بیان جایگاه و اهمیت استقامت و تربیت آدمیان بر این اساس، در پنجاه آیه به صبر و پایداری توصیه و تشویق شده و انسان‌های صابر، محبوب حق معرفی شده‌اند و نتایج و آثار شگفت آن نیز یادآوری شده است.^۶ از جمله این موارد

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...»

۲. کوفی، تفسیر فرات، پیشین، ص ۵۰۹.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۰: «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»

۴. سوره جن، آیه ۱۶: «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»

۵. سوره فصلت، آیه ۳۰: «وَأُتْبِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»

۶. دلشاد تهرانی، سیره نبوی «منطق عملی»، پیشین، ج ۱، ص ۶۷۱.

می‌توان به آیات سوره‌های: رعد، آیه ۲۴؛ نحل، آیه ۹۶ و سجده، آیه ۲۶ اشاره کرد. قرآن کریم همچنین شرط نصرت و پیروزی را صبر و استقامت معرفی می‌کند.^۴ علاوه بر قرآن، در روایات دینی در منزلت کسانی که استقامت ایمانی داشته باشند، آمده است:

«يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَأَظْلَمَهُمُ الْغَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَاراً وَ لَأَكُلُوا مِنْ قُوِّهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُمْ؛^۵ ای پسر جندب، اگر شیعیان ما استقامت بورزند، فرشتگان با آنان مصافحه می‌کنند و [به هنگام آفتاب] ابرها بر سرشان سایه می‌اندازند و روزهای‌شان آفتابی می‌شود (یعنی باران نیز شب می‌بارد تا روز آنها آفتابی باشد) و از بالای سر و زیر پا برای‌شان روزی می‌فرستد و هیچ درخواستی از خدا نمی‌کنند، مگر اینکه به آنها عطا می‌کند.»

در روایت دیگری آمده است: «وَلَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَأَسْمَعَتْهُمْ مَطِيقَ الطَّيْرِ.»^۶ امام صادق (ع) فرموده: «إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ كَانُوا فِي شِدَّةٍ أَمَا إِنَّ ذَلِكَ إِلَى مُدَّةٍ قَلِيلَةٍ وَ عَاقِبَةٍ طَوِيلَةٍ؛^۷ اهل حق، پیوسته در سختی بوده‌اند؛ اما بدان که سختی، مدتی کوتاه دارد و عاقبت کار، با آسایش طولانی همراه است.»

عوامل استقامت

استقامت نیز مانند هر مسأله دیگری، ممکن است عوامل و موانعی داشته باشد. عواملی مانند: یاد خدای تعالی،^۸ یادآوری پاداش استقامت و پایداری در جهاد با دشمنان،^۹ مژده

۱. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

۲. «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

۳. «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»

۴. سوره انفال، آیه ۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا»

۵. حرانی، تحف العقول، به کوشش علی اکبر غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۰۲.

۶. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، تصحیح علوان، نبیل رضا، قم: انصاریان، ۱۹۱۹م، ص ۱۷۷.

۷. کلینی، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۵۵.

۸. سوره انفال، آیه ۴۵: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»

۹. سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

به بهشت از سوی فرشتگان،^۱ یادآوری امدادهای الهی مانند آنچه در جنگ بدر و حنین اتفاق افتاد،^۲ ایمان^۳ و توکل به خدای تعالی،^۴ شب‌زنده‌داری،^۵ دعا و نیایش، آگاهی و بصیرت و نیز توجه و تمسک به قرآن کریم، موجب استقامت مؤمنان شود. در این میان، شاید عامل بصیرت از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار باشد و به همین دلیل، در روایات آمده است: «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ؛ پرچم دین را نمی‌تواند حمل کند و این بار سنگین را به دوش بکشد، مگر کسی که همراه استقامت ایمانی، بصیرت دینی را هم داشته باشد.»

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

۵. سوره مزمل، آیه ۵-۱۰.

جلوه‌های رفق و مدارا در سیره امام حسن علیه السلام

اعظم نوری*

اشاره

رفق و مدارا، یکی از اصول اخلاقی اسلام است که مورد تأکید قرآن و پیشوایان دین بوده و موجب بهبود روابط اجتماعی می‌شود. در عمل نیز از بسیاری کج‌روی‌ها و انحراف‌های اجتماعی جلوگیری کرده و آرامش و صلح و دوستی را در جامعه حاکم می‌کند.

در سیره امامان معصوم علیهم السلام همواره اصل رفق و مدارا دیده شده و آن بزرگواران این اصل را منش و روش خود قرار می‌دادند و با مدارا و گذشت شناخته می‌شدند؛ چرا که آراستگی به فضایل اخلاقی و پیراستگی از رذایل، یکی از اصول کمال انسانی است و اهل بیت علیهم السلام، نمونه کاملی از انسان‌های کمال‌یافته و منبعی عظیم از فضیلت‌های اخلاقی به شمار می‌روند. امام حسن مجتبی علیه السلام نیز از چهره‌های برجسته اخلاقی است که به دلیل نرمش و متانت در گفتار و کردار، اسوه کاملی در این زمینه برای همگان است.

در این نوشتار، می‌کوشیم با بررسی نمونه‌های تاریخی، به بیان ابعاد این ویژگی بارز در زندگی امام حسن علیه السلام بپردازیم.

مفهوم‌شناسی

رفق و مدارا، در زبان عربی معادل یکدیگرند. رفق، به معنای نرم‌خویی و ظرافت داشتن در کار است و به کسی که نرم‌خویی پیشه کند، «رفیق» می‌گویند.^۱ برخی نیز آن را به معنای حسن خلق و حسن معاشرت با مردم دانسته‌اند.^۲ اما معادل کلمه «رفق» در

* پژوهشگر حوزه علمیه.

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۵۵.

فارسی، واژگانی چون: مهربانی، عطوفت و گذشت است. در لغت‌نامه دهخدا آمده است: مدارا به معنای ملایمت، نرمی، بردباری، سازگاری، لطف، خضوع و فروتنی و شفقت آمده است.^۱ اگر بر اساس گفته مرحوم دهخدا آن را به معنای ملایمت و سازگاری و نرمی بدانیم، معنای مدارا در فارسی و عربی یکسان خواهد بود. همچنین در تعریف رفق آمده است: رفق، صفتی است پسندیده که در برابر عاف و شدت است و عاف، نتیجه خشم و غضب است. رفق و لینت، از آثار خوش‌خلقی و سلامت جان می‌باشد.^۲ گاهی نیز، مدارا به معنای حلم و بردباری و تغافل است. صبر در برابر افراد تندخو و بداخلاق یا تقیه در مقابل مخالفان و افراد زیان‌رسان، به این معنا است.^۳

مدارا، از ریشه «درأ» و مصدر از باب مفاعله است و گاهی نیز از «دارأته» و «داریته» می‌آید. کاربرد این افعال، زمانی است که شخص با پرهیز از درگیری و نزاع با فردی، به نرمی و ملایمت با او رفتار کند. علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه معتقد است که «درأ»، به معنای دفع است.^۴ در قرآن کریم آمده است:

«وَيَذَرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»^۵ [آنان کسانی هستند که] بدی‌ها را با نیکی دفع می‌کنند. در توضیح این آیه آمده است که مؤمنان، آزار و اذیت مردم را به وسیله مدارا و حلم از خود دور می‌کردند.^۶

از ابن عباس، صحابی بزرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیر این آیه نقل شده است که: مؤمنان، کسانی هستند که دشنام و اذیت را با سلام و مدارا پاسخ می‌دهند.^۷ برخی مفسران نیز ذیل آیه، «مدارا» را بر پایه صبر و شکیبایی و حلم دانسته‌اند.^۸ در کلمات معصومین علیهم‌السلام

۱. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ لغت، ذیل واژه «مدارا» و «مداراة».

۲. فیض کاشانی، ملامحسن، محجة البيضاء، تصحیح علی اکبر غفاری، مکتب النشر الاسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۲۲.

۳. فلسفی، محمدتقی، شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷۲.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۵۵.

۵. سوره قصص، آیه ۵۴.

۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۵.

۷. غزالی، ابوحامد، إحياء علوم الدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۸.

۸. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۴؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه،

تهران: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

کلمه رفق و مدارا، به یک معنا به کار رفته و آن، مدارا و سازگاری با مردم است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ، كَمَا أُمِرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ؛^۱ ما پیامبران، همان گونه که به برپا داشتن واجبات مأمور شده‌ایم، به مدارا کردن با مردم نیز مأمور شده‌ایم.»

همچنین فرموده است: «مَنْ حُرِّمَ الرَّفْقَ فَقَدْ حُرِّمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ؛^۲ هر کس از مدارا بی‌بهره باشد، از همه خوبی‌ها بی‌بهره مانده است.» حضرت در حدیث دیگری فرمود: «الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ؛^۳ رفق و مدارا، نیمی از زندگی است.»

همان طور که ملاحظه می‌شود، در احادیث یادشده رفق و مدارا به یک معنا به کار برده شده‌اند.

رابطه رفق و مدارا با کظم غیظ

از تعریف مدارا برمی‌آید، این عنوان، با «کظم غیظ» که یکی از مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی است، پیوند عمیقی دارد. کظم غیظ، به این معنا است که فرد غضب و خشم خود را فرو می‌نشانند و آن را ظاهر نکرده و ترتیب اثر نمی‌دهند. در خلاصه المنهج آمده است:

«سبط نبی، حسن بن علی علیه السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان علم و ادب بر سر خوانی نشسته بود. خادمش با کاسه طعام گرم به مجلس وارد شد و از غایت دهشت پایش به کنار فرش برآمد و کاسه آش بر سر و روی مبارکش فرو ریخت. امام علیه السلام در او نگریست. خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو مانده، ناگاه [این آیه] بر زبانش جاری شد: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ». امام حسن علیه السلام فرمود که خشم را فرو خوردم. خادم گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». [امام علیه السلام] جواب داد که عفو کردم. خادم گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». امام علیه السلام فرمود که آزادت کردم و معیشت تو را بر خود لازم گردانیدم.»

۱. شیخ طوسی، الامالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۱؛ رک: مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ج ۷۲، ص ۵۲.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۲، ص ۱۵۲.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۷۰.

حضار مجلس از خلق و خوی او متعجب شدند. گفتند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ یعنی خدا می‌داند که چه می‌باید کرد و نبوت و امامت را به که می‌باید داد.^۲

این رفتار امام مجتبی علیه السلام، برخاسته از آیات قرآنی است؛ چرا که ائمه علیهم السلام آینه تمام‌نمای قرآن کریم هستند. خداوند در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران می‌فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». در تفسیر این آیه آمده است: جامع معنای کظم غیظ و عفو این است که شخص مافوق، صدمه‌ای به زیر دست مقصر خود وارد نیاورد؛ ولی احسان هر جا گفته شود، این معنا از آن فهمیده می‌شود که نه تنها صدمه‌ای وارد نیاورد، بلکه خوبی هم بکند.^۳ امام علیه السلام در برابر خادم خطاکار، نه تنها هیچ حرکت تندی انجام نداد و حتی چهره درهم ننمود، بلکه با کظم غیظ و احسان به وی، او را در راه خدا آزاد کرد.

مدارا با مردم و جذب قلب‌ها

انسان، موجودی اجتماعی است و در روابط اجتماعی، نیازمند روحیه مداراگری است. بسیاری از تنش‌ها، دوری‌ها و جبهه‌گیری‌ها، با اتخاذ روش مدارا، رخت برخواهد بست و بذر عطوفت و مهربانی در جامعه خواهد روید. نمونه بارز این کنش و واکنش را می‌توان در رفتار امام حسن مجتبی علیه السلام با مرد شامی ملاحظه نمود:

علامه مجلسی می‌نویسد: «مردی از شام با تحریک معاویه، به امام مجتبی علیه السلام ناسزا گفت. امام علیه السلام صبر کرد تا سخن او به پایان رسید. آنگاه به سوی او رفت، تبسمی کرد و به او سلام نمود و سپس فرمود: فکر می‌کنم غریب هستی و شاید در اشتباه افتاده‌ای. اگر به چیزی نیازی داری، برآورده کنیم. اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمایی‌ات کنیم و اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم. اگر برهنه‌ای لباس دهیم و اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنیم. اگر جا و مکان نداری، مسکنت دهیم و تا بازگشت به وطن میهمان ما باشی و... مرد شامی در برابر این خلق عظیم شرمنده شد، گریه کرد و گفت: «أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. کاشانی، ملافتح الله، خلاصه المنهج، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۲۴۲، ذیل آیه ۱۳۴ آل عمران.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۴، ص ۲۰.

خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد.» سپس عرضه داشت: «تو و پدرت پیش من مبعوض‌ترین افراد بودید؛ ولی اکنون محبوب‌ترین افراد در نزد من هستید.»^۱

این رفتار امام حسن (ع)، برخاسته از آیات قرآن و سیره انبیا است. در قرآن کریم آمده است، وقتی موسی (ع) از جانب خدا مأمور شد به سوی فرعون برود، خداوند متعال از او خواست که با فرعون به نرمی سخن گوید: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»^۲

بر اساس این آیه شریفه، آغاز حرکت تربیتی و ارشادی و به دنبال آن نتیجه‌بخش بودن، از طریق گفت‌وگوی صمیمانه است؛ حتی با سرکش‌ترین افراد نیز باید ابتدا با نرمی و لطافت سخن گفت.^۳ بی‌شک، حلم و بزرگواری امام حسن (ع) بود که مرد شامی را شرم‌نده و هدایت نمود. سعدی می‌گوید:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من آسا

بخشش و کرامت، ابزار مدارا و مردم‌داری

یکی از لوازم مدارا آن است که انسان از طریق حلال و بر اساس موازین شرع، موجب رضایت مردم و خشنودی آنها شود. احترام و بزرگداشت آنان و کمک و حمایت مالی، هرچند در قالب اطعام و پذیرایی، یکی از این مصادیق است. در آیات الاحکام جرجانی آمده است:

«امام حسن (ع) که یک نوبت به خانه خود در آمد، دید که جمعی از دوستان آن حضرت نشسته‌اند و بهترین طعام‌های خانه او را بیرون آورده، می‌خورند. آن حضرت شکفته و خوشحال شد و فرمود که این چنین یافته‌ایم اکابر اصحاب پیغمبر (ص) را و عادت حضرت چنان بود که دوستان‌شان به خانه ایشان می‌رفتند و حضرت را غایب می‌یافتند. پس سفره طعام را از کنیزکان می‌طلبیدند و آن مقدار که می‌خواستند،

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲. سوره طه، آیه ۴۴.

۳. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۳۴۷.

می‌خوردند و چون ایشان به خانه می‌آمدند و آن کنیزان حضرت را خبر می‌دادند، آنان را از خوشحالی آزاد می‌کرد.^۱

البته مراجعه دوستان و اصحاب به خانه امام علیه السلام در غیاب حضرت، در آن زمان، امری مرسوم بوده است؛ همان طور که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین بود. بر همین اساس است که قرآن کریم به همسران پیامبر فرموده است که در مراجعه اصحاب به خانه حضرت، برخی آداب را رعایت کنند.^۲

در مورد بخشش و کرامت امام علیه السلام در برابر مردم، موارد بسیاری نقل شده که نشان‌گر سخاوت و بزرگواری ایشان است.

ابن کثیر از علمای اهل سنت، در البداية و النهاية روایت کرده که: امام حسن علیه السلام غلام سیاهی را دید که گرده نانی پیش خود نهاده و خودش لقمه‌ای از آن می‌خورد و لقمه دیگری را به سگی که در آنجا بود، می‌دهد. امام علیه السلام به وی فرمود: انگیزه تو در این کار چیست؟

غلام پاسخ داد: من از او شرم دارم که خود بخورم و به او نخورانم. امام علیه السلام به او فرمود: از جای خود برنخیز تا من بیایم. سپس نزد مولای آن غلام رفت و او را با آن باغی که در آن زندگی می‌کرد، از وی خریداری کرد. آنگاه غلام را آزاد کرد و آن باغ را نیز به او بخشید.^۳

فروتنی

معاشرت شایسته و توأم با احترام، هرگز بدون در نظر گرفتن تواضع و فروتنی امکان‌پذیر نیست. برتری‌جویی، موجب تحقیر طرف مقابل و تحریک حس لجاجت افراد شده و هر گونه ارتباط قلبی و زبانی با آنها را غیر ممکن یا بسیار محدود می‌کند. بنابراین، لازمه ارتباط مؤثر و مدارا با مردم، تواضع و پرهیز از برتری‌طلبی است. ابن شهر آشوب در مناقب^۴ و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده‌اند: امام حسن علیه السلام بر جمعی از فقرا عبور کرد که روی زمین نشسته و تکه‌های نانی در پیش

۱. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتح، آیات الأحکام، تهران: انتشارات نوید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۵۳؛ رک: تفسیر المیزان و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه.

۳. رسولی محلاتی، سید هاشم؛ زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۳۶.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۲۳.

روی خود گذارده و می‌خورند. چون آن حضرت را دیدند، ایشان را دعوت کرده و گفتند: ای پسر دختر رسول خدا، بفرما صبحانه!

امام علیه السلام از اسب پیاده شد و این آیه را خواند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ». سپس شروع کرد به خوردن غذای آنان. چون سیر شدند، امام علیه السلام آنها را به مهمانی خود دعوت کرد و از آنها پذیرایی نمود و جامه نیز بر تن آنها پوشانید و فرمود: «الْفَضْلُ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا غَيْرَ مَا أَعْمُونِي وَ نَحْنُ نَجِدُ أَكْثَرَ مِنْهُ»^۱ با این همه، فضیلت و برتری از آن آنها است؛ زیرا آنان غیر از آنچه ما را بدان مهمان کردند، چیز دیگری نداشتند؛ ولی ما بیش از آنچه دادیم، باز هم داریم.»

مدارا همراه با عدالت

اگرچه سازگاری با مردم موجب رضایت خدا و خشنودی مردم می‌شود، اما رسیدن به این هدف نباید با وسایلی غیر شرعی و ناهمخوان با برخوردهای منطقی باشد؛ مانند آنکه در راستای به دست آوردن رضایت فردی، بیشتر از حقش به او بدهیم یا او را در جایگاهی که لیاقت و شأنیت آن را ندارد، قرار دهیم. طبرسی رحمته الله علیه آورده است: دو کودک در باره خطی که نگاشته بودند، نزد امام حسن علیه السلام رفتند و او را به عنوان داور در مسابقه خط انتخاب کردند تا قضاوت کند که خط کدامیک از آنها زیباتر است؟ امیر مؤمنان، علی علیه السلام از این جریان آگاه شد و به امام حسن علیه السلام فرمود: «دقت کن که به چه کیفیت، حکم و داوری می‌کنی. خدای متعال در روز قیامت راجع به داوری تو از تو بازپرسی می‌کند.»^۲

اعطای بسیار در برابر عملی نیک

قرآن کریم در آیه ۸۶ سوره نساء فرموده است: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا؛ و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن، درود گوید.» بر اساس این آیه، می‌توان یک حکم کلی در باره پاسخ‌گویی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی را برداشت نمود و آن اینکه محبت و توجه دیگران نسبت به خود را باید به

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۱۹۸.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۶۳ و ۶۴.

بهترین وجه ممکن و به نوعی بهتر از او پاسخ دهیم. در روایت آمده است: کنیزی به امام حسن مجتبی علیه السلام شاخه گلی هدیه داد و حضرت او را آزاد کرد. وقتی در این باره پرسیدند، فرمود: این ادب را خدا به ما تعلیم داده و فرموده: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ...»^۱ تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است.

همچنین گزارش شده است که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به همراه عبدالله بن جعفر از مدینه به طرف خانه خدا حرکت می‌کردند؛ در حالی که بار و بنه آنها را از پیش برده بودند. در میان راه، دچار گرسنگی و تشنگی شدیدی شدند. در بیابان به خیمه پیرزنی رسیدند و از او تقاضای آب و غذا کردند. پیرزن، تنها دارایی‌اش گوسفندی بود که آن را ذبح کرد و از آنها پذیرایی نمود. آنها هنگام رفتن به آن زن گفتند: «نَحْنُ نَفَرٌ مِنْ قُرَيْشٍ نُرِيدُ هَذَا الْوَجْهَ فَإِذَا رَجَعْنَا سَالِمِينَ فَأَلَمِّي بِنَا فَإِنَّا صَانِعُونَ إِلَيْكَ خَيْرًا؛ ما افرادی از قریش هستیم که اراده زیارت کعبه را داریم و چون سالم بازگشتیم، نزد ما بیا تا پاداش این محبت را بدهیم.»

آنها رفتند و چون شوهر آن زن آمد و جریان را شنید، زن را سرزنش کرد و خشمگین شد. بعد از این جریان، فقر و نیازمندی آن دو را به مدینه کشاند و چون کسب و سرمایه‌ای نداشتند، به‌سختی روزگار می‌گذراندند. در یکی از روزها، امام حسن علیه السلام آن زن را دید و به او فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: نه. امام علیه السلام فرمود: من، همان مهمان تو هستم و دستور داد گوسفندانی برای او خریداری کردند و مقداری پول به او داد و آنگاه زن را به نزد برادرش، امام حسین علیه السلام فرستاد. امام نیز به همان میزان، گوسفند و پول به آن پیرزن داد و او را نزد عبدالله جعفر فرستاد و او نیز گوسفندانی را به آن زن بخشید.^۲

مدارا در کنار قاطعیت

بر اساس متون دینی، مدارا و گذشت در مسائل شخصی و نیز مسائل اجتماعی که با حقوق دیگران در تقابل نباشد، مصداق پیدا می‌کند؛ اما در مسائل اصولی دین و اجرای

۱. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۲، ص ۵۵۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۴۸.

حدود و احکام دینی، جای نرمش و مدارا نیست. بعضی افراد به دلیل شدت نفاق یا لهجاست خود، به محرک‌های اخلاقی و آرام پاسخ نمی‌دهند و عدم برخورد قاطع با این گروه، راه را برای ارتکاب جرم و خیانت باز می‌کند و جامعه را در خطر سقوط و عدم امنیت اجتماعی قرار می‌دهد.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در این زمینه می‌نویسد: «اسلام، دینی است که طرفدار حد است، طرفدار تعزیر است؛ یعنی دینی است که معتقد است مراحل و مراتبی می‌رسد که مجرم را جز تنبیه عملی چیز دیگری تنبیه نمی‌کند و از کار زشت باز نمی‌دارد. اما انسان نباید اشتباه کند و خیال کند که همه موارد، موارد سخت‌گیری و خشونت است.»^۱

در سخنی از امیر مؤمنان علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ»^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، طبیبی سیار است که به نزد بیماران می‌رود در یک دستش مرهم است و در دست دیگرش ابزار جراحی. «شهید مطهری رحمته الله علیه در این باره می‌گوید: «مقصود این است که پیامبر دو گونه عمل می‌کرد: یک نوع عمل پیغمبر، مهربانی و لطف بود؛ اوّل هم آن را ذکر می‌کند (أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ)؛ یعنی ابتدا از راه لطف معالجه می‌کرد. اما اگر به مرحله‌ای می‌رسید که دیگر لطف و مهربانی یا احسان و نیکی، سود نمی‌بخشید، آنها را به حال خود نمی‌گذاشت. اینجا بود که وارد عمل جراحی می‌شد.»^۳

بنابراین، در کنار توصیه اسلام به مدارا و سازگاری با مردم، در برخی از امور می‌بینیم که نرمش بی‌حساب و عدم قاطعیت به‌جا، آدمی را به عنصری ضعیف تبدیل می‌کند و طرف مقابل از این مسأله سوء استفاده کرده و بر عناد و مخالفت خود می‌افزاید و ضربات بیشتری را بر پیکره جامعه اسلامی وارد می‌کند. آنچه مورد نظر اسلام است، آسان‌گیری در عین قدرت و قاطعیت است؛ نه خشونت مطلق و نه مدارای مطلق. گاهی ضرورت اقتضا می‌کند که اصل مدارا را کنار گذاشته و به قاطعیت و سخت‌گیری رو آورده شود.

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ش، ج ۱۷، ص ۲۴۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۳۴، ص ۲۴۰.

۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۴۸.

پس دو عنصر «مدارا و قاطعیت» مرزهای مشخصی دارند که باید از هم تفکیک شوند تا با عمل به موقع، نتایج مطلوب مورد نظر اسلام که همان سعادت و هدایت افراد جامعه است، به دست آید. امام حسن علیه السلام با وجود حلم و رأفتی که سرتاسر وجود حضرت را گرفته بود، در جنگ‌هایی که علیه دشمنان اسلام و منافقان انجام می‌شد، دلیرانه حضور می‌یافت و با شجاعت و جسارت به نبرد می‌پرداخت؛ زیرا در این عرصه، مجالی برای گذشت و مهلت نسبت به دشمنان جاهل و لجوج وجود نداشت. ابن شهر آشوب روایت کرده که: امیر مؤمنان علیه السلام در روز جمل پسرش محمد حنفیه را طلبید و نیزه خود را به او داده و فرمود: شتر عایشه را هدف این نیزه قرار ده و آن را از پا درآور. محمد نیز چنین کرد؛ ولی افرادی که اطراف شتر عایشه بودند و به شدت از آن حمایت می‌کردند، مانع پیشرفت وی شده و او را از رسیدن به شتر بازداشتند. از این رو، محمد به ناچار نزد پدر بازگشت.

در این وقت حسن بن علی علیه السلام پیش رفت و نیزه را از او گرفت و به سوی شتر حمله کرد، شتر را از پا درآورد و بازگشت؛ در حالی که خون آن شتر بر نیزه بود. محمد که این صحنه را دید، رنگش دگرگون شد (خجالت کشید). امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: «لَا تَأْتَفُ

فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَأَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ؛ ناراحت نشو که او فرزند پیغمبر و تو فرزند علی هستی.»^۱

در جنگ صفین، معاویه، عبیدالله بن عمر را به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد تا حضرت را به خلافت امیدوار کند و با دادن وعده‌های بسیار، ایشان را از پدرش جدا کند. وقتی امام مجتبی علیه السلام پیشنهاد او را شنید، باتندی به او پاسخ داد و در پایان فرمود: «كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْكَ مَقْتُولًا فِي يَوْمِكَ أَوْ غَدِكَ، أَمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ زَيَّنَ لَكَ وَخَدَعَكَ...؛ گویا تو را می‌بینم که امروز یا فردا کشته خواهی شد. به‌راستی که شیطان این حال را برای تو آرایش کرده و فریبت داده است.»^۲

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، پیشین، ج ۴، ص ۲۱.

۲. نصر بن مزاحم المنقری، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: المؤسسة العربية الحديثة، الطبعة

الثانية، ۱۳۸۲ق، افسست قم، منشورات مكتبة المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.

بعد از آن، عبیدالله در همان روز از لشکر شام بیرون آمد و به دست مردی از قبیله همدان به قتل رسید.^۱

مدارا با زیردستان کج رفتار

یکی از بالاترین مراتب مدارا با مردم، گذشت از خطاهای عامدانه زیردستان است؛ زیرا انسان توانایی اعمال قدرت در برابر افراد زیردست را دارد. از طرفی، اگر این خطا از روی عمد صورت گرفته باشد، گذشت از آن به مراتب سخت‌تر و دشوارتر از خطاهای سهوی است.

در روایت آمده است که: امام حسن علیه السلام گوسفندی داشت که بدان علاقه‌مند بود. روزی حضرت مشاهده کرد که پای گوسفند شکسته است. به غلامش فرمود: چه کسی پای این گوسفند را شکسته؟ پاسخ داد: من. امام علیه السلام علت را سؤال کرد. او گفت: می‌خواستم شما را غمگین کنم! امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: اما من تو را خوشحال خواهم کرد و تو در راه خدا آزادی!

و در روایت دیگر آمده است که امام فرمود: «لَاغُمَنَّ مِنْ أَمْرِكَ بِغَمِّي»^۲ من نیز آن کسی (شیطان)، را که به تو دستور داده تا مرا غمگین کنی غمگین می‌کنم.»

امام حسن علیه السلام حتی هنگامی که خلیفه مسلمانان بود، کج رفتاری‌های عادی مردم در حق خود را می‌بخشید؛ چنانکه در میان لشکریان امام علیه السلام تعدادی از خوارج حضور داشتند که هر دم با اقدامات و سخنان خود، آن حضرت را اندوهگین می‌کردند؛ ولی امام علیه السلام با آنان مدارا می‌کرد و از مؤاخذه آنها خودداری می‌نمود. در تاریخ یعقوبی آمده است:

«معاویه، هیئتی مرکب از مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام‌الحکم را به نزد امام حسن علیه السلام فرستاد تا با آن حضرت مذاکره کنند... آنان هنگامی که از نزد امام علیه السلام بیرون آمدند، بلند بلند به طوری که مردم می‌شنیدند، به همدیگر [به دروغ] می‌گفتند: خداوند به وسیله فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله خون‌ها را حفظ کرد و فتنه را آرام ساخت و حسن بن علی صلح را پذیرفت! این سخنان، لشکر امام حسن علیه السلام را

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۳.

۲. مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ج ۱۱، ص ۱۱۷.

مضطرب کرد و کسی در راستگویی آنها شک نداشت. به همین جهت بود که به خیمه امام ریختند و اثاثیه خیمه را غارت کردند و آن حضرت ناچار شد به ساباط برود... و به دنبال آن، در تاریکی‌های ساباط، جراح بن سنان که کمین کرده بود، آن حضرت را خنجر زد.^۱

امام حسن علیه السلام در مقابل این جنایات تاریخی که از اصحاب سر زد و تا آنجا که مربوط به حق شخصی و حق حاکم بود، از همه آنان گذشت.

اسوه مدارا با مردم

امام حسن مجتبی علیه السلام اسوه‌ای کامل از مدارا و ملاحظت با مردم بود؛ اما این فضیلت امام علیه السلام همواره توأم با عمل به موقع و در نظر داشتن شرایط و موقعیت طرف مقابل بود و باعث هدایت و جذب قلوب آنها شده و در مواردی هم که هیچ امکانی برای این هدف وجود نداشت، حضرت رفتار قاطعانه‌ای از خود نشان می‌داد؛ همان طور که امام علی علیه السلام در سفارشی فرمود:

«عَلَيْكَ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ وَ إِكْرَامِ الْعُلَمَاءِ وَ الصَّفْحِ عَنِ زَلَّاتِ الْإِخْوَانِ فَقَدْ أَدَبَكَ سَيِّدُ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرَيْنِ بِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ اعْظِ مَنْ حَرَمَكَ؛^۲ تو را سفارش می‌کنم به مدارای با مردم و احترام به علما و گذشت از لغزش برادران [دینی]؛ چرا که سرور اولین و آخرین، تو را چنین ادب آموخته و فرموده است: گذشت کن از کسی که به تو ظلم کرده و رابطه برقرار کن با کسی که با تو قطع رابطه کرده و عطا کن به کسی که از تو دریغ نموده است.»

امام حسن علیه السلام در حدیثی مکارم اخلاق را برشمرده که با دقت در مضامین آن، می‌توان قسمت اعظم آن را نوع تعامل و مدارا با مردم دانست.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: «مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ عَشْرَةٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلتَكُنْ فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا تَكُونُ فِي وَكْدِهِ وَ تَكُونُ فِي وَكْدِهِ وَ لَا تَكُونُ فِيهِ تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَ إِعْطَاءُ السَّائِلِ

۱. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب؛ تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۵، ص ۷۱.

و الْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّدَمُّمُ لِلْجَارِ وَ الصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ وَ كَثْرَةُ الذِّكْرِ؛^۱ مکارم اخلاق، ده چیز است... راستگویی، صداقت در خضوع، و بخشش به سائل، خوش خلقی، پاداش دادن کارها، پیوند با خویشان، حمایت از همسایه، حق شناسی برای صاحب آن، مهمان‌نوازی و سرسلسله آنها شرم و حیا و فزونی ذکر است.

اموری که امام علیه السلام در حدیث از آنان نام برده است، همچون: راستگویی، خضوع و فروتنی، بخشش، قدرشناسی، صلح و رحمت، رعایت حق همسایه و مهمان‌نوازی، همه اموری هستند که در تعامل و مدارا با مردم نقش مؤثری دارند و بدون رعایت این موارد، صلح و سازگاری از زندگی اجتماعی رخت برمی‌بندد و کینه و دشمنی جای آن را می‌گیرد. به همین دلیل، امام علیه السلام مکارم اخلاق را در این خصوصیات خلاصه نموده است.

در حدیث دیگری آمده است که مردی نزد امام علیه السلام آمد و پرسید: بهترین مردم کیست؟ امام در پاسخ فرمود: «مَنْ أَشْرَكَ النَّاسَ فِي عَيْشِهِ؛ کسی که مردم را در زندگی خود شریک گرداند.» مرد پرسید: بدترین مردم کیست؟ فرمود: «مَنْ لَا يَعْيشُ فِي عَيْشِهِ أَحَدًا؛ کسی که در زندگی او فرد دیگری زندگی نکند.»^۲ سخن امام علیه السلام در وصف بهترین مردم، می‌تواند معنای جامعی داشته باشد و مواردی مانند: حمایت اقتصادی، راهنمایی و خیرخواهی برای آنان، پذیرایی و محبت و اطعام، حفظ آبروی آنها و هر گونه محبت و یا عمل نیکی را که روابط را اصلاح کند و نشانه‌ای از حسن نیت و خیرخواهی و مدارا داشته باشد، شامل می‌گردد. در مقابل، سخن امام علیه السلام در وصف بدترین افراد، نشان‌گر آن است که در رفتار ایشان، تمام افعال ذکر شده ترک گردیده است.

بی‌شک، رفتار نیک با مردم یا به بیان دیگر، مردم‌داری، علاوه بر آثار اجتماعی، موجب شرافت و بزرگی فرد نیز خواهد شد. ابن شهر آشوب در کتاب المناقب روایت کرده که: «مَا بَلَغَ أَحَدٌ مِنَ الشَّرَفِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَا بَلَغَ الْحَسَنُ؛^۳ هیچ کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شرافت مقام، به حسن بن علی علیه السلام نرسید.» سپس اضافه می‌کند: رسم چنان بود که برای امام حسن علیه السلام بر در خانه‌اش فرشی می‌گستراندند و چون امام علیه السلام

۱. دیلمی، ارشاد القلوب الی الصواب، شریف رضی، بی‌جا: ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، پیشین، ج ۴، ص ۷.

می آمد و روی آن می نشست، راه بسته می شد و بند می آمد؛ زیرا کسی از آنجا نمی گذشت، جز آنکه به جهت جلالت مقام آن حضرت می ایستاد و جلو نمی رفت. هنگامی که امام علیه السلام از ماجرا مطلع می شد، برمی خاست و به خانه می رفت تا مردم پراکنده شوند و راه باز شود.

ابن شهر آشوب در ادامه و به نقل از محمد بن اسحاق می نویسد: «لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مَاشِيًا فَمَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَحَدٌ رَأَاهُ إِلَّا نَزَلَ وَ مَشَى حَتَّى رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَمْشِي؛^۱ من آن حضرت را در راه مکه پیاده مشاهده کردم و هیچ یک از خلق خدا نبود که او را مشاهده کند، جز آنکه پیاده می شد و پیاده می رفت؛ تا آنجا که سعد بن ابی وقاص را دیدم [که به احترام آن حضرت] پیاده می رفت.»

فضایل امام حسین علیه السلام از منظر معصومین علیهم السلام

حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی موسوی*

اشاره

یکی از بهترین راه‌های شناخت امام حسین علیه السلام، بررسی سخنان حضرات معصومین علیهم السلام در باره ایشان می‌باشد؛ زیرا همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَا عَرَفَكَ يَا عَلِيُّ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا؛^۱ ای علی! جز خدا و من، کسی تو را آنچنانکه باید بشناسد، نمی‌شناسد»، در خصوص امام حسین علیه السلام نیز چنین است و تنها معصومان علیهم السلام هستند که منزلت واقعی آن حضرت را می‌شناسند.

فضایل و مقامات حضرت را می‌توان به دو دسته: فضیلت‌های مشترک و اختصاصی تقسیم کرد؛ یعنی برخی روایات، فضایل امام حسین علیه السلام و برخی دیگر، فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کند. در این نوشتار، از هر دو دسته روایات استفاده می‌کنیم.

۱. امامت و رهبری

عالی‌ترین و بالاترین مقامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تمام اهل بیت علیهم السلام بر آن تصریح کرده‌اند، مقام امامت و ولایت است. از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ سَيِّدَا شِبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛^۲ حسن و حسین، امامان امت من بعد از پدرشان، و سید و سرور جوانان اهل بهشت‌اند.»

امام رضا علیه السلام در مسجد جامع مرو، حقیقت امامت و امام را این گونه معرفی می‌کند: «انَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُ قَدْرًا وَ أَكْبَرُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعْدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يُبْلَغَهَا

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. دیلمی، حسن، إرشاد القلوب إلى الصواب، بی‌جا: شریف رضی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۶.

النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ؛^۱ همانا امامت، قدرش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش شریف‌تر و عمقش بیشتر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند یا با آرای‌شان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند.»

امام، انسان کاملی است که اقتدای به او، مایه رسیدن به کمال است. خدای سبحان، ابراهیم خلیل را به مقام امامت رساند، تا دیگران در عقیده، اخلاق و کارشان به او اقتدا کنند. معنای هدایت ملکوتی امام نسبت به عقاید و اخلاق و اعمال مردم، این است که عقیده، اخلاق و اعمال امام، پیشاپیش شئون اعتقادی و اخلاقی و عملی مردم قرار دارد و آنها را در صعود به سوی خدا رهبری می‌کند. قلب مطهر امام، آشیانه اراده حق است و اراده خدا، امری ملکوتی است و امامت، چهره دیگری از اراده خدا است؛ یعنی امام، جلوه اراده حق است.^۲

۲. حجت الهی

مقام دیگری که برای امام حسین علیه السلام می‌باشد، حجت خدا بر خلق بودن است.^۳ امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ أَحْسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ؛^۴ من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه فرزند حسین علیه السلام، حجت‌های خدا بر خلق او هستیم.»
حجّت، از ریشه «حج» به معنای دلیل و برهان است.^۵ بنابراین، حجة الله به معنای برهان و دلیلی است که از جانب خداوند نصب شده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱.

۲. جوادی آملی، عبدالله، سیره پیامبران در قرآن، قم: نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، بی‌جا: انتشارات معبود، چاپ اول، ۱۳۸۷ش، ص ۶۵۱: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ.»

۴. شیخ صدوق، امالی، بیروت: اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق، ص ۱۳۲.

۵. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم: دار الهجرة، چاپ اول، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲۱، ذیل واژه «حج».

۳. گنجینه علم الهی

فضیلت و مقام دیگر ایشان، گنجینه علم الهی بودن است. در کلام امیر مؤمنان علیه السلام گنجینه علم الهی بودن اهل بیت علیهم السلام به این صورت آمده است: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ»^۱ و در زیارت ایشان چنین خطاب می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ اللَّهِ؛ سلام بر تو ای گنجینه علم خدا!»

ائمّه علیهم السلام که دارای همه نشئات وجودی هستند، در مرتبه نورانیت و ولایت کلیه، یعنی مرحله تام که حقیقت امامت آنها است، به عنایت الهی بر همه عوالم هستی مسلط هستند و از احاطه علمی آنان چیزی مخفی نمی‌ماند و تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، در معرض دید ایشان است و چیزی به نام زمان گذشته، حال و آینده برای آنان معنا ندارد.

البته وقتی به مرحله ماده و عالم طبیعت می‌رسند، مانند دیگران هستند؛ بدین معنا که شاید چیزی را نخواهند بدانند و از سیطره علم کنونی آنها خارج باشد. تفاوتشان با دیگران این است که دیگران به آن خزانه بی‌پایان راهی ندارند؛ اما امامان معصوم علیهم السلام که کلیددار آن خزانه بی‌پایانند، هر چه را که بخواهند، می‌توانند بدانند.^۳ از این رو، در روایات آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلْمًا؛ وقتی امام بخواهد چیزی را بداند، می‌داند.»

در این باره، گم شدن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله نمونه خوبی است. روزی شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام عزیمت به تبوک گم شد و هیچ کس نمی‌دانست کجا است. برخی منافقان از ماجرا استفاده سوء کردند و این زمزمه را سردادند که او چگونه پیامبری است که ادعای اخبار از آسمان را دارد، اما جای شتر گم‌شده خود را نمی‌داند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این جمله فرمود:

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، بی‌جا: دار الاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، خطبه ۲.

۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، پیشین، ص ۶۷۳.

۳. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، قم: نشر اسراء، چاپ هفتم، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸.

من چیزی جز آنچه خدا به من می‌آموزد، نمی‌دانم. اکنون خدا مرا راهنمایی کرده که شتر من در این صحرا در فلان درّه است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن بازمانده است. بروید، آزادش کنید و بیاورید.^۱

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن‌روان پیر خردمند
زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفت: احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نیستم
اگر درویش در حالی بماندی سر دست از دو عالم برفشاندی^۲

از این مقام و ویژگی می‌توان دانست که امام علیه السلام از شهادت خود و بسیاری از حوادث و وقایع کربلا آگاهی داشت. علاوه بر این، بر اساس روایات گوناگون از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسن علیه السلام، آن حضرت از شهادت خود و برخی حوادث با خبر بود.

۴. وارث انبیای الهی

یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان، وارث انبیای الهی بودن است. در زیارت امام حسین علیه السلام آمده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ؛ سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده خدا، و سلام بر تو ای وارث نوح، نبی خدا.»

امام حسین علیه السلام وارث «صفوت» و برگزیدگی آدم علیه السلام، «نبوت» نوح علیه السلام، «خلت» و دوستی ابراهیم علیه السلام، «کلیم» بودن موسی علیه السلام، «روح‌الله» بودن عیسی علیه السلام، «حبیب‌الله» بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و «امیر مؤمنان» بودن علی علیه السلام بود. بدین ترتیب، مجموع کمالات انبیا و اولیای الهی در امام حسین علیه السلام جمع شده است؛ «آنچه خوبان همه دارند، تو تنها

۱. ابن هشام، حمیری، السیرة النبویة، قاهره: مکتبه محمد علی صبیح وأولاده، ۱۳۸۳ق، ج ۴، ص ۹۵.

۲. سعدی، مصلح الدین، گلستان، تهران: انتشارات، چاپ دوم، ۱۳۸۰ش، باب دوم (در اخلاق درویشان)، حکایت ۱۰.

۳. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، پیشین، ص ۶۵۹.

داری.»^۱ البته باید توجه داشت که امام حسین علیه السلام از ویژگی‌های ممتاز پیامبران برخوردار بود؛ ولی دارای مقام شامخ نبوت تشریحی نبود.^۲

شیخ مفید رحمته الله به نقل از زینب، دختر ابورافع می‌گوید: فاطمه با دو فرزندش، حسن و حسین، هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این دو، فرزندان شما هستند. چیزی برای آنها به ارث بگذار. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای حسن، شیوه و شرافتم و برای حسین، سخاوت و شجاعتم را به ارث نهادم.»^۳

۵. برترین جوانان بهشت

یکی دیگر از فضیلت‌هایی که برای ایشان شمرده‌اند، سرور جوانان بهشت بودن است. در جوامع روایی اهل سنت و شیعه روایات مختلفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که می‌فرماید: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشتی‌اند.»

این روایات، امام حسین علیه السلام را یکی از دو سرور جوانان بهشت شمرده است و البته در دنیا هم این گونه است؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ رَجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ خَيْرُ شَبَابِكُمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ خَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛ بهترین مردان شما، علی بن ابی‌طالب و بهترین جوانان شما، حسن و حسین و بهترین زنان شما، فاطمه دختر محمد است.» این روایت از امام حسین علیه السلام به عنوان سرور امت یاد می‌کند. در حقیقت، این گونه روایات، مکمل احادیثی است که از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به عنوان جوانان اهل بهشت یاد می‌کنند.

۱. دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران: بی‌نا، چاپ پنجم، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۴۹.

۲. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، پیشین، ج ۲، ص ۹۵.

۳. شیخ مفید، ارشاد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶.

۴. ترمذی، ابو عیسی محمد، سنن ترمذی، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص

۶۵۶، ح ۲۲۸۰؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت: دار صادر، بی‌تا: ج ۴، ص ۸، ح ۱۰۹۹۹؛ شیخ صدوق،

امالی، قم: انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش، ص ۱۱۲، ح ۹۰.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة وفاء، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۹.

۶. محبوب اهل آسمان و زمین

فضیلت دیگر ایشان، آن است که محبوب‌ترین بنده خدا در نزد آسمانیان و زیور آسمان‌ها و زمین می‌باشد. امام رضا علیه السلام در حدیثی از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ؛^۱ هر کس دوست دارد به کسی بنگرد که محبوب‌ترین زمینیان نزد آسمانیان است، به حسین بنگرد.»

در روایتی دیگر از امام رضا علیه السلام به نقل از امام حسین علیه السلام آمده است: «قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ؛^۲ حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدمت پیامبر خدا رسیدم؛ در حالی که ابی بن کعب نزد ایشان بود. پیامبر خدا به من فرمود: آفرین باد بر تو ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها.»

و در روایتی دیگر، حسن و حسین علیه السلام، زینت ستون‌های عرش و بهشت دانسته شده‌اند:

«إِذَا اسْتَقَرَّ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ، قَالَتِ الْجَنَّةُ: يَا رَبُّ أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْتَنِي أَنْ تُزَيِّنَنِي بِرُكْنَيْنِ مِنْ أَرْكَانِكَ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: بَلَى قَدْ زَيَّنْتُكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؛^۳ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که بهشتیان در بهشت جای می‌گیرند، بهشت می‌گوید: پروردگارا! به من وعده داده‌ای که مرا با دو ستون از ستون‌های بیاری؟ خداوند فرمود: بله، تو را به حسن و حسین آراستم.»

۷. محبوب‌ترین بنده خدا

مقام و فضیلت دیگری که برای امام حسین علیه السلام بیان شده است، محبت و دوستی است که می‌توان آن را به چند دسته تقسیم کرد.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۷۳.
۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹.
۳. ابن حیون، محمد بن نعمان، شرح الاخبار، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۱۲.

الف- محبوب‌ترین خلق نزد خداوند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَعِنْدَهُ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام فَقَالَ:

وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا مَا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ خَلَقْتُ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا؛^۱ روزی پیامبر خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزدش بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که مرا بشارت‌دهنده بر انگیخت، بر روی زمین هیچ کس نزد خدا محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نیست.»

ب- محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَحَبُّ أَهْلِ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؛^۲ محبوب‌ترین خانواده‌ام در نزد من، حسن و حسین هستند.» در برخی دیگر از روایات آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را دو دسته گل خود و دو امانت در نزد امت دانسته است. حضرت آن دو را در آغوش خود می‌گرفت و به خود می‌چسبانید و می‌بویید و می‌بوسید و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، سفارش او را به فاطمه می‌کرد و می‌گفت: گریه او مرا آزار می‌دهد و می‌فرمود: خدایا! من این دو را دوست دارم. تو نیز آن دو را دوست داشته باش.»^۳

ج- وجوب محبت و دوستی ایشان:

شناخت، محبت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام، بر همه مسلمانان واجب است. این امور، نشان از مقام و جایگاه ایشان در نزد خداوند متعال و تأثیر آنها در سعادت و هدایت انسان‌ها دارد؛ به‌ویژه محبت و مودت به این خاندان، به عنوان اجر و پاداش رسالت پیامبر معرفی شده است. جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت فرمود:

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۳۸ش، ص ۵۵، ح ۳.

۲. متقی هندی، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۱۱۶، ح ۳۴۲۶۵.

۳. ر.ک: محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامه امام حسین علیه السلام، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص

«إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِ قَدِّ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱ بهشت، مشتاق چهار نفر از اهل بیت من می‌باشد. خدا ایشان را دوست دارد و مرا نیز به دوستی ایشان، فرمان داده است: علی بن ابی‌طالب، حسن، حسین و مهدی علیهم‌السلام».

شیعه و اهل سنت، سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در تفسیر آیه مودت چنین نقل کرده‌اند: «به نقل از ابی‌امامه باهلی، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند انبیا را از درخت‌های متفاوت آفرید؛ اما من و علی را از یک درخت آفرید. من، ریشه آنم و علی، شاخه و حسن و حسین، میوه‌های آن و پیروان ما، برگ‌های آن هستند. هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویزد، نجات می‌یابد و هر کس کج برود، سقوط می‌کند. اگر بنده‌ای خدا را میان صفا و مروه هزاران سال عبادت کند، به گونه‌ای که همچون مشک خالی شود، اما محبت ما را درک نکند، خداوند او را به صورت در آتش می‌اندازد. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «بگو من برای این (رسالت)، از شما مزدی نمی‌خواهم؛ جز دوستی با خویشاوندانم»^۲.

برخی از بزرگان، حکمت درخواست مودت اهل بیت از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را این چنین بیان کرده‌اند:

وقتی می‌فرماید تنها مودت اهل بیت علیهم‌السلام را طلب می‌کنم، یعنی تلاش من، فقط برای این نبود که باری از دوش خود بردارم، بلکه برای این بود که این بار را به مقصد برسانم و اگر مودت اهل بیت علیهم‌السلام نباشد، رسالت من ناتمام است و به مقصد نخواهد رسید و مردم بهره‌ای از رسالت نمی‌برند!^۳

د- پاداش دوستی و فرجام دشمنی با ایشان

فضیلت دیگر ایشان، این است که دوستی ایشان، دوستی خدا و پیامبر شمرده شده است و رهاورد آن، ورود به بهشت و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی است. همچنین دشمنی با ایشان، دشمنی با خدا و پیامبر او است که سبب دشمنی خداوند و پیامبرش

۱. علامه حلی، کشف الیقین، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۵، ح ۴۰۱.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین، پیشین، ص ۳۴۵؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ق، ج ۴۲، ص ۶۵، ح ۸۴۱۲.

۳. جوادی آملی، عبدالله، سیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قرآن، قم: نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ش، ص ۳۴۰.

می‌گردد و در پی آن نیز ورود به جهنم و عذاب الهی خواهد بود. این فضیلت را شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

«به نقل از سلمان فارسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: حسن و حسین، پسران من هستند. هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند دوستش می‌دارد و هر که را خدا دوست بدارد، به بهشتش درمی‌آورد؛ اما هر کس با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده و هر کس با من دشمنی کند، خداوند دشمنش می‌دارد و هر کس را خدا دشمن بدارد، به دوزخش درمی‌آورد.»^۱

۸. سرور شهیدان

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های امام حسین علیه السلام، این است که سرور شهیدان در دنیا و آخرت است. در حدیث قدسی آمده است: «أَمَّا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوْلِيِّنَ وَالْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲ بدانید که او سرور شهیدان از اولین و آخرین در دنیا و آخرت است.»

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ شَهِيدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ لَوْ أَنَّ الْحُسَيْنَ بِنَ عَلِيٍّ علیه السلام حَتَّى يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مَعَهُ»^۳ هیچ شهیدی نیست، مگر اینکه دوست دارد که همراه حسین علیه السلام باشد و با او وارد بهشت شود.»

و در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً»^۴ حسین را با شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رساندم. او برترین شهیدان است و بالاترین درجه آنان را دارد.»

از این روایات، چند نکته استفاده می‌شود؛ نخست اینکه امام حسین علیه السلام با نثار خون در راه خدا، به مقام شهادت نایل شده است. دیگر آنکه مقام و درجه او، بالاترین درجه

۱. شیخ طبرسی، اعلام الوری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۳۲؛ متقی هندی، کنز العمال، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، بی‌جا: مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ص ۱۴۷، ح ۱۷۹.

۳. همان، ص ۲۲۰، ح ۳۲۲.

۴. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳.

شهدا و سرور شهیدان از ازل تا ابد است. همچنین دانسته می‌شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شهادت او باخبر بوده و آن را نیز بازگو کرده است.

۹. استمرار نسل امامت

یکی دیگر از ویژگی‌های امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، این است که بیشتر امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام از نسل اویند. این ویژگی، در احادیث مورد تأکید قرار گرفته که یکی از آنها را ذکر می‌کنیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ... اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ يَنْفُونَ عَنِ التَّنْزِيلِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْمُضِلِّينَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۱ خداوند از فرزندان حسین، اوصیایی را برگزید که از قرآن، تحریف غالیان و نسبت نادرست باطل‌گرایان و تأویل گمراهان را دور می‌کنند. نهمین آنان، قائم آنها است.»

۱۰. تربت با برکت

از دیگر ویژگی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، برکات تربت پاک او است؛ چنانکه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنَ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ»^۲ خداوند در عوض کشته شدن حسین عَلَيْهِ السَّلَام، امامت را در ذریه او، و شفا را در تربت او، و اجابت دعا را در نزد قبر او قرار داد.»

یکی از ویژگی‌ها و برکات تربت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، شفا بودن تربت ایشان برای هر دردی است. از این رو، گرچه خوردن خاک در اسلام جایز نیست، فقهای امامیه اتفاق نظر دارند که خوردن تربت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به اندازه یک نخود برای استشفای جایز است و حتی به گفته برخی فقها، احادیث در این باره در حد تواتر است.^۳

ایمنی از هر ترسی، چند برابر شدن ثواب سجده، برتری تسبیح گفتن با تربت حسینی، تشویق به برداشتن کام کودک با تربت و نیز همراه کردن تربت با مرده،^۴ از دیگر آثار و برکاتی است که برای تربت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بیان شده است.

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۳۲.

۲. شیخ طوسی، الامالی، قم: دارالتقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱۷.

۳. محقق نراقی، مستند الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۲.

۴. ر.ک: محمدی‌ری‌شهری، محمد، دانشنامه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۴۲-۴۵۶.

۱۱. زیارت با برکت

اگرچه زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برکات فراوانی برای زائر دارد، ولی در مورد زیارت هیچ یک از اهل بیت علیهم السلام به اندازه زیارت امام حسین علیه السلام تأکید نشده و ثواب و برکاتی که برای زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده، برای هیچ یک از آنان مطرح نگردیده است. بی تردید، تأکید و تشویق احادیث اسلامی در مورد زیارت امام حسین علیه السلام، به دلیل آثار مثبت آن در سازندگی معنوی و بالندگی جامعه اسلامی است که در طول تاریخ نیز مورد پذیرش و استقبال مسلمانان، به ویژه شیعیان قرار گرفته است. در ذیل، به برخی از برکات زیارت امام حسین علیه السلام اشاره می‌کنیم.

در روایات، زیارت سید الشهداء با فضیلت‌ترین عمل و همانند زیارت خدا و پیامبر او توصیف شده است؛ بلکه زیارت ایشان بر هر مؤمن به امامت اهل بیت علیهم السلام لازم دانسته شده و کسی که توانایی زیارت دارد، ولی از آن خودداری نماید، حقی از حقوق خدا و پیامبر را ترک کرده و مورد عاق اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و از خیر و برکات فراوانی محروم شده و از ایمان و عمرش کاسته می‌گردد.

در برابر، فرشتگان الهی برای زائر او احترام ویژه می‌نهند. زائر حسینی، از دعای فرشتگان و اهل بیت علیهم السلام برخوردار گشته و خداوند متعال گناهان او را می‌بخشد. عمرش طولانی گردیده و روزی‌اش فراوان و غمش زایل، قلبش شاد و گناهانش به عمل صالح و بدبختی‌اش به خوشبختی تبدیل می‌شود و پیامبر خدا شفیع او گردیده و خود نیز اجازه شفاعت می‌یابد و با امام حسین علیه السلام محشور شده و در بهشت هم‌نشین اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. در نهایت باید گفت: فضایل و برکات زیارت امام حسین علیه السلام، غیر قابل شمارش است.^۱

به حُسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد

تو را در این سخن، انکار کار ما نرسد

اگرچه حُسن فروشان به جلوه آمده‌اند

کسی به حُسن و ملاحه، به یار ما نرسد.^۲

۱. رک: همان، ج ۱۱، ص ۷، فصل ۳.

۲. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، قم: نگاران قلم، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ص ۱۸۱، غزل ۱۵۶.

زیبایی‌های نهضت حسینی

حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله شریعتی*

اشاره

بحث پیش‌رو، در باره زیبایی‌های نهضت حسینی است. بی‌تردید، یکی از رموز ماندگاری این نهضت، زیبایی‌هایی است که آن را جاودانه کرده است. اگرچه حادثه کربلا نازیبایی‌های چند هم داشته، اما نگرستن به این واقعه تاریخی از منظر امام حسین علیه السلام و اهل بیت بزرگوارش، جلوه‌گر زیبایی‌هایی است که همگی درس‌آموز و انسان‌ساز است. در این نوشتار، ضمن تعریف زیبایی و بیان انواع آن، نهضت حسینی را از سه منظر: نیت زیبا، سخن زیبا و عمل زیبا مورد بررسی قرار می‌دهیم و به ترسیم زیبایی‌های هر یک می‌پردازیم.

تعریف زیبایی

زیبایی، از کلمه زیبا به معنای شایسته، نیکو، پسندیده، درخور و جمیل گرفته شده و حالتی است نسبی. برخی زیبایی را عبارت از نظم و هماهنگی‌ای دانسته‌اند که همراه عظمت و پاکی در شیء وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک کرده، لذت و انبساط را در انسان پدید می‌آورد.^۱

انواع زیبایی

به طور کلی، دو گونه زیبایی ظاهری یا محسوس و باطنی یا معقول وجود دارد. در روایات معصومین علیهم السلام نیز به دو گونه زیبایی ظاهری و باطنی اشاره شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «الجمالُ الظاهرُ حُسنُ الصورةِ و الجمالُ الباطنُ حُسنُ السَّریرةِ»^۲ زیبایی

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۱۷۶۷.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: انتشارات دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۱۶.

ظاهر، خوبی صورت (ظاهر) است و زیبایی باطن، نیکی سیرت است.» بدین‌سان، می‌توان زیبایی را چنین تقسیم نمود:

۱. زیبایی ظاهری:

یکی از اقسام زیبایی، زیبایی ظاهری است. این نوع زیبایی، با حواس ظاهر قابل درک می‌باشد؛ به بیان دیگر، مهم‌ترین ابزار فهم زیبایی ظاهری، حواس پنج‌گانه است: حسّ بِنایی، سیمای زیبا؛ شنوایی، صدای زیبا؛ چشایی، طعم و مزه زیبا؛ لامسه و شامه، ظرافت و بوی زیبا را عیان می‌سازند.

۲. زیبایی باطنی:

این نوع زیبایی، با حواس ظاهری درک نمی‌شود؛ بلکه با عقل و نور باطن قابل درک است. به بیان فیض کاشانی: حسّ ششم انسان که از آن به: عقل، قلب و یا نور تعبیر شده است، قوی‌تر از حواس پنج‌گانه و مختص انسان است.^۱ همچنین، زیبایی ممکن است در گفتار، کردار یا صفات آدمی باشد؛ گفتار زیبا مانند سخنان حکیمانه و آیات قرآن؛ کردار زیبا مانند جهاد در راه خدا و دست‌گیری درماندگان؛ و صفات زیبا مانند: پاک‌دامنی، شجاعت، تقوا، کرم، و اخلاق. روایاتی که زیبایی باطنی را مد نظر قرار داده‌اند، فراوان هستند؛ از جمله: حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «الْجَمَالُ صَوَابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ»^۲؛ زیبایی، گفتار حق است.» و یا حضرت فرموده: «جَمَالُ الرَّجُلِ فَصَاحَةٌ لِسَانِهِ»^۳؛ زیبایی مرد، به فصاحت زبانش است.» امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز فرمود: «جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ»^۴؛ زیبایی مرد، به بردباری او است.» و یا فرموده: «جَمَالُ الْمُؤْمِنِ وَرَعُهُ»^۵؛ زیبایی مرد، به خودداری او از گناه است.» و «جَمَالُ الْحُرِّ تَجَنُّبُ الْعَارِ»^۶

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۳.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

زیبایی آزادمرد، دوری از عار است.» و همچنین «جَمَالُ الْعَالِمِ عَمَلُهُ بِعِلْمِهِ»^۱ زیبایی عالم، عمل به علمش است.»

برخی از این زیبایی‌ها، از نگاه هر انسانی زیبا است، مانند: کمک به اسیران جنگی، مداوای مجروحان، عدم تخریب منازل جنگ‌زده‌گان و ایمنی دادن به زنان و کودکان؛ اما برخی زیبایی‌ها هستند که تنها مؤمنان آنها را درک می‌کنند؛ زیبایی مناجات با خدا، از این نوع است. به هر حال، اهتمام معصومین علیهم‌السلام بیشتر بر ترویج زیبایی‌های باطنی است. از این رو، روایات بیشتر به زیبایی‌های باطنی توجه دارند. به قول سعدی:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

ای برادر سیرت زیبا بیار

دیر و زود این شکل شخص نازنین

خاک خواهد گشت و خاکش هم غبار

زیبایی‌های نهضت حسینی

برای آشنایی با عمق زیبایی حادثه عاشورا لازم است آن را از سه جهت مورد بررسی قرار دهیم؛ ابتدا نیت پدیدآورندگان نهضت، اعم از امام حسین علیه‌السلام، اصحاب و اهل بیت علیهم‌السلام، سپس سخنانی که از آنان به جای مانده و آنگاه به تفصیل، رفتار و نقش‌آفرینی آنها را بررسی می‌نماییم.

الف- نیت زیبا

نیت، در زیبایی عمل نقش مهمی دارد و جزئی از زیبایی عمل است. مسلماً اگر بخواهیم گفتار و رفتار را به نهایت زیبایی برسانیم، باید همراه با نیت زیبا باشد. صرف زیبایی ظاهری رفتار یا گفتار، کافی نیست؛ چه بسا فردی نادان یا کودک‌ناخواسته مرتکب عملی می‌شود که خود بر خوبی آن آگاه نیست و بدون نیت انجام عمل نیک، آن را انجام داده است. به طور کلی، عقل، رفتار و گفتار زیبا را زمانی نیکو و پسندیده می‌دانند که فاعل با آگاهی بر فعل خود، آن عمل را انجام داده باشد.

۱. همان.

مسلماً هدف عاشوراییان، مورد تکریم عقل سلیم بوده است. اگر امام علیه السلام هدف از قیام خود را کسب حکومت و قدرت قرار داده بود، نازیبا بود. امام حسین علیه السلام هدف از نهضت خویش را امر به معروف و نهی از منکر، احیای دین و سنت و اصلاح امت دانسته و می‌فرماید: «اتى لم أخرج أشيراً و لا بطيراً و لا مُفسِداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي أريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدي و أبي.»^۱

«من نه از روی خودخواهی و یا برای خوش‌گذرانی و نه برای فساد و ستمگری از شهر خود بیرون آمدم؛ بلکه هدف من از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاصل امت و احیای سنت و قانون جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه و رسم پدرم، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.»

امام در این فراز، هر گونه شائبه قدرت‌طلبی و فساد را از قیام خویش نفی کرده است. از طرفی، نیت ایشان خیرخواهانه بوده است؛ یعنی اصلاح امت و احیای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام. نیت خالص برای خدا، یعنی قیام خالصانه برای پروردگار؛ «أن تقوموا لله مثنى و فراداً»^۲ دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.»

امام حسین علیه السلام از ابتدای مسیر به دنبال اصلاح نیت همراهان و پالایش برخی افرادی که با نیت‌های دنیایی همراه ایشان شده‌اند نیز بوده‌اند. به همین دلیل، در منزل «زبانه» که قاصدی خبر شهادت مسلم را آورد، امام آن را مخفی نکرد و به او فرمود که بگوید تا همه بشنوند. آنگاه تصریح فرمود که: «من أحب منكم الإصراف فليصرف، ليس عليه منّا ذمام»^۳ هر یک از شما یاران من بخواهد برگردد، آزاد است و از طرف ما بیعتی برگردنش نیست.»

۱. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۸۴ق، ج ۵، ص ۴۱۸: «هر که دوست دارد برود، برود؛ تعهدی بر عهده افراد نیست.»

همین خبر، عده‌ای را از امام جدا کرد. شب عاشورا هم به اصحاب فرمود: می‌توانید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید؛^۱ چنانکه نیمه‌شب به هلال بن نافع می‌فرماید: از تاریکی شب استفاده کن و برو. اینها با من کار دارند؛ اما او التماس می‌کند و حضرت نیز اجازه می‌دهد که همراهش بماند.^۲

ب- سخنان زیبا

مرحله دوم زیبایی قیام عاشورا، سخن نیکو و پسندیده است؛ سخنانی که زیبایی محتوایی‌اش، حتی غیر مسلمانان را نیز به تحسین واداشته است. در اینجا بایسته است به چند نکته اشاره کنیم:

۱. این سخن‌ها با هدف هدایت انسان‌ها و در حالی بیان شده که گویندگان آن می‌دانسته‌اند تا ساعتی دیگر مرگ به سراغشان می‌آید. معمولاً با تصور چنین حالتی، دلهره و اضطراب تمام وجود فرد را فرا می‌گیرد و نمی‌تواند سخنی از روی اندیشه بگوید؛ چه رسد به اینکه سخنانی با محتوا بر زبان جاری کند. غالب افرادی که در نهضت حسینی نقش داشته‌اند، جملات کلیدی، گویا و پرمحتوایی را بیان نموده‌اند.
۲. برای آنکه سخن بر شنونده تأثیرگذار باشد، باید مخاطب دارای شرایطی باشد؛ وگرنه بی‌تأثیر است. یکی از دلایلی که سخنان حضرت در کوفیان مؤثر نبود، این بود که شکم آنان از حرام پُر شده بود؛ «فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^۳ به بیان قرآن: «صُمُّ بَكْمُ عَمِي»^۴ یعنی چنین کسانی کر و کور و لال‌اند؛ به بیان دیگر، مشکل از گیرنده سخن است که سخن حق بر آنها تأثیر نمی‌گذارد.^۵

۱. همان، ص ۴۱۹: «إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذُ كُلُّ رَجُلٍ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا...»

۲. سید بن طاووس، اللهوف، منشورات الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ش، ص ۱۵۴.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸ و ۱۷۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴. امام علی علیه السلام پس از آنکه صفات متقین را به تفصیل برای صحابی خویش، «همام» بیان می‌نماید، وی با فریادی از سوی‌دای دل، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. حضرت می‌فرماید: «و هَكَذَا يَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؛ مواعظ بلیغ، با اهلش چنین می‌کند.»

۳. ارزش و زیبایی هر سخن، به محتوای آن بر می‌گردد؛ یعنی محتوای غنی، افراد را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد، از این رو، سخن لغو و بیهوده هیچ ارزشی ندارد؛ هرچند زیبایی ظاهری داشته باشد. سخنان امام حسین علیه السلام آن قدر پرمحتوا و زیبا بود که حتی در ذهن برخی از دشمنان نیز تأثیر گذاشت.

۴. سخن نیکو، آنگاه اثر و زیبایی بیشتری دارد که از فرد کاملی که خود بدان عمل می‌کند، صادر شود. از همین رو است که سخنان امامان معصوم علیهم السلام انسان‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ج- رفتار و عمل زیبا

زیبایی عمل، حاکی از زیبایی درون و به مراتب از نیت و گفتار برتر است. در اینجا به برخی زیبایی‌های عملی اشاره می‌کنیم.

۱. انس با خدا

یکی از زیبایی‌های کربلا، انس امام حسین علیه السلام با خدا است که در قالب نیایش و رفتار عاشقانه صورت گرفت. امام علیه السلام با خدا انس دیرینه داشت؛ چنانکه فرازهای دعای عرفه حضرت، حاکی از آن است. آن امام بزرگوار، خدا را در حدّ اعلا می‌شناخت و به همین جهت، لذت مناجات با خدا را به‌خوبی درک می‌کرد و در برابر قضا و قدر الهی تسلیم بود؛ «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَاءِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَاءِهِ مَانِعٌ»^۱ ستایش، خاصّ خدایی است که نیست برای قضا و حکمش، جلوگیری و نه برای بخشش و عطایش، مانعی.»

یا در فراز دیگر می‌فرماید: «خِر لِي فِي قَضَائِكَ وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أُخِّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ؛ قضا و قدرت را بر من خیر و مبارک ساز تا در خوش و ناخوش مقدراتت، آنچه را دیر می‌خواهی بر من، زودتر دوست ندارم و آنچه را زودتر می‌خواهی، دیرتر مایل نباشم.»

آن حضرت از خدا می‌خواهد چنان حالت رضایی در او ایجاد شود که هر چه خدا مقدر کند، همان را دوست داشته باشد. از این رو، نارضایتی و گلایه‌ای در صحبت‌های

۱. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

ایشان مشاهده نمی‌شود و انجام همه چیز را به دست توانای حق می‌بیند؛ «إِلَهِي أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ»^۱ پروردگارا! تو محل وثوق من در هر سختی، و امیدم در هر مشکلی می‌باشی.»

مناجات با خدا در میدان جنگ، در حالی که فرد، امیدی به زندگی دنیایی ندارد، زیبا است. شب‌بیداری و راز و نیاز اصحاب تا سحرگاهان، به همراه زمزمه تلاوت قرآن و نیایش که از خیمه‌ها به گوش می‌رسید نیز بسیار دل‌انگیز است.^۲ پس از آنکه پیامبر ﷺ به امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً وَ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛^۳ خدا خواسته تو را کشته شده و زنان را اسیر ببیند.» امام علیه السلام انس با خدا را در رفتار هم نشان داد؛ زیرا همه چیز را برای حق تعالی در طبق اخلاص گذاشت و از همه آنچه داشت، گذشت.

۲. نماز در میدان جنگ

رابطه انسان و خدا اگر تنها در ظاهر نباشد و با معرفت الهی و از صمیم قلب صورت گیرد، رابطه‌ای عاشقانه و زیبا است و در این میان، نمازی که ستون دین است، بهترین رابطه با معبود است و یکی از زیباترین جلوه‌های نماز، در هنگامه جنگ است. ابو ثمامه صیداوی، ظهر عاشورا به امام حسین علیه السلام عرضه داشت: «دوست دارم نماز ظهر را با شما بخوانم و سپس کشته شوم.» امام علیه السلام نیز دعا می‌کنند که: «خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد.»^۴ مگر نمازگزاران چه رتبه‌ای نزد خدا دارند که آن حضرت برای فردی که تا لحظاتی دیگر در رکاب حسین علیه السلام شهید می‌شود، چنین دعا می‌کند؟ و این گونه، جلوی دیدگان دشمن، در حالی که زهیر و سعید خود را سپر نمازخوانان کرده‌اند، نماز اقامه می‌شود. پس از نماز، سعید آن قدر تیر خورد که بر زمین افتاد و به شهادت رسید.^۵ آیا ما تا این حد حاضریم برای اقامه نماز هزینه دهیم؟

۱. طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۲۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۴.

۲. سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۶۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۴. طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۹.

۵. سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۳۶.

۳. وفاداری

پرچم‌دار سپاه، به منزله ستون سپاه است و سقوط پرچم، مساوی است با ضعف سپاه. از این رو، باید آن را به دست باوفاترین فرد داد که تا آخر در احتزاز باشد؛ مانند حضرت ابوالفضل علیه السلام که حتی دشمن نیز وفاداری این علمدار کربلا را تحسین نمود؛ چنانکه ایشان امان‌نامه شمر را رد کرد^۱ و پرچم را تا آخر نگه داشت. نمونه دیگر وفاداری ابوالفضل علیه السلام آنجا است که وقتی برای آوردن آب، کنار نهر آب رفت، تشنگی او را واداشت تا ناخودآگاه کفی از آب بردارد؛ ولی آن را فروریخت تا قبل از حسین و اهل بیت علیهم السلام آب نخورد.^۲ هر یک از اصحاب نیز ضربات شمشیر را بر جان خریدند و وفاداری خود را به روشنی ثابت نمودند. شب عاشورا زمانی که اصحاب گمان کردند شاید زینب تصور کند حسین تنها می‌ماند، با اعتقادی راسخ اعلام می‌دارند که اگر هزار بار کشته شوند و سپس زنده گردند، دست از حسین بر نمی‌دارند.^۳ این صحنه‌ها، زیباترین زیبایی‌هایی است که در حادثه عاشورا رخ می‌دهند.

۴. صبر در بلا

خداوند انسان‌ها را می‌آزماید تا ثبات قدم آنان را بسنجد و این، سنت الهی است که هر کس ایمانش بیشتر باشد، آزمونش سخت‌تر است. یکی از راه‌های آزمایش الهی، آزمودن انسان به صبر است. در مکتب اسلام، صبر به منزله سر برای ایمان دانسته شده است.^۴ امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام، به‌ویژه زینب کبری علیها السلام، چه نیکو از پس این امتحان بزرگ برآمدند.

گفتم اگر سر می‌دهم، این هم سر من

لب تشنه حنجر می‌دهم، این حنجر من

شش‌ماهه اصغر می‌دهم، این اصغر من

صد پاره پیکر می‌دهم، این پیکر من

۱. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، قم: آل‌البیت، چاپ اول، ۱۳۴۱ق، ج ۲، ص ۸۹.

۲. سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۹۴.

۳. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۹۴.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۰، ص ۱۸۳.

امام علیه السلام علی اکبرش را فدا کرد، علی اصغر طفل شیر خوارش را هدیه کرد و با شهادت برادر نیز کمرش شکست، سنگ و شمشیر بر بدن مطهرش وارد شد و ده‌ها نفر از خاندان و یارانش قطعه‌قطعه شدند؛ اما در برابر همه این مصائب، عاشقانه صبر نمود و صحنه دیگری از زیبایی کربلا را به نمایش گذاشت.

۵. آزادگی

آزادگی، از نعمت‌های الهی است. دین آمده است تا افراد را از قید و بندهای درونی یا بیرونی نجات دهد. اساس رسالت پیامبران نیز همین است؛ «لِيَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱ نفس انسان از آزادگی لذت می‌برد و از اسارت و قید و بند، در رنج است. از این رو است که امام علیه السلام دشمن را نیز به آزادگی سفارش کرد. امام حسین علیه السلام خطاب به کوفیان فرمود: «يا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ»^۲ ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، پس در دنیای‌تان آزاده باشید.» یعنی اگر دین و مرام مرا هم قبول ندارید، خود را آزاد کنید؛ آزاد از همه تعلقات. امام علیه السلام آمده بود که آنان را درس آزادگی بیاموزد؛ «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۳

تعلقات گاه به دست خود انسان ایجاد می‌شود، گاه از بیرون و توسط دیگری؛ هر چه باشد، قید و بند است و امام علیه السلام آمده تا انسان‌ها را از هر گونه قید و بند ستمکاران برهاند. دارایی دنیا بد نیست، بلکه تعلق داشتن به آنها بد است؛ به بیان دیگر، اینها همه نعمت‌های الهی و لازمه زندگی انسان است؛ آنچه مذموم است، «تعلق» داشتن به دنیا است؛ هر چند چیز اندکی باشد. برای رسیدن به کمال انسانی، باید از قید تعلق آزاد شد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و رنج و ظلمت
 تو ز پای‌بند شهوت به در آی تا بینی طیران آدمیت

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۴۹.

۳. طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۰۴.

قید و بند بیرونی، توسط حکومت‌ها ایجاد می‌شود. از این رو، امام می‌خواست کوفیان را از سلطه انسان فاسدی که همه را برده خود می‌پنداشت، رها کند. او می‌خواست مردم آزادانه راه و منش زندگی خود را انتخاب نمایند و آزاد فکر کنند.

۶. جوانمردی

در عین دشمنی، رعایت جوانمردی زیبا است. امام علیه السلام از لحظه دیدار دشمن، رسم جوانمردی را رعایت کرد؛ اولین دیدار امام علیه السلام با دشمن، زمانی بود که حرّ با هزار سوار با آن حضرت مواجه شد. همه سپاه حرّ تشنه بودند و امام علیه السلام دستور دادند که به سربازان دشمن آب دهند.^۱ جوانمردی، صحنه دیگری از زیبایی است که در حادثه کربلا شکل می‌گیرد. این در حالی است که آن سوی صحنه، آب را به روی کودکان و زنان بستند و بدترین نازیبایی‌ها را به نمایش گذاشتند.

۷. حمایت و تبعیت از امام علیه السلام

اصحاب قرار گذاشتند تا زنده‌اند نگذارند حتی یک نفر از خاندان امام علیه السلام وارد معرکه شود و هر یک هنگام جان دادن خوشحال بودند که سرشان بر بالین امام زمان‌شان بوده، لبخند رضایت امام بدرقه راه‌شان شده و بعضی به این هم راضی نبودند و از امام علیه السلام می‌پرسیدند: آیا به عهدم با شما وفا کردم؟ و این نیز زیبا بود که امام علیه السلام حتی بر بالین غلام سیاه هم حاضر شدند و دعایش کردند که: «خدا در قیامت رویت را سفید گرداند.»^۲ چقدر زیبا است که امام علیه السلام به نزدیک‌ترین فرد به خود، یعنی علی اکبر، اجازه میدان می‌دهد^۳ و زیباتر اینکه حسین علیه السلام فقط به رضای الهی توجه دارد و همه چیز خود را فدای محبوب می‌سازد. چه زیبا است که نوجوانی به نام قاسم با التماس از عمویش می‌خواهد تا در راه حمایت از دین و امامش به میدان رود؛ اگرچه لباس رزم بر تنش بزرگ است، اما او همچون شیر وارد میدان شده و با اینکه بدن‌های پاره پاره شهدا را دیده، ولی چون به مرگ با دیده دیگری می‌نگرد و آن را از غسل شیرین‌تر

۱. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۷۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۲۳.

۳. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶.

می‌داند، بدون هیچ ترس و اضطرابی وارد میدان می‌شود.^۱ حمایت از امام علیه السلام و دین خدا با نیت خالص، قدرت والا، نگرش بلند و ایمان راسخ به انسان می‌بخشد. جلوه زیبای دیگر این حمایت، وقتی است که دست‌های قمر بنی‌هاشم را قطع کردند و او رجز می‌خواند: «وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي، إِنِّي أَحَامِي أَبْدَأَ عَنِ دِينِي، وَ عَنِ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِي؛^۲ یعنی به خدا قسم، اگر دست مرا قطع کردید، از دین و مرام و امام خود دست بر نمی‌دارم.»

۸. عزت

عزت‌مندی حسین علیه السلام و یاران و خاندانش، در عین شکست ظاهری نیز از زیبایی‌های این نهضت است؛ آنجا که می‌فرماید: «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيتُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّكْلِ وَلَا أُفْرُ مِنْكُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ»^۳ و یا فرمود: «أَلَا وَ أَنَّ الدَّعَى بِنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بِيَّ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ.» پذیرش حکومت یزید، ذلتی بود که مرگ در برابر آن عزت بود. به قول امام علی علیه السلام: «الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاتُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»^۴ مرگ، در زندگی با ذلت، و زندگی، در مرگ با عزت است. شب عاشورا، نمایی بود از شکست‌ناپذیری آنان که به وجود حسین علیه السلام عزت یافته بودند. هیچ اظهار عجزی از اینان در تاریخ دیده نشده است. بیت «الْمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ، وَ الْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»^۵ مرگ، بهتر از عار و ننگ، و عار و ننگ، بهتر از داخل شدن در آتش است، نشان‌گر همین عزت‌گرایی است.

۹. فداکاری و ایثار

امام حسین علیه السلام از هر چه داشت، گذشت؛ برای رضای خدا از کودک خردسال، جوان محبوب، فرزندان برادر و خواهر، اهل بیت و نیز از بهترین و باوفاترین یاران خویش چشم پوشید. چه زیبا است که اصحاب در دو راهی رفتن برای زنده بودن و ماندن

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۴۰.

۳. همان، ج ۴۴، ص ۱۹۱؛ همان، ج ۴۵، ص ۷.

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، آستان قدس، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش، خطبه ۵۱.

۵. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، پیشین، ص ۱۴۴.

برای پاره پاره شدن، ماندن را که نشان وفا و ایثار است، برگزینند. جلوه دیگر زیبایی کربلا آنجا است که برای رفتن به میدان جنگ، از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. زیباترین فداکاری، زمانی است که مادری نظاره‌گر باشد که فرزندش زیر ضربات شمشیر جان می‌دهد و آنگاه که دشمن سرش را برای مادر می‌فرستد، بگوید: چیزی را که در راه خدا دادم، پس نمی‌گیرم.^۱ زیبا است ایثار خواهری که دو فرزندش در راه برادر قطعه قطعه شوند و برای اینکه مبادا برادر شرمسار شود، هرگز اظهار نمی‌کند که دو جوانم کشته شده‌اند.

۱۰. هدایت در پرتو حماسه

امام حسین علیه السلام، به دنبال هدایت افراد است؛ حتی جنگ و آخرین لحظات حیات و یا پس از پاره پاره شدن بدن عزیزانش، صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» از حضرت شنیده می‌شد؛ نه به لحاظ نصرت ظاهری که یک نفر و چند نفر برای آن کافی نبود، بلکه برای رسیدن به فوز عظیم، نماندن در جهل، بیرون آمدن از ذلت و هدایت افراد. در ماجرای کربلا، زینب علیها السلام شاهد هدایت انسان‌ها است. از این رو، سخن از زیبایی می‌گوید؛ «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۲ جز زیبایی ندیدم. آن بانوی بزرگوار می‌بیند که برخی هدایت شده، به فوز عظیم رسیدند و بعضی نیز پس از عاشورا هدایت می‌شوند و با ظلم‌ستیزی، جامعه را از اسارت ظالم نجات می‌دهند. از این رو، روز یازدهم محرم هنگامی که امام سجاد علیه السلام از بر زمین ماندن بدن ولی خدا می‌نالند، در حالی که دشمن بدن سربازان خود را دفن کرده، حضرت زینب علیها السلام نوید می‌دهد که اینجا میعادگاه عاشقان و هدایت‌یافتگان می‌گردد.^۳ آری، نباید حوادث را آنی و لحظه‌ای نگریست و این، رمز زیبا دیدن حوادث تلخ است.

۱۱. مفهوم تازه‌ای از پیروزی

عاشورا نشان داد که پیروزی، تنها به غلبه نظامی نیست؛ بلکه در اوج مظلومیت و شکست ظاهری هم می‌توان فاتح و پیروز بود. عده‌ای به غلط، پیروزی را تنها در «غلبه

۱. خوارزمی، مقتل خوارزمی، تحقیق شیخ محمد سماوی، قم: انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۵-۲۶.

۲. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم: دفتر نشر نوید اسلام، چاپ دهم، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۳.

نظامی» می‌پندارند و شکست را در مظلومیت و کشته شدن؛ در حالی که از منظر اسلام، شهادت در راه خدا و تحقق اهداف الهی، پیروزی واقعی است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: پس از شهادت امام حسین علیه السلام وقتی ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت: «ای علی بن حسین! چه کسی [در این مبارزه] پیروز شد؟»، امام علیه السلام فرمود:

«اِذَا ارَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادِّنْ ثُمَّ اقِمْ؛ اگر می‌خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین علیه السلام) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آنگاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند).»^۱ امام با این جملات فهماند که ما پیروزیم؛ زیرا هدف قیام که احیای اسلام و سنت رسول خدا بود، تحقق یافته است. هنوز نام جدم رسول خدا بر ماذنه‌های مسجد اعلام می‌شود و حال اینکه امویان در صدد از بین بردن نام و نشان رسول اعظم و اسلام بودند.

۱۲. پیام‌رسانی زیبا

طراحی امام حسین علیه السلام برای پس از عاشورا چه زیبا است؛ آن حضرت، اهل بیت خویش و در رأس آنان زینب علیه السلام را با خود همراه خود نمود تا مدیریت برنامه‌های کاروان پس از عاشورا را به او بسپارد. نیمی از کار با حسین علیه السلام و یاران او بود؛ اما باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کرد که کار ناتمام نماند. امام علیه السلام زینب را که یک زن است و در جنگ تا حدودی در امان است، با خود همراه ساخت تا پیامش را به درون کاخ‌ها و اجتماعات کوفه و شام برساند. این خاندان از مرد و زن‌شان تا کودک خردسال‌شان، همه خطیب‌اند و بی‌باک؛ هر کس در حلقه‌ی خویش ماجرا را بازگو کرد. یزیدیان کار را در عاشورا تمام شده می‌دانستند؛ اما «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۲ نقشه و طراحی امام علیه السلام، بسیار زیبا بود. بازماندگان کربلا کسانی بودند که حتی سربازان دشمن را تحت تأثیر قرار داده، گریانند. اسیرانی که مبلّغ حسین علیه السلام بودند، به دست دشمن در هر کوی و برزن چرخانده شدند و آنان گفتند، آنچه را دیده بودند و دشمن زمانی فهمید که این کار به ضررش بوده که دیگر آنان رسالت خود را به انجام رسانده

۱. همان، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

۱۵۰ ■ ره توشه راهیان نور؛ ویژه محرم الحرام و صفر المظفر ۱۴۳۵ق

بودند. پس از پایان کار نیز آنان را با احترام به وطن‌شان باز گرداندند. آری، اگر نبود پیام‌رسانی و خطبه‌های آتشین زینب علیها السلام و اهل بیت، اهداف بلند امام علیه السلام و یارانش فراموش می‌شد.

سِرّنی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ

پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود

چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان

در کویرِ تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود

زخمه زخمی‌ترین فریاد، در چنگ سکوت

از طراز نغمه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود

در طلوع داغ اصغر، استخوان اشک سرخ

در گلوی چشم‌ها می‌ماند اگر زینب نبود

ذوالجناح دادخواهی، بی‌سوار و بی‌لگام

در بیابان‌ها رها می‌ماند اگر زینب نبود

در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود^۱

بازشناسی خطبه امام سجاد علیه السلام در شام

حجت الاسلام والمسلمین عبدالرحمن انصاری*

اشاره

حادثه کربلا، مانند بسیاری از رخدادهای تاریخی دیگر، فراموش نشده و مشعل فروزان آن، همه جا را فرا گرفته و جاودانه گشته است. این امر را می‌توان در حوزه‌ای چون خدامحوری و ستم‌ستیزی امام حسین علیه السلام و یاران او جست‌وجو کرد. افزون بر این، باید یکی از دلایل جاودانگی آن را نیز حضور پر ثمر اهل بیت علیهم السلام در این نهضت دانست، که در جهت تحریف‌زدایی و پیام‌رسانی تأثیر به‌سزایی داشته است؛ زیرا خون و پیام، در هر انقلابی مکمل یکدیگر بوده و ارزش پیام‌رسانی، هرگز کمتر از خون و شهادت نیست. بی‌تردید، اگر کاروان اسیران نبود، دشمن پرونده کربلا را با هر وسیله ممکن از صفحه تاریخ «تقابل حق و باطل» محو می‌کرد. دشمنی که حکم جواز قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده بود و نواده پیامبر خدا را خارجی و آشوبگر معرفی نموده بود، بعد از این حادثه می‌کوشید تا پرونده آن را به طور کلی ببندد. بنابراین، اگر خطبه‌ها و عزاداری‌های اهل بیت علیهم السلام، به‌ویژه خطبه امام سجاد علیه السلام نبود، وقایع عاشورا در حافظه تاریخ ثبت نمی‌شد.

این نوشتار می‌کوشد، در محورهایی چند، خطبه امام سجاد علیه السلام در شام را بازشناسی نماید.

* پژوهشگر حوزه علمیه.

الف- منبع خطبه

خطبه امام سجاد علیه السلام در منابع متعدد، از جمله در الإحتجاج آمده است؛ اما نگارنده، متن آن را از مقتل خوارزمی انتخاب نموده است؛^۱ هرچند از منابع دیگر نیز بهره گرفته‌ایم. در این مقاله، به بررسی قسمت‌هایی از خطبه آن حضرت می‌پردازیم.

ب- اهداف

امام سجاد علیه السلام در این خطبه، سه هدف عمده را که در حقیقت مکمل یکدیگرند، دنبال می‌کند:

۱. معرفی اهل بیت علیهم السلام

این امر، از بایسته‌ها و در شمار مهم‌ترین اهداف این خطبه به شمار می‌رود؛ زیرا در آن زمان برخی خود را اهل بیت علیهم السلام می‌خواندند؛ مثلاً بنی‌امیه در شام، خویشان را اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی می‌کردند و یا در حجاز نیز برخی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در این اندیشه بودند؛ به‌ویژه اینکه رخداد‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب خاموشی خاندان نبوی در صحنه سیاست شده بود.^۲

۲. بیان جنایات دشمن

اهل بیت علیهم السلام وظیفه داشتند که جنایات دشمن را بازگو کنند تا در صفحات تاریخ ثبت شود. به‌یقین، اگر پیام‌رسانی و آگاهی‌بخشی اهل بیت علیهم السلام نبود، یزید پرونده جنایات خود را می‌بست. از این رو است که زینب علیها السلام و امام سجاد علیهما السلام در فرصت‌های به‌دست‌آمده جنایات دشمن را بیان می‌نمودند و بحمدالله در این امر، موفق نیز بودند. اهل بیت علیهم السلام هیچ‌گاه زانوی غم در بغل نگرفتند، بلکه با قدرت و عزت‌مندانه رسالت خود را به‌خوبی انجام دادند و شعار «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»^۳ امام علیه السلام را تکرار نمودند.

۱. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، نشر مرتضی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ خوارزمی (ابوالمؤید)، موفق بن احمد، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، قم: انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۷۶-۷۷؛ قمی، شیخ عباس، نفس‌المهموم، قم: انتشارات بصیرتی، ص ۴۵۰.

۲. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۴ش، چاپ هشتم، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۳. ابن شعبه جرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۳ش، ص ۵۸.

۳. صیانت نهضت امام حسین علیه السلام

یکی از رسالت‌های اصلی اهل بیت علیهم السلام، صیانت انقلاب و قیام حسینی بود. بی‌تردید، اگر تبلیغات اهل بیت علیهم السلام، به‌ویژه خطبه امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام نبود، دشمن نهضت امام حسین علیه السلام را تحریف می‌کرد و از آن به سود خویش بهره می‌برد.

ج- وضع شام

بازشناسی خطبه امام سجاد علیه السلام و شناخت اهمیت آن، نیازمند آشنایی با وضعیت اجتماعی و سیاسی شام در آن زمان است. از این رو، پیش از پرداختن به فزاهای خطبه حضرت، لازم است مطالبی در این باره مطرح شود.

شام که پیش‌تر تحت سیطره امپراطوری روم بود، در سال ۱۴۱ق جزء حکومت اسلامی شد. مردم شام به سبب حکومت طولانی امیرانی، مانند خالد بن ولید و معاویه در آن منطقه، شناخت چندانی از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نداشتند. بنی‌امیه آن قدر مردم را در فقر فرهنگی قرار داده بودند که وقتی معاویه نماز جمعه را روز چهارشنبه خواند، هیچ کس چیزی نگفت.^۱ از سوی دیگر، معاویه در این شهر بر ضد اهل بیت علیهم السلام تبلیغات نموده بود.

معاویه به طوری علیه علی علیه السلام تبلیغ کرده بود که مردم سب و لعن ایشان را به عنوان سنت و ارزش اجتماعی به حساب می‌آوردند و کودکان بر سب حضرت علی علیه السلام متولد می‌شدند و بزرگان بر آن روش می‌مردند.^۲ تبلیغات دشمن آنچنان بر افکار مردم شام اثر گذاشته بود که هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به شام، مردم لباس نو پوشیدند و شهر را آذین بستند. نمونه ذیل، وضع شام را نشان می‌دهد.

زمانی که اهل بیت علیهم السلام را وارد دمشق کردند، شیخی نزد آنان آمد و گفت: «سپاس خدای را که شما را کشت و به هلاکت رساند و مردم را از شر شما راحت و امیر المؤمنین را بر شما پیروز نمود.»^۳

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۳۷؛ مسعودی،

مروج الذهب، بیروت: دار المعرفه، ج ۲، ص ۷۲: «أَنَّ صَلَّى بِهِمْ عِنْدَ مَسِيرِهِمْ إِلَى الْجُمُعَةِ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ.»

۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و ۲۹۰.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی حسینی، اللهوف فی قتلی الطفوف، قم: منشورات الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ش، ص

۷۶ - ۷۷: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَأَرَاخَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَأَمَكَّنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ.»

امام سجاده علیه السلام به او گفت: «ای شیخ! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: بلی. حضرت فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که خدا از قول رسول می‌گوید: من بر این [رسالت]، مزدی از شما نمی‌خواهم؛ مگر محبت و دوستی خویشان...؟^۱ گفت: آری. فرمود: «ای شیخ! ما، خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.» بعد فرمود: «آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای که: حق خویشانت را ادا کن.»^۲ پاسخ داد: آری، خوانده‌ام. امام علیه السلام فرمود: «آن خویشان، ماییم.»

حضرت در ادامه فرمود: «آیا این آیه را قرائت کرده‌ای: همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند»^۳ گفت: آری. فرمود: «ای شیخ! ما همان خاندانی هستیم که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده است.» پیرمرد، سکوت کرد و از گفته خود پشیمان شد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! من از سخنانی که به زبان آوردم، به درگاهت، توبه می‌کنم و از بغضی که نسبت به اینان داشتم، به تو پناه می‌برم. خدایا! من از دشمنان محمد و آل محمد بیزارم.»^۴

د- فرصت‌شناسی

یکی از آموزه‌های ارزنده در خصوص ماجرای شکل گرفتن خطبه امام سجاده علیه السلام، موضوع فرصت‌شناسی و استفاده به‌جا از موقعیت‌های به وجود آمده است. در مجلسی که با حضور یزید، سران حکومت، مردم شام و اهل بیت علیهم السلام در مسجد شام برگزار شد، یزید به خطیب دستور داد که بالای منبر برود و به ایراد سخن پردازد و به علی و حسین علیهم السلام اهانت کند. خطیب، بالای منبر رفت و به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفت. امام سجاده علیه السلام از فرصت به‌دست آمده توسط دشمن، بهترین استفاده را کرد و فرمود: «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛^۵ وای

۱. سوره شوری، آیه ۲۳: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.»

۲. سوره اسراء، آیه ۲۶: «وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.»

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.»

۴. ابن اعثم کوفی، محمد بن احمد، الفتوح، تحقیق محمد عبدالمعید خان، بیروت: دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ج ۵، ص ۲۴۲-۲۴۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۸ - ۶۹ (با تلخیص).

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

بر تو ای سخنران! رضایت مخلوق را به خشم خالق فروختی و جایگاهت را در آتش قرار دادی.»

آنگاه حضرت رو به یزید کرد و فرمود: «يَا يَزِيدُ أَتَدْنُ لِي حَتَّى أَصْعِدَ هَذِهِ الْأَعْوَادِ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا، وَلِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَثَوَابٌ؛^۱ ای یزید! به من اجازه بده تا از این چوب‌ها بالا بروم و سخنانی بگویم که در آن رضایت خدا، و برای این مردم در آن، اجر و ثوابی است.» امام سجاد علیه السلام با این سخنان که هر واژه‌اش دنیایی معنا و ارزش داشت، افکار مردم را به خود جلب کرد. از این رو، یزید با اصرار مردم ناچار شد که به امام علیه السلام اجازه دهد تا سخن بگوید.

ه - محورهای خطبه

در این خطبه، امام علیه السلام به معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی ابن ابی طالب علیه السلام، اصحاب و نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام می‌پردازد که در ادامه، به توضیح هر یک می‌پردازیم. گفتنی است، چینش انجام‌شده در این قسمت، بر اساس ترتیبی است که در خطبه حضرت ذکر شده است.

۱. معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله

امام سجاد علیه السلام نخست با حمد و ثنای خداوند خطبه را آغاز نمود و سپس به معرفی اجمالی اهل بیت علیهم السلام و برخی اصحاب پرداخت. حضرت فرمود: «ای مردم! خداوند شش خصلت به ما عطا کرده و با هفت ویژگی بر دیگران برتری بخشیده است؛ [خصلت‌هایی چون: «علم»، «بردباری»، «سخاوت»، «فصاحت»، «شجاعت» و «محبت در دل‌های مؤمنان» را به ما ارزانی داشته است.»

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خداوند به ما شش چیز عطا کرد [که به مردم دیگر نیز کم و بیش آنها را عطا نمود].^۲ روشن است، صفاتی که امام به آنها اشاره می‌کند، در اهل بیت علیهم السلام در حدّ اعلاّی آن وجود داشت. آنان از نظر علم، بردباری، سخاوت، شجاعت، فصاحت و محبوب مردم بودن، سرآمد افراد جامعه به حساب می‌آمدند. اهل بیت علیهم السلام مورد توجه و علاقه شدید مردم قرار داشتند و افرادی که از شناخت مختصری نسبت به

۱. همان.

۲. شعرانی، ابوالحسن، دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم (شیخ عباس قمی)، نشر ذوی القربی، ۱۳۷۸، ص ۵۲۲.

آنان برخوردار بودند، ایشان را از دل و جان دوست می‌داشتند. از این رو، حاکمان، نسبت به آنان حسادت می‌ورزیدند و در صدد آزار و اذیت و به شهادت رساندن آن بزرگواران بر می‌آمدند.

البته گاهی نیز از روی ناچاری به کمالات آنان اقرار می‌کردند؛ از جمله وقتی مردم شام اصرار نمودند که یزید به امام سجاد علیه السلام اجازه دهد تا خطبه بخواند و گفتند: از خطبه خواندن او چه مشکلی ایجاد می‌شود؟ یزید پاسخ داد: شما، در باره این خانواده چه فکر می‌کنید؟ آنها علم و فصاحت را به ارث برده‌اند. از آن می‌ترسم که خطبه او فتنه‌ای به وجود آورد.^۱

اما آن هفت ویژگی که مایه برتری اهل بیت علیهم السلام بر دیگران شده است، به فرموده امام سجاد علیه السلام عبارت‌اند از اینکه: «[خداوند] پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیر مؤمنان علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و رسولش (حمزه)، دو سبط این امت (حسن و حسین علیهم السلام) و مهدی که گشوده دجال است را از ما قرار داد.»^۲

امام سجاد علیه السلام، با این جملات، به بنی‌امیه و مردم فهماند که همه خوبی‌ها از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان می‌باشد؛ مثلاً جعفر طیار که در راه اسلام به شهادت رسید، از اهل بیت است و حال آنکه بنی‌امیه تا آخرین نفس بر ضد اسلام پیکار کردند؛ چنانکه ابوسفیان در باره اسلام و حکومت گفت: «حکومت، ملک است؛ بهشت و جهنم، دروغ است. نگذارید این توپ (حکومت)، از میان شما خارج شود؛ بلکه به یکدیگر پاس دهید و آن را موروثی کنید.»^۳

آنگاه امام علیه السلام در ادامه فرمود:

هر کس مرا شناخت که شناخت، و کسی که مرا نشناخت، خود را معرفی می‌کنم. «أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا...؛ ای مردم! من، فرزند مکه و منایم. من، فرزند زمزم و صفایم. من، فرزند کسی (پیامبری) هستم که حجر الاسود را با ردای خویش حمل کرد و در جای خود نصب نمود. من،

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۵۰؛ گفتنی است که فراز «مِنَّا الْمَهْدِي...»، در مقتل خوارزمی نیامده است.

۳. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، قم: انتشارات صدرا، ج ۳، ص ۴۵ - ۴۶.

فرزند بهترین طواف‌کنندگان و سعی‌کنندگانم. من، فرزند بهترین حج‌گزاران و تلبیه‌گویانم. من، فرزند کسی‌ام که بر براق نشست. من، فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سفر کرد. من، فرزند کسی‌ام که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیک‌ترین جایگاه در نزد حق تعالی راه یافت. من، فرزند کسی‌ام که با فرشتگان آسمان نماز گزارد. من، فرزند پیامبری‌ام که پروردگار بزرگ به او وحی کرد. من، فرزند محمد مصطفایم.»

امام سجاد علیه السلام به خدمات و فضایل و مناقب مهمی از جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند. دلیل این امر، آشنایی بیشتر مردم با رسول خدا است. او پیامبر صلی الله علیه و آله را به منزله تبلور مکه، منا، زمزم و صفا می‌داند. سپس حضرت به یکی از کارهای مهم پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رسالتش اشاره می‌کند که آن، نصب حجر الاسود است.

در دوران جوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله سیلی در مکه آمد و خانه کعبه خراب شد. قریش تصمیم گرفت که خانه کعبه را بازسازی کند. برای این کار، بنا شد سنگ‌های مورد نیاز را بیاورند که هر قبیله‌ای بخشی از سنگ‌ها را آوردند. وقتی خواستند حجر الاسود را سر جایش بگذارند، با یکدیگر نزاع کردند و این جریان، نزدیک بود به جنگ میان آنان کشیده شود. یکی از بزرگان آنان پیشنهاد کرد: نخستین کسی که وارد مسجد الحرام شود، بین ما حکم کند و او هر چه نظر داد، همگی پیروی نماییم. لحظاتی بعد، رسول خدا که قریش او را «امین» نامیده بودند، وارد مسجد الحرام شد.^۱ بالأخره، همگی به آنچه حضرت حکم نمود، رضایت داده و خوشحال شدند. رسول خدا حجر الاسود را در عباي خود قرار داد و از هر طایفه نماینده‌ای، کناره عبا را گرفتند و چون کنار دیوار کعبه رسیدند، حضرت حجر الاسود را در جای خود قرار داد و این گونه، با تدبیر خود از جنگ و نزاع بین قبیله‌های قریش جلوگیری نمود. عبارت: «أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ»^۲ در خطبه امام سجاد علیه السلام، اشاره به همین مطلب است.

علی بن حسین علیه السلام سپس به موضوع مهم معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رسیدن حضرت به مقامات عالیه قرب الهی اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که در مکه بود، یک شب از

۱. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بیروت: دار صادر، جزء ۴، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۲. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن ایوب حمیری، سیره النبی، تحقیق محی الدین عبدالمجید، بی‌نا، ج ۱، ص

۱۹۷؛ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، لبنان: دار القلم، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۸۰.

مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت و از آنجا به آسمانها صعود نمود و همان شب به مکه بازگشت. مطابق آیات دو سوره از قرآن، یعنی اسرا و نجم، حضرت در این عروج آسمانی، به مقام «قاب قوسین أو أدنی» رسید.^۱

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «شبی که به آسمان رفتم، بر درب بهشت نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد فرستاده خدا، علی محبوب خدا، حسن و حسین برگزیده خدا، و فاطمه انتخاب شده خدا است.»^۲

۲. معرفی علی علیه السلام

«أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى... أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيِّئَاتِهِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ أَهْلَ جُرَيْئٍ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ... وَ قَاتَلَ الْمَارِقِينَ وَ النَّكَثِينَ وَ الْفَاسِطِينَ... وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلَ السَّابِقِينَ...؛ من، فرزند علی مرتضایم... من، پسر آن کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا ﷺ با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد... و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید... من، پسر اولین کسی هستم از مؤمنان که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت. من، پسر اول سبقت گیرنده‌ای در ایمانم...»

امام سجاد علیه السلام بعد از ذکر برخی مناقب پیامبر ﷺ، فضایل و خدمات بی بدیل جد بزرگوارش علی علیه السلام را یادآور می شود و در اینجا به تفصیل سخن می گوید؛ زیرا فضای حاکم بر جامعه آن روز، چنان مسموم بود که ضرورت داشت خدمات و فضیلت‌های علی علیه السلام مطرح گردد.

اصولاً در دوران حکومت معاویه، بنی امیه و بنی مروان، حاکمان تلاش‌شان این بود که مردم با بغض و کینه علی علیه السلام و خاندان وی، پرورش یابند. علامه امینی رحمته الله گوید: «لعن و ناسزاگویی [به علی علیه السلام]، سنت جاریه‌ای شد و در روزگار امویان، پانصد هزار منبر برپا شد که بر همه آنها امیر مؤمنان علیه السلام را لعن می کردند و آن را به عنوان عقیده‌ای راسخ، فریضه‌ای ثابت یا سنتی قابل پیروی، به حساب می آوردند و با ذوق و شوق کامل، نسبت به آن رغبت می ورزیدند.»^۳

۱. سوره نجم، آیه ۹: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛ تا آنکه فاصله او، به اندازه دو کمان یا کمتر شد.»

۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العربی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ رحمانی همدانی، احمد، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ترجمه حسین استاد ولی، تهران: انتشارات منیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ش، ص ۹۳۶.

از جمله، شخص معاویه نسبت به این کار بسیار اصرار می‌ورزید. نقل شده است که گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: ای امیر مؤمنان! تو به آرزویت رسیده‌ای. چه بهتر که دیگر دست از لعن این مرد برداری. معاویه گفت: نه، به خدا سوگند! دست بر ندارم تا بر این کار کودکان بزرگ شوند و بزرگان پیر گردند و هیچ گوینده‌ای فضیلتی را از او یاد نکند.^۱

بنی‌امیه خوب می‌دانستند که اگر مردم به فضایل و جایگاه علی علیه السلام آگاهی پیدا کنند، هرگز به حکومت آنان رضایت نخواهند داد. از این رو، سعی می‌کردند حضرت را نزد مردم منفور و بد جلوه دهند. عمر بن عبدالعزیز که از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هجری حکومت جهان اسلام را عهده‌دار شد، این سنت ناپسند را از بین برد. وی در باره علت کار خود، به چند دلیل اشاره می‌کند؛ از جمله می‌گوید: هنگامی که پدرم امیر مدینه بود و در روز جمعه خطبه می‌خواند، من هم شرکت می‌کردم و می‌دیدم که پدرم با زبان فصیح و رسا خطبه می‌خواند؛ ولی همین که به لعن علی علیه السلام می‌رسد، زبانش بند می‌آید و به لکنت می‌افتد؛ به قدری که تنها خدا می‌داند و من از این امر تعجب می‌کردم. روزی به او گفتم: پدر جان! تو سخنورترین مردم هستی. پس چه می‌شود که روز اجتماع مردم، شیواترین خطبه را می‌خوانی؛ ولی چون به لعن این مرد می‌رسی، زبانت بند می‌آید؟ گفت: فرزندانم! این مردم شام و جاهای دیگر را که پای منبر ما می‌بینی، اگر آنچه را که پدرت از فضیلت این مرد می‌داند، می‌دانستند، هیچ کدام از اینها پیرو ما نمی‌شدند. این سخن و سخنی را که معلمم در کودکی به من آموخته بود، به خاطر داشتم و همان جا با خدا عهد کردم که اگر حکومت به من برسد، این بدعت را تغییر دهم و چون خداوند بر من منت نهاد و به خلافت رسیدم، آن را از بین بردم و به جای لعن، این آیه را قرار دادم: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲ آنگاه این دستور را به تمام شهرها نوشتم.^۳

امام سجاد علیه السلام فضایی را برای علی علیه السلام ذکر می‌کند که در ذیل، برخی از آنها را توضیح می‌دهیم.

۱. رحمانی همدانی، احمد، امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، پیشین، ص ۹۳۷.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ش، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابولفضل، قم: مکتبه آیت‌الله نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۸.

۱. بَايَعُ الْبَيْعَتَيْنِ: یعنی علی علیه السلام دو بیعت کرد. امام مجتبی علیه السلام در بحث با معاویه می‌فرماید: او (علی علیه السلام) دو بیعت کرد که تو در اولی، کافر بودی (یعنی بیعت رضوان در سال ششم هجری در صلح حدیبیه که معاویه در آن وقت کافر بود). بیعت دوم، بعد از فتح مکه است که گرچه معاویه در آن شرکت کرد، ولی نسبت به آن، ناکث و بیعت‌شکن بود.^۱

۲. هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ: یعنی امام علی علیه السلام دو هجرت کرد؛ یکی از آنها، هجرت از مکه به مدینه است؛ ولی اینکه هجرت دیگر کدام است، دقیقاً روشن نیست. برخی گفته‌اند: هجرت اول، هجرت از مکه به شعب ابی‌طالب است که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بنی‌هاشم مدت سه سال در آنجا در محاصره قریش قرار گرفت و هجرت دوم، هجرت از مکه به مدینه است.^۲

۳. مبارزه با دو شمشیر: علامه مجلسی رحمته الله در توضیح جنگیدن امام علی علیه السلام با دو شمشیر می‌فرماید: در این باره چند احتمال وجود دارد: یکی اینکه حضرت در بعضی از جنگ‌ها توأمان به وسیله دو شمشیر می‌جنگید. دوم آنکه بعد از شمشیر اول، شمشیر دیگری می‌گرفت و می‌جنگید؛ مانند جنگ احد که بعد از شکسته شدن شمشیرش، پیامبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار را به ایشان داد.

امام علی علیه السلام خود به این موضوع اشاره نموده و می‌فرماید: «من، کسی هستم که دو هجرت کردم و دو بار بیعت نمودم. من، صاحب بدر و حنین هستم و با دو شمشیر جنگیدم.»^۳

۴. جهاد با ناکثین، قاسطین و مارقین: امام علی علیه السلام در طول حکومت خود، با سه گروه جنگ کرد. آن حضرت مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که در دوران حکومت خویش با سه گروه: ناکثین، قاسطین و مارقین، برخورد و جنگ خواهد کرد.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۷۴. «وَبَايَعُ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا بَيْعَةَ الرُّضْوَانِ وَبَيْعَةَ الْفَتْحِ وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْأَوْلَى كَافِرٌ وَبِالْآخِرَى نَاكِثٌ.»

۲. الحائری، جعفرعباس، بلاغة الحسین علیه السلام، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۳ش، ص ۹۸، باورقی.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۳۹، ص ۳۴۱. «أَنَا الَّذِي هَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعْتُ الْبَيْعَتَيْنِ أَنَا صَاحِبُ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ أَنَا الضَّارِبُ بِالسَّيْفَيْنِ...»

به طور کلی، در این باره بیش از ده حدیث در کتاب‌های اهل سنت نقل شده که علی علیه السلام فرمود: به سه جنگ مأمور شده‌ام: «ناکثین، قاسطین و مارقین»^۱ ناکثین، اهل جمل‌اند که به رهبری طلحه و زبیر و عایشه، اولین جنگ را علیه حضرت به راه انداختند. قاسطین، اهل شام‌اند که به رهبری معاویه و عمرو عاص، دومین جنگ را بر ضد حضرت به وجود آوردند و مارقین، اهل نهروان‌اند که گروهی از سپاهیان زاهد و ظاهراندیش بودند و جنگ نهروان یا خوارج را پدید آوردند.

ام سلمه، از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: ناکثین کیان‌اند؟ حضرت می‌فرماید: کسانی که در مدینه بیعت کردند و در بصره آن را شکستند. بعد می‌پرسد: قاسطین چه کسانی‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: معاویه و یاران او از اهل شام.

سپس می‌پرسد: مارقین کیان‌اند؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: اهل نهروان.^۲

یکی از فضایل امام علی علیه السلام، سبقت گرفتن ایشان در اسلام آوردن است. بر اساس برخی گزارش‌ها، آن حضرت - از بین مردان - اولین کسی است که اسلام آورد.^۳ (وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلَ السَّابِقِينَ.)

بدین سان، امام سجاد علیه السلام با بیانی زیبا، تبلیغات چندین ساله بنی‌امیه را بر ضد علی علیه السلام خنثا کرد؛ چه اینکه در منطقه شام برخی مردم بعد از نماز جمعه، امام علی علیه السلام را لعن می‌کردند و به‌ویژه قشر جوان از جایگاه آن امام همام اطلاعی نداشتند؛ اما امام سجاد علیه السلام با سخنان آتشین خود، علی علیه السلام را معرفی کرد تا مردم بیندیشند که آیا این علی با آن علی که بنی‌امیه معرفی کرده بود، قابل قیاس است!

۳. معرفی حضرت حمزه علیه السلام

«وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ...؛ شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)،... از ما است.» حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، دو سال بزرگ‌تر از آن حضرت بود.^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله در باره او می‌فرماید: در روز قیامت، حمزه، فرزند عبدالمطلب و نیز آن که در برابر مرد ستمگری

۱. فیروزآبادی، سید مرتضی، فضایل الخمسة من الصحاح الستة، تهران: اسلامیه، ج ۲، ص ۳۶۳: «أَمْرٌ يُقْتَالُ ثَلَاثَةً، النَّكَثِيْنَ وَ الْقَاسِطِيْنَ وَ الْمَارِقِيْنَ.»

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ص ۲۰۴.

۳. ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۵۷.

۴. ابن عبدالبر القرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت: دار الكتاب العلمیه، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۲۴.

بایستند و او را مورد امر و نهی قرار دهد، همراه سید الشهداء هستند.^۱ همچنین حضرت آنگاه که کنار جنازه حمزه آمد، به وی خطاب کرد: ای عموی رسول خدا، شیر خدا و شیر رسول خدا.^۲

حمزه، اولین پرچم‌دار اسلام بود؛ رسول خدا ﷺ پرچم سفیدی به حمزه داد و با سی نفر، وی را به سوی کاروان قریش اعزام نمود.^۳ وی در یاری پیامبر اسلام ﷺ و حمایت از دین، نهایت تلاش خود را انجام داد و در جنگ بدر، شماری از بزرگان قریش و دشمنان اسلام را به هلاکت رساند^۴ و در جنگ احد، به شهادت رسید.

۴. معرفی جعفر طیار رضی الله عنه

«وَمِنَّا الطَّيَّارُ...؛ جعفر طیار، از ما است.»

جعفر، از شخصیت‌های برجسته اسلام است. او الگوی ایمان، عمل، اخلاص، جهاد و شهادت به حساب می‌آید و جزء اولین کسانی بود که اسلام آورد.^۵ در سال چهارم یا پنجم بعثت، به جهت فشار بسیاری که بر مسلمانان وارد شد، پیامبر ﷺ دستور داد که عده‌ای به سرپرستی جعفر به حبشه بروند. وی در حبشه در معرفی اسلام و دفاع از مسلمانان نقش مهمی داشت. جعفر، در سال هفتم هجری از حبشه به مدینه آمد و پیامبر ﷺ از آمدن جعفر، بسیار خوشحال شد. جعفر، در سال هشتم هجری، در جنگ با رومیان در روستای موته به شهادت رسید.^۶ در این نبرد، هر دو دست جعفر قطع شد؛ ولی نگذاشت پرچم اسلام، روی زمین بیفتد. پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: خداوند به جعفر به جای دست‌هایش، دو بال از یاقوت می‌دهد و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می‌خواهد، پرواز می‌کند. به همین جهت، او را «جعفر طیار» می‌گویند.^۷

۱. امین، سید محسن، اعیان شیعیه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۲۴۴؛ ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۶۷.

۲. همان.

۳. القرطبی، الاستیعاب، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۴.

۴. امین، سید محسن، اعیان الشیعیه، پیشین، ص ۲۴۵.

۵. رک: ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱؛ امین، سید محسن، اعیان الشیعیه، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۹.

۶. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۱-۶۲؛ واقدی، محمد بن عمر، مغازی، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۵۵-۷۶۰.

۷. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، پیشین، ص ۷۶۲.

۵. معرفی فاطمه زهرا علیها السلام

«أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ أَنَا ابْنُ الطَّهْرِ ابْتُوُلُ أَنَا ابْنُ بَضْعَةِ الرَّسُولِ؛ مَنْ، فرزند فاطمه زهرا سید زنانم. من، فرزند طاهره بتولم. من، فرزند پاره تن رسولم.»

در خصوص مقام و عظمت بی بدیل حضرت زهرا علیها السلام به چند مطلب اشاره می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله در باره او می فرماید: «وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛ فاطمه، سرآمد بانوان جهان از آغاز تا انتها است.»^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت شش ماه هنگامی که برای خواندن نماز صبح در مسجد از کنار خانه فاطمه علیها السلام عبور می کرد، می فرمود: «وقت نماز است، ای اهل بیت محمد!» آنگاه آیه ۳۳ سوره احزاب را تلاوت می کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.»^۲

وقتی از عایشه سؤال شد که محبوب ترین افراد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی است، پاسخ داد: «فاطمه.»^۳ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «[ای فاطمه!] همانا خداوند به جهت خشم تو، خشمگین و به جهت خشنودی تو، خشنود می گردد.»^۴ گویند که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی آن حضرت را خندان مشاهده نکرد.^۵

به جز حدیث اول، بقیه روایات از اهل سنت است. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرمود: «من در حال جنگم، با کسی که با شما در حال جنگ است و در حال صلح و سازش، با کسی که با شما در حال صلح و سازش باشد.»^۶

۶. معرفی امام حسن علیه السلام

«وَمِنَّا سَيْطَانٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ..؛ وَ دُو سَبْطِ اِيْنِ اِمْتِ [امام حسن و حسین علیهم السلام]، اَز مَا اِسْتِ»

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، قم: انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، ص ۱۰۷.

۲. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۷، ص ۲۱۸.

۳. همان، ص ۲۱۹.

۴. همان، ص ۲۱۹: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.»

۵. همان، ص ۲۲۱.

۶. همان، ص ۲۲۰: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سَلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ.»

حسن بن علی علیه السلام در سال سوم هجری متولد شد.^۱ هشت سال با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سی سال با پدرش علی علیه السلام بود و در سال چهارم هجری به امامت و خلافت رسید. آن حضرت در سن چهل و هشت سالگی به خلافت رسید و مدت خلافتش، ده سال بود.^۲

او از نظر جسمی، شبیه‌ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۳ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او و برادرش امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «... خدایا! من این دو را دوست دارم. پس تو هم آنان را دوست مدار و هر کس را که این دو را دوست می‌دارد نیز دوست مدار.»^۴ امام حسن علیه السلام چندین بار اموال خویش را در راه خدا انفاق کرد.^۵ در نهایت، او توسط همسرش جعده، دختر اشعث، با سم به شهادت رسید.^۶ پس از درگذشت آن حضرت، زنان بنی‌هاشم یک ماه را برایش عزاداری و نوحه‌خوانی کردند.^۷

۷. معرفی امام حسین علیه السلام

همگی اتفاق نظر دارند که امام حسن و امام حسین علیه السلام دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و در این موضوع، هیچ شبهه‌ای نیست؛ چنانکه امام سجاد علیه السلام نیز در خطبه خود آن را ذکر نمود.^۸

پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فرزند علی علیه السلام فرمود: «حسین، از من است و من هم از حسین می‌باشم. خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد.»^۹

-
۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۵؛ ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۲، ص ۱۴.
 ۲. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ص ۱۵.
 ۳. همان، ص ۵: «كَانَ الْحَسَنُ أُشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلْقًا.»
 ۴. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۲، ص ۱۶: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأُحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُمَا.»
 ۵. همان، ص ۱۸.
 ۶. همان، ص ۲۰.
 ۷. همان، ص ۲۱.
 ۸. سبط، به معنای فرزند فرزند است؛ ولی بیشتر در مورد فرزند دختر گفته می‌شود. (ر.ک: المنجد، ذیل کلمه «سبط»)
 ۹. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۲، ص ۲۶: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا.»

همچنین در باره آن حضرت و برادرش می‌فرماید: «کسی که آن دو را دوست بدارد، من او را دوست می‌دارم و هر کس که من او را دوست بدارم، خداوند او را دوست می‌دارد و هر کس محبوب خدا باشد، خداوند او را به بهشت می‌برد. هر کس آن دو را دشمن بدارد، من او را دشمن دارم و آن کس که من او را دشمن بدارم، خدا او را دشمن دارد. خداوند، چنین کسی را برای همیشه در آتش قرار دهد.»^۱

شداد بن عبدالله گوید: آنگاه که سر مقدس امام حسین علیه السلام را آوردند، فردی از اهل شام امام و پدرش را مورد لعن قرار داد. در این هنگام واثله بن اسقع برخاست و گفت: سوگند به خدا که همواره علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را دوست دارم. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی در خانه ام سلمه بود که حسن علیه السلام وارد شد. پیامبر او را روی زانوی راست خود قرار داده و بر او بوسه زد. سپس حسین علیه السلام آمد. او را روی زانوی چپ خویش قرار داد و بوسید. سپس فاطمه علیها السلام آمد. او را جلو خود قرار داد و بعد علی علیه السلام را فراخواند و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً»^۲

و- ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام

سپس امام سجاد علیه السلام به معرفی امام حسین علیه السلام و جنایت‌های بنی‌امیه پرداخت. ایشان در مقام بیان امامی که او را خارجی و آشوبگر معرفی کرده بودند، فرمود: «من، فرزند حسین، شهید کربلایم. من، فرزند آنم که در خون آغشته شد و پریان در عزای او گریستند. من، فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند!»^۳

امام سجاد علیه السلام واقعه سوزناک و دلخراش شهادت امام حسین علیه السلام و چگونگی اسارت اهل بیت علیهم السلام را به گونه‌ای بیان کرد که صدای مردم به ناله و ضجه بلند شد و سخت تحت تأثیر خطبه امام علیه السلام قرار گرفتند. در این میان، یزید و مأموران او بهت‌زده بر جای مانده بودند و مردم همچنان با صدای بلند می‌گریستند. برای لحظاتی، آفتاب حقیقت

۱. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۲۷-۲۸.

۲. ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۲۷.

۳. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم: انتشارات بصیرتی، ص ۴۵۱.

تابیده بود و مردم، عمق تاریکی جان خود و جامعه خویش و ستم بنی‌امیه را دریافته بودند. یزید سراسیمه دستور داد که مؤذن اذان بگوید و سخنان امام علیه السلام را قطع کند.^۱ دکتر آیتی می‌نویسد: «امام چهارم علیه السلام پا بر منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دل‌ها از جا کنده شد و اشک‌ها فرو ریخت و شیون از میان مردم برخاست. فرزند امام حسین علیه السلام ضمن خطابه خویش، جای اهل بیت را در حوزه اسلامی نشان داد و پرده از روی چهره تابناک فضایل و مناقب آن برداشت.»^۲

ز- تأثیر خطبه امام سجاده علیه السلام

بعد از خطبه حضرت سجاده علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام و آشنایی مردم با اهل بیت علیهم السلام، مدتی نگذشت که به یزید خبر رسید: مردم به او ناسزا می‌گویند، با او دشمنی می‌ورزند و لعنش می‌کنند. وقتی یزید از این اخبار اطلاع یافت، گفت: «ای کاش نسبت به حسین، تحمل می‌کردم و به نظراتش توجه می‌نمودم و به خاطر رسول خدا و رعایت حق خویشاوندی با حسین، او را به خانه‌ام می‌آوردم؛ هرچند این عمل، فرمان‌روایی و حکومت مرا سست و متزلزل می‌کرد. خدا ابن مرجانه را لعنت کند! او حسین را در تنگنا قرار داد، به پیشنهادات او توجه نکرد و او را به شهادت رساند و با این عمل، کینه و دشمنی نسبت به من را در دل مردم کاشت؛ به گونه‌ای که خوب و بد مرا دشمن می‌دارند و کشتن حسین را کاری (گناهی) بزرگ می‌شمارند. مرا چه کار با ابن مرجانه! خدا او را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد.»^۳

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، پیشین، ج ۲، ص ۸

۲. آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، مقدمه علی اکبر غفاری، تهران: کتاب‌فروشی صدوق، ۱۳۴۷ق، ص ۲۳۲.

۳. نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب، قاهره: وزارة الثقافة، ۱۹۷۵م، ج ۲۰، ص ۴۷۱ و ۴۷۲. یزید، خود، این جنایت بزرگ را انجام داد و چون این کار پیامدهای ناخوشایندی در پی داشت، آن را به عبیدالله بن زیاد نسبت داد.

رفتارهای اجتماعی امام رضا علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی*

اشاره

انسان، موجودی اجتماعی بوده و در زندگی خویش ناگزیر از ارتباط و تعامل با دیگران است؛ چنانکه رشد و تأمین سعادت آدمی، در گرو توسعه همه‌جانبه جامعه بوده، تعالی جامعه نیز در گرو رفتارهای اجتماعی افرادی است که در آن زندگی می‌کنند.

جوامع مختلف، متناسب با مبانی فرهنگی و ارزشی خویش، اهداف مختلفی را برای سعادت فردی و اجتماعی انسان در نظر می‌گیرند و همین امر، موجب شده است که این جوامع، گونه متفاوتی از رفتار اجتماعی را برای انسان‌ها توصیه کرده و در نتیجه، سبک‌های گوناگونی از زندگی اجتماعی شکل بگیرد.

مطابق آموزه‌های غربی، سبک زندگی مادی غرب و رفتارهای اجتماعی شهروندان آن، در سایه اموری چون: تأمین رفاه و آسایش، کسب لذت، تکاثر اموال و سلطه بر دیگران معنا می‌یابد؛ اما دین اسلام، با عنایت به آموزه‌هایی که در کتاب و سیره اهل بیت علیهم السلام ارائه شده است، گونه‌ای متمایز از رفتارهای افراد را در عرصه اجتماع سفارش نموده است.

گرچه فهم مبانی، مؤلفه‌ها و راهکارهای رفتاری در این سبک زندگی اجتماعی را می‌توان در آموزه‌های قرآنی و روایی جست‌وجو کرد، اما از آنجا که این بخش از سبک زندگی عمدتاً در سایه رفتارهای انسانی جلوه‌گر می‌شود، فهم و دستیابی به این گونه از سبک زندگی، به دنبال بازخوانی جنبه‌های زندگی برخی الگوهای رفتاری، آسان‌تر و عملی‌تر خواهد بود.

الگوهای متعددی به عنوان شاخص رفتارهای مطلوب اجتماعی در مکتب اسلام وجود دارند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به سیره انسان‌ساز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

اشاره کرد که با توجه به معصوم بودن ایشان، رفتارهای بی‌نظیر اخلاقی و انسانی از آن بزرگواران به یادگار مانده و تاسی به آنها به سلامت ظاهری و معنوی جامعه می‌انجامد. البته هم‌جهت بودن رفتارهای اهل بیت علیهم‌السلام، منافاتی با این نکته ندارد که بعضی از پیشوایان دین اسلام در شرایط خاص، رفتاری متفاوت با برخی دیگر از امامان انجام داده‌اند.

از جمله امامانی که رفتارهای ایشان، الگویی مناسب در سبک زندگی اجتماعی به شمار می‌رود، امام رضا علیه‌السلام است که از نظر حضور در عرصه‌های مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی، جلوه‌های فراوانی از رفتارهای ایشان، ثبت شده است.

این نوشتار درصدد است تا ضمن بازخوانی برخی رفتارهای امام رضا علیه‌السلام، سبک و روشی خاص از زندگی اجتماعی را به منظور پیروی شیعیان در زندگی‌شان ارائه نماید.

مبانی رفتارهای اجتماعی

دین اسلام، بیشتر از اینکه دارای آموزه‌های فردی و اخلاقی باشد، ارائه‌دهنده آموزه‌های اجتماعی و سیاسی است و معمولاً اهداف این آیین کامل الهی، از بستر اجتماع گذر می‌کند. بر این اساس، بسیاری از مبانی دین اسلام ضمن تأکید بر حضور مؤثر در جامعه، بر رویکرد و راهکارهای خاصی عنایت دارد که به رفتارهای مطلوب در جامعه می‌انجامد. در اینجا با توجه به سیره امام رضا علیه‌السلام به شماری از این مبانی می‌پردازیم.

۱. رعایت کرامت انسانی

ارج نهادن به حقوق انسانی، از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و عالمان در فرهنگ‌های مختلف بوده است. از این رو، امروزه همگی بر اصل عدم تبعیض و برابری انسان‌ها توافق دارند. البته جهان غرب که مدعی شعار حقوق بشر است، در سال‌های دور (قرون وسطی) مهد تبعیض میان افراد بشر بود و حال آنکه در همان زمان، آیات و روایات اسلامی، بر کرامت و حفظ جایگاه انسانی به دور از هر گونه تبعیض تأکید می‌نمود؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۱ ای مردم! ما همه شما را از مرد و زن

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

آفریدیم و آنگاه گروه‌های مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.»

بنابراین، در حالی که عالمان دینی غرب که با امام رضا علیه السلام، هم‌عصر بودند، به بهانه‌های واهی، تبعیض میان مردمان روا می‌داشتند، اما آن امام همام، بر این باور بود که انسان‌ها بندگان خدایند و منشأ کمال الهی ایشان، ارتباط با خداوند و دست‌یابی به فضیلت‌های انسانی است و ملاک برتری افراد بر یکدیگر، نه رنگ، نژاد، سرمایه و جایگاه اجتماعی، بلکه ارتباط با خداوند است.

اباصلت می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم می‌گویند: «شما مردمان را بندگان خود می‌شمارید!» امام علیه السلام ضمن اینکه این سخن را ادعا و اتهام برشمرد، فرمود: «اگر مردمان بردگان ما هستند، ما آنان را از چه کسی خریده‌ایم؟»^۱

اقتضای کرامت انسانی این است که مردم به دلیل بالا یا پایین بودن جایگاه اجتماعی‌شان، نباید از امتیاز خاصی بهره‌مند بوده یا بی‌بهره باشند. از این رو، هیچ‌گاه امام رضا علیه السلام به غلامان و بردگان خود بد نگفت؛ بلکه هنگامی که سفره انداخته می‌شد، همه غلامان و خادمان، حتی دربان و میرآخور را به سفره غذا می‌نشانید.^۲

از عبدالله بن صلت نقل شده که: «من در سفر امام رضا علیه السلام به خراسان، در خدمت ایشان بودم. دستور فرمود که سفره غذا را پهن کنند. در کنار سفره ایشان، تمام غلامان آن حضرت از سیاهان و غیر آنها گرد آمدند. من به آن جناب عرض کردم: فدایت شوم. کاش برای اینها سفره جداگانه‌ای انداخته می‌شد. امام علیه السلام فرمودند: پروردگار ما، یکی است و پدر و مادر ما هم یکی، و پاداش همه بر اساس کردار است.»^۳

«هرگز اتفاق نیفتاد که امام رضا علیه السلام در سخن گفتن به کسی جفا کند. هر که با او گفت‌وگو می‌کرد، کلامش را قطع نمی‌کرد و فرصت می‌داد تا آخرین سخن خود را بگوید. اگر کسی حاجتی نزد او می‌آورد، در صورت امکان ابداً او را مأیوس نمی‌کرد. ندیدم در حضور کسی پایش را دراز کند و تکیه بزند. سراغ ندارم که به غلامانش ناسزا

۱. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۳۰.

بگوید. ندیدم آب دهان را به زمین بیندازد و با صدا و قهقهه بخندد؛ بلکه تنها تبسم می‌کرد.^۱

با عنایت به اینکه مطابق سیره امام رضا علیه السلام انسان‌ها از نظر حقوق جامعه و رعایت شرف انسانی، نسبت به هم برتری ندارند، ایشان مراعات کرامت انسانی نسبت به پیروان ادیان و فرقی مختلف را نیز مد نظر قرار داده و رفتار آن حضرت با آنان، عادلانه، عاقلانه و مبتنی بر انصاف، انسانیت و مهرورزی بود؛ برای مثال، یاسر، خدمت‌گزار امام علیه السلام می‌گوید: «از نیشابور نامه‌ای به این مضمون به مأمون رسید که مردی زرتشتی، هنگام مرگ وصیت کرده تا ثروت فراوانی را که از او باقی مانده، میان فقرا و بینوایان تقسیم کنند. قاضی نیشابور، آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است. امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤال مأمون در این خصوص فرمود: زرتشتیان برای بینوایان مسلمان وصیت نمی‌کنند. نامه‌ای به قاضی نیشابور بنویس تا همان مقدار از مالیات مسلمانان بردارد و به بینوایان زرتشتی بدهد.»^۲

۲. اخلاق و مهرورزی

از امور اساسی که می‌تواند مبنای همه رفتارهای اجتماعی مطلوب محسوب شود، مهرورزی و مراعات اخلاق با مردمان است. از این رو، دین اسلام، این رفتار را سرلوحه دستورات خویش قرار داده و افراد را به آن دعوت کرده است؛ بلکه برترین رهبران دینی اسلام، بیشترین مهرورزی‌ها را در جامعه نسبت به مردم انجام داده‌اند؛ به گونه‌ای که خداوند پیامبر خویش را بدین صورت خطاب می‌نماید که: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَلْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۳ اگر تو خشن و دل‌سخت بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند.»

امام رضا علیه السلام نیز در اخلاق همچون جدّ بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. مرحوم آیه الله اصفهانی در این باره سروده است:

۱. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۷، ص ۱۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

«يُمَثِّلُ النَّبِيَّ فِي أَخْلَاقِهِ، فَإِنَّهُ النَّابِتُ مِنْ أَعْرَاقِهِ»^۱ در اخلاق او، پیامبر صلی الله علیه و آله جلوه گر می شود؛ چرا که او برخاسته از ریشه های نبوی است.

از همین رو، ایشان با مردم ارتباطی نزدیک برقرار کرده و با آنها انس می گرفتند و منزل آن حضرت، معمولاً محل رفت و آمد مردم بود و اقشار مختلف با ایشان هم سخن می شدند. بر اساس شهادت تاریخ، امام رضا علیه السلام هیچ گاه کسی را به دیده تحقیر مورد خطاب قرار نداده و محبت خود را از اطرافیان دریغ نمی داشتند. چهره گشاده و متانت و مهربانی که از ایشان فراوان دیده می شد، سبب شده بود که مردم بدون مشکل و واسطه، آن امام علیه السلام را ملجأ خویش دانسته و مشکلات خود را با ایشان در میان می گذاشتند.^۲

ایشان محبت و اظهار دوستی نسبت به مردم را نیمی از عقل معرفی کرده،^۳ در برخی ادعیه ای که از حضرتش رسیده، خواهان بخشش، رحمت و خیرخواهی برای مردم بوده است؛ از جمله، ایشان چنین دعا فرموده اند:

«ای خدای کریم، از تمام مردان و زنان مؤمن که از مشرق تا مغرب زمین به سر می برند، درگذر و آنان را بیمارز.»^۴

اهمیت رأفت و مهربانی با مردم و عشق و محبت نسبت به ایشان، به گونه ای است که در زیارت نامه آن حضرت نیز مورد اشاره قرار گرفته است؛ آنجا که می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ؛^۵ سلام و درود بر پیشوای با رأفت و مهربان.»

امام رضا علیه السلام و رفتارهای اجتماعی

رفتارهای اجتماعی، در گستره اجتماع ظهور و بروز می یابند و از این جهت، در برابر رفتارهای فردی قرار می گیرند؛ اما با عنایت به اینکه انسان ها دارای ویژگی های متفاوتی

۱. اصفهانی، محمدحسین، دیوان الأنوار القدسیة، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۹۹.

۲. قائمی، علی، در مکتب عالم آل محمد؛ علی بن موسی الرضا علیه السلام، تهران: امیری، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۱.

۳. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، ص ۴۴۳.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۹، ص ۱۱۷: «يَا كَرِيمُ اغْفِرْ لِمَنْ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.»

۵. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، پیشین، زیارت امام رضا علیه السلام.

بوده و جایگاه هر فرد در جامعه، مقتضی گونه مختلفی از رفتار اجتماعی است، با در نظر داشتن رفتار امام رضا علیه‌السلام از این لحاظ، می‌توان درکی بهتر از رفتارهای آن حضرت به دست آورد و الگویی مناسب برای افراد در این جایگاه‌ها ارائه کرد.

الف- رفتار در جایگاه عالم

اگرچه عالمان همواره شخصیت‌های فرهیخته‌ای بوده و به جهت نوع دانش و جایگاه‌شان، مورد قبول جامعه هستند، اما رویکرد عالمان در مقام فراگیری یا انتقال دانش، باید واجد الگویی باشد که در نهایت موجب شود، فضای رفتارهای آنان، از هر گونه درگیری و خللی به دور بوده و به اخلاق و خرد مزین باشد.

از این رو، رفتار امام رضا علیه‌السلام که به دلیل انبوه دانش و مناظراتش با اهالی ادیان و مذاهب دیگر، به «عالم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» معروف شده است، بسیار در خور توجه است. امام رضا علیه‌السلام وقتی در جایگاه مناظره و مواجهه علمی با اندیشمندان و رهبران فکری گروه‌ها، ادیان و مذاهب مختلف عصر خود قرار می‌گیرد، با کمال احترام به یکایک پرسش‌ها، شبهات و مسائل آنان پاسخ داده و علاوه بر اینکه از حیث علمی بر دانشمندان غلبه یافته‌اند، رفتاری اخلاق‌مدار در مباحثه علمی را نیز برای همه عالمان به یادگار گذارده‌اند که در ذیل، به برخی از این رفتارهای اخلاقی و منطقی می‌پردازیم:

۱. استقبال از نظر مخالف

زمانی که غرب در قرون وسطی، سیر انحطاطی را در عرصه علم و فرهنگ می‌پیمود و فلسفه اسکولاستیک کلیسا، سیطره مستبدانه خویش را بر سایر نظرات علمی حاکم کرده و دیدگاه علمی دیگر را بر نمی‌تابید، اندیشه اسلامی با راهبری امام رضا علیه‌السلام ضمن تبلیغ و ترویج دیدگاه اسلام اصیل، نه تنها در مواجهه با اندیشه‌های مخالف بر نمی‌آشت، بلکه با رویی گشاده و آغوشی باز، هر اشکال و شبهه‌ای را پاسخ داده و سلطه فرهنگی خود را نه در حذف رقیب، بلکه در رویارویی عالمانه با اندیشه‌های مخالف و پاسخ مناسب به آنان جست‌وجو می‌کرد. این رویکرد اسلامی که از سوی امام رضا علیه‌السلام پی‌گیری می‌شد، نتایج مطلوبی را دربرداشت که از آن میان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- تأکید بر تبادل اندیشه و رواج منطق آزادی فکر و بیان؛

- رویکرد تقابل با مکاتب فکری مخالف و اثبات حَقانیت اسلام در سایه شیوه‌ای منطقی، عقلی و علمی؛

- ارائه الگوی رفتاری مطلوب در خصوص تعامل با پیروان سایر ادیان و مذاهب.

۲. التزام به اخلاق گفت‌وگو

نوع بیان و ادبیات ارائه‌شده از سوی امام رضا علیه السلام در مناظرات با سران ادیان مختلف، نمایانگر شیوه‌ای از بحث است که مطابق آن، ایشان ضمن پرهیز از هر گونه خودرأیی و کوچک کردن طرف مقابل یا سخیف شمردن منطق وی، در فرایند اخلاق‌مداری و صبر و بردباری، به روشنگری در خصوص معارف الهی پرداخته و شخص مقابل را در پذیرش یا عدم پذیرش آن، آزاد می‌گذارد.^۱

رویکرد اخلاقی و مدل رفتاری در سیره حضرت امام رضا علیه السلام در برابر اندیشمندان را می‌توان در شعر منسوب به امام رضا علیه السلام مشاهده کرد که در پاسخ به درخواست مأمون انشاد کرده‌اند:

إِذَا كَانَ دُونِي مَنْ بَلِيَتْ بِجَهْلِهِ أَيَّتُ لِنَفْسِي أَنْ تُقَابِلَ بِالْجَهْلِ
وَإِنْ كَانَ مِثْلِي فِي مَحَلِّي مِنَ النَّهْيِ أَخَذْتُ بِحِلْمِي كَيْ أَجِلَّ عَنِ الْمِثْلِ
وَإِنْ كُنْتُ أَدْنَى مِنْهُ فِي الْفُضْلِ وَالْحِجْيِ عَرَفْتُ لَهُ حَقَّ التَّقَدُّمِ وَالْفُضْلِ^۲

«اگر گرفتار جهالت کسی شوم که شخصیتش پایین‌تر از من است، نفس خویش را باز می‌دارم از اینکه با نادانی او به مقابله برخیزد و اگر در خردمندی، مانند من و شأنش مطابق من باشد، با حلم و بردباری رفتار می‌کنم تا از مثل خود برتری جویم و از وی بالاتر باشم و اگر در فضیلت و خرد از او کمتر باشم، حق تقدم و فضل و برتری را به او می‌دهم و خودداری می‌نمایم.»

۳. مناظره با منطق مورد قبول حریف

بهترین شیوه مباحثه علمی، به گونه‌ای است که بتوان با طرف مقابل به سخنی که خودش باور دارد، استدلال کرد. از همین رو، امام رضا علیه السلام با توجه به این که اگر برای

۱. رک: صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۹۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۴.

غیر مسلمانان و پیروان دیگر ادیان، از قرآن استدلال شود، مورد پذیرش آنان قرار نخواهد گرفت، با آنان با منطق کتاب خودشان استدلال می‌کرد؛ زیرا طبیعتاً حجیت و حقانیت قرآن برای ایشان اثبات نشده است؛ چنانکه از کلام «جائلیق» مسیحی نیز استفاده می‌شود که وقتی مأمون از او برای مناظره با امام علیه السلام دعوت کرد، در جواب گفت:

«كَيْفَ أَحَاجُ رَجُلًا يَحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابِ أَنَا مُنْكَرُهُ؛ چگونه با کسی مناظره کنم که با کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم.»

امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمود: «يَا نَصْرَانِي فَإِنِ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَتَقْرَهُ بِهِ؟»^۱ یعنی من با انجیلی که به آن اقرار داری، مناظره می‌کنم.

این پیشنهاد و اعلام آمادگی امام رضا علیه السلام به گفت‌وگو با عالم مسیحی بر مبنای اعتقادی شخص مخاطب، ضمن اینکه نشان‌گر توان‌مندی علمی امام علیه السلام و تسلط ایشان بر آموزه‌های اعتقادی ادیان و مکاتب مختلف است، از شیوه‌ای خاص در گفت‌وگو با عالمان ادیان دیگر حکایت می‌کند که بر اساس آن، باید ضمن احترام به عقاید، مقدّسات و کتب آسمانی ایشان، با زبان، منطق و مکتب خودشان با آنها مواجه شده و آنان را قانع کرد.

«از این رو است که حضرت فرموده: من با اهل تورات به تورات‌شان، با اهل انجیل به انجیل‌شان، با موبدان به شیوه پارسی‌شان، با رومیان به روش خودشان و با اهل بحث و گفت‌وگو به زبان‌های خودشان استدلال کرده، همه را به تصدیق خود وامی‌دارم.»^۲

۴. مخاطب‌شناسی

مخاطب‌شناسی که از مهم‌ترین شاخص‌های الگوی رفتار ارتباطی به شمار می‌رود، موجب می‌شود انسان‌ها در تعامل با دیگران، میزان خرد آنها را سنجش کرده و به میزان عقول مخاطبان و درک صحیح از تفاوت استعداد و توان وجودی انسان‌ها، با آنان بحث نمایند؛ زیرا سزاوار است هنگام بحث با برخی افراد، استدلال دقیق به کار برد و در مقابل، در مباحثه با افرادی که از دانش کمتری برخوردار هستند، باید ضمن پرهیز از

۱. صدوق، محمد بن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق، باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع اهل‌الادیان، ص ۴۲۰.

۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۶.

ورود به مباحث پیچیده علمی و تخصصی، سطح بسیط و غیر عمیقی از مباحث را در پاسخ‌گویی به مشکلات فکری و عقیدتی آنان مورد توجه قرار داد. بر همین اساس، می‌توان در شیوه استدلالی امام علیه السلام، توجه به ظرفیت مخاطبان و در نظر گرفتن فضای فکری و فرهنگی آنها را مورد لحاظ قرار داد؛ برای نمونه، شخصی از ثنویه (دوگانه‌پرستان) خدمت حضرت رسید و بر یکتایی وجود خداوند دلیل خواست. ایشان با توجه به میزان فهم و قدرت شناخت وی، به پاسخی اقناعی اکتفا نموده و فرمود: «اینکه تو می‌گویی خداوند دو تا است، خود دلیل بر یکتایی است؛ زیرا تو «دومی» را نمی‌خوانی، مگر آنکه اولی را اثبات کنی. پس اولی، مورد اتفاق همگان بوده و دومی، محلّ اختلاف است.»^۱ همان‌طور که دیده می‌شود، آن حضرت در این استدلال به اثبات خدای واحد اکتفا نموده، خدای دوم را در مرحله شک و امی‌نهد و آن را نفی نمی‌کند. طبیعی است که این استدلال، صرفاً جنبه اقناعی داشته و این نیست، مگر همان «مخاطب‌شناسی» و رعایت ظرف فکری مخاطب.

ب- رفتار به عنوان مرئی

تربیت که فرایندی جهت کمک شخص مورد پرورش در راستای ایجاد تغییر تدریجی در ساحت‌های روحی و رفتاری به واسطه انسانی دیگر و به منظور دستیابی به کمال انسانی و اصلاح رفتارهای آدمی است، اصولاً از سوی افرادی صورت می‌پذیرد که دارای برجستگی‌های روحی بوده و دغدغه کمال و سعادت مردم را داشته باشند. مقتضای تربیت افراد، گاهی در قالب موعظه صورت می‌پذیرد؛ زیرا موعظه، بیانی است که نفس شنونده را نرم کرده و قلب او را به رقت می‌آورد. گاهی نیز موعظه در قالب رفتار صورت می‌پذیرد. البته سیره عملی و رفتار شخصی فرد مرئی، اثربخش‌تر و مؤثرتر از گفتار و توصیه‌زبانی او می‌باشد. از این رو، امام صادق علیه السلام، مرئیان جامعه را به دعوت عملی فراخوانده است:

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»^۲ مردم را با غیر زبان‌تان دعوت و تبلیغ کنید.

۱. صدوق، محمد بن علی، التوحید، پیشین، ص ۲۷۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷.

امام رضا علیه السلام مانند سایر اهل بیت علیهم السلام، تربیت و ارشاد مردم را سرلوحه رفتارهای خویش قرار می‌داد و روایات بسیاری در خصوص بازداشتن مردم از بدی‌ها و ضرورت رویکرد آنان به امور خیر از آن حضرت وجود دارد. از این رو، در زیارت آن حضرت چنین می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْهَادِي وَالْوَلِيُّ الْمُرْشِدُ؛^۱ گواهی می‌دهم که تو پیشوای هدایت‌کننده و ولی‌ارشادکننده هستی.»

گفتنی است که عمده‌ترین رویکرد تربیتی آن حضرت را باید در رفتار عملی‌شان مشاهده کرد. این رویکرد تربیتی، مشتمل بر رفتارهای متفاوتی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. رویکرد تربیتی - الگویی

این رویکرد، به معنای تربیت‌پذیری افراد بر اساس منطق الگوگیری از رفتار مرئی است و میزان مقبولیت وی، موجب تأثیرگذاری او در افرادی که به ایشان علاقه‌مند هستند، می‌شود. امام رضا علیه السلام که در میان مردم و با آنان می‌زیست، اسوه رفتار مطلوب در جامعه بود و از این رو، با رفتار خویش به مردم گونه مطلوب زندگی را می‌آموخت. «محمد بن ابی‌عباد می‌گوید: فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاس بود. لباس او [در خانه] درشت و خشن بود؛ اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می‌کرد، لباس‌های خوب و متعارف می‌پوشید و خود را می‌آراست.»^۲

۲. رویکرد تربیتی مبتنی بر امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، در قرآن و روایات، محور مباحث دینی قرار گرفته است. در برخی آیات، ایمان به خدا و انجام این دو فریضه، دلیل برتری امت اسلامی ذکر شده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؛^۳ شما، بهترین امت هستید که برای مردم به وجود آمدید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

۱. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، پیشین، زیارت امام رضا علیه السلام.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۹۰ق، ص ۳۲۸: «كَانَ جَلُوسَ الرَّضَا علیه السلام عَلَى حَصِيرٍ بِالصَّيْفِ وَعَلَى مِسْجٍ فِي الشَّتَاءِ وَ لُبْسُهُ الْعَلِيظَ مِنَ الثِّيَابِ حَتَّى إِذَا بَرَزَ لِلنَّاسِ تَزَيَّنَ لَهُمْ.»

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

نقل شده است که روزی امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان مختلف مناظره داشتند و سخنان بسیاری بین امام علیه السلام و حاضران ردّ و بدل شد؛ تا اینکه اذان ظهر فرارسید و امام با اعلام اینکه وقت نماز است، مناظره را قطع و دیگران را به نماز اول وقت فراخواندند. یکی از حاضران که عمران نام داشت، ضمن اظهار نارضایتی گفت: شاید اگر سخنان تان را ادامه دهید، مسلمان شوم. اما ایشان با تأکید بر انجام فریضه نماز اول وقت، انجام آن را در اولویت قرار دادند.^۱

طبیعی است که این رفتار، موجب فهم دیگران برای انجام فریضه نماز اول وقت شده و این رفتار امام علیه السلام، در ذهن مردم تأثیری دو چندان می گذاشت.

۳. برخورد مؤثر و سازنده

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: هنگامی که ولایت عهدی از سوی مأمون به امام رضا علیه السلام تفویض شد، یکی از دربانان مأمون وارد شد و گفت: گروهی که خود را شیعه امام علی علیه السلام می نامند، جلو خانه ایستاده و اجازه دیدار می خواهند. امام علیه السلام تا دو ماه متوالی به آنان اجازه دیدار نداد؛ تا اینکه آنان توسط دربان به حضرت پیغام دادند اگر شما را دیدار نکنیم، هنگام بازگشت به وطن نزد مردم سرافکننده خواهیم شد. امام علیه السلام گرچه به آنان اجازه دیدار داد، اما با آنها برخورد سردی نمود. وقتی آنان از دلیل این نوع برخورد حضرت سؤال کردند، امام علیه السلام رفتار آنها را سبب این قضیه اعلام کرده و فرمود: شما ادعا دارید که از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام هستید؛ در حالی که شما در بیشتر کارهای خویش با علی علیه السلام مخالفت نموده و در باره بیشتر واجبات و حقوق برادران دینی خود کوتاهی می نمایید. بدانید اگر ادعای شما توسط رفتار تان تأیید نشود، هلاک خواهید شد؛ هرچند این علاقه و محبت نسبت به علی علیه السلام، برای شما ارزنده است.

آنان در همان لحظه استغفار کردند و این عمل امام علیه السلام، درسی تربیتی برای بازگرداندن آنها به اصول و ارزش های اسلامی بود. سپس حضرت با عنایت به اینکه آنان شصت بار به در خانه امام آمده بودند، به دربان خود فرمود: اینک شصت بار نزد آنان برو و

۱. خسروی، موسی، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ترجمه جلد ۴۹ بحار الأنوار، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۰۲.

سلام مرا به آنها ابلاغ نما؛ زیرا خداوند به سبب استغفار، از گناهان آنان درگذشت. پس نسبت به آنان و خانواده‌های‌شان، کمک مالی کرده و هدایایی بخشید.^۱

ج- رفتار به عنوان مدیر

از جمله اموری که می‌تواند در جهت الگوی رفتار جمعی مورد توجه قرار بگیرد، چگونگی رفتار یک فرد در جایگاه مدیریت بخشی از جامعه است؛ زیرا مدیریت مطلوب، تنها در صورتی محقق می‌شود که مدیر بتواند با ارائه رفتارهای اجتماعی مطلوب، پذیرش فراگیر نزد افراد تحت مدیریت خویش بیابد. بنابراین، بخش عمده‌ای از این گونه رفتارهای اجتماعی را می‌توان در سیره امام رضا (علیه السلام) مشاهده کرد که الگوی خوبی برای مدیران و رفتارهای مدیریتی به شمار می‌رود.

۱. برنامه‌ریزی

از جمله اموری که می‌تواند در راستای مدیریت کلان یک مدیر مؤثر باشد، برنامه‌ریزی برای زندگی مردم است. از این رو، امام رضا (علیه السلام) در ارشادها و راهنمایی‌های خود به مردم می‌کوشید نظام‌مندی را در زندگی مردم حاکم سازد. پس برنامه‌ریزی و تدبیر معیشت و تعیین برنامه زندگی برای مردم را می‌توان از فعالیت‌های اجتماعی امام رضا (علیه السلام) ارزیابی کرد. موارد ذیل، از جمله دستورات آن حضرت برای برنامه سلوکی افراد مؤمن است که علاوه بر نظم در امور زندگی، دنیا و آخرت را توأمان مد نظر قرار داده است:

۱. بخشی از امور زندگی باید در ارتباط و راز و نیاز با خداوند صرف شود.
۲. بخشی دیگر برای امور معاش و گذران زندگی تنظیم گردد.
۳. بخشی از زندگی برای معاشرت با دوستان مورد اعتماد که یادآور عیوب دوست خود بوده و در باطن با آنان اخلاص می‌ورزند، قرار داده شود.
۴. و بخشی دیگر از زندگی باید برای بهره‌گیری از لذات مشروع قرار داده شود؛ زیرا با استفاده از این اوقات است که افراد، قادر به تلاش در زمان‌های دیگر هستند.^۲

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، پیشین، ص ۴۰۹.

۲. مشورت

از شایسته‌ترین اموری که مدیر باید آنها را رعایت نماید، عدم استبداد به رأی و مشورت با دیگران برای دستیابی به راهکارها و تصمیم‌های مناسب جهت تدبیر امور است.

بر همین اساس، امام رضا علیه السلام با اهل منزل، برخی دوستان و حتی با بعضی غلامان و خدمت‌گزاران مشورت می‌کرد؛ به عنوان نمونه، از معمر بن خلاد نقل شده: «هنگامی که یکی از غلامان امام رضا علیه السلام درگذشت، امام علیه السلام به من فرمود: فردی با فضیلت و امانت‌دار را به من معرفی کن. با شگفتی اظهار داشتم: چگونه من کسی را به شما معرفی نمایم، در حالی که شما دانای به همه اموریده. امام علیه السلام، مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد اشاره قرار داد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یارانش مشورت می‌کرد. آنگاه در باره آنچه می‌خواست، تصمیم می‌گرفت.»^۱

امام رضا علیه السلام در خصوص مطلوب بودن این سیره اجتماعی، از پدر بزرگوارشان یاد کرده و می‌فرمودند:

«با اینکه عقل او بر تمام مردم برتری داشت و هیچ عقلی با او برابری نمی‌کرد، با این حال، در بسیاری از وقت‌ها با یکی از غلامان سیاه‌پوست خود مشورت می‌کرد. به آن حضرت گفته شد: آیا با چنین کسی مشورت می‌کنی؟ در پاسخ فرمود: چه بسا خدای بلندمرتبه مشکلی را با زبان چنین شخصی برطرف نماید. بسیاری از اوقات، در باره مزرعه یا باغ، آن حضرت را راهنمایی می‌کردند و ایشان بدان پیشنهادها عمل می‌کرد.»^۲

۳. رفتار شایسته با زبردستان

بسیاری از مدیران با فرصت‌طلبی از جایگاه مدیریتی خویش، زبردستان را بردگان خود فرض کرده و آنها را استثمار می‌کنند؛ اما اهل بیت علیهم السلام همواره والاترین رفتارهای انسانی را با زبردستان داشته و دیگران را نیز به این روش توصیه می‌کردند.

۱. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۴۵.

از همین رو، امام رضا علیه السلام گاهی یکی از غلامان را برای انجام کاری فرامی‌خواندند. هنگامی که گفته می‌شد: مشغول غذا خوردن است، می‌فرمود: بگذارید غذایش را بخورد، بعد برخیزد.^۱

یاسر، خادم آن حضرت علیه السلام نقل می‌کند که به ما فرمود: «إِنْ قُمْتُ عَلَى رِءُوسِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَأْكُلُونَ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَفْرُغُوا؛^۲ اگر من بالای سر شما ایستادم و شما در حال غذا خوردن بودید، بلند نشوید.» آن حضرت ضمن به رسمیت شناختن ساعاتی خاص برای زبردستان، نظم در امور آنان را مد نظر قرار داده و می‌کوشیدند در هنگام استراحت، عبادت یا غذا خوردن غلامان و زبردستان، آنان را به کار نگیرند.^۳

د- رفتار در جایگاه خویشاوند

امام رضا علیه السلام اهتمام خاصی نسبت به تربیت اعضای خانواده خویش داشته و در اوقاتی که فرصتی فراهم می‌آمد، آنها را گرد هم جمع کرده، صمیمانه با آنها سخن می‌گفت و اسباب هدایت‌شان را فراهم می‌نمود:

«كَانَ الرَّضَا علیه السلام إِذَا كَانَ خَلًّا جَمَعَ حَشَمَهُ كُلَّهُمْ عِنْدَهُ الصَّغِيرَ وَ الْكَبِيرَ فَيُحَدِّثُهُمْ وَ يَأْتِسُ بِهِمْ وَ يُؤْتِسُّهُمْ؛^۴ هر گاه امام تنها می‌شد و از مسائل روزمره فارغ می‌گردید، اعضای خانواده و اطرافیان را گرد می‌آورد، با آنان سخن می‌گفت و انس و الفت می‌گرفت.»

در عین حال، ایشان جدا از روابط خویشاوندی، ارتباط با بستگان را بر محور حق و حقیقت برقرار می‌نمود؛ به گونه‌ای که ضمن گرامی داشتن خویشاوندان شایسته خود، آنان را مورد شفقت و مهربانی قرار می‌داد و اگر در یکی از بستگان خویش، خلاف و انحرافی در مسائل اخلاقی یا اعتقادی می‌دید، به او تذکر داده یا انتقاد می‌کرد و رابطه خویشاوندی باعث نمی‌شد آن حضرت، از امر به معروف و نهی از منکر خودداری کند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۸.

۲. همان.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۹، ص ۱۰۲.

۴. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹.

یاسر، خادم آن حضرت می‌گوید: زید، برادر امام رضا علیه السلام در مدینه خروج کرد و دست به کشتار و آتش‌سوزی خانه‌های بنی‌عباس زد. از این جهت، به «زید النار» معروف بود. وقتی او را دستگیر کردند و نزد امام رضا علیه السلام بردند، حضرت به او فرمود: انتساب به مادرمان حضرت زهرا علیه السلام موجب نمی‌شود گناه کنی و انتظار داشته باشی که وارد بهشت شوی. زید گفت: من، برادر تو هستم. حضرت فرمود: تو تا وقتی برادر منی که خدای متعال را اطاعت کنی. درست مانند فرزند نوح علیه السلام که خداوند فرمود: «او از خاندان تو نیست؛ او عمل غیر صالح است»^۱ و خداوند او را به دلیل معصیتش از خاندان نوح اخراج کرد.^۲

هـ رفتار با میهمانان

میهمان‌نوازی که در همه جوامع، سنتی نیک به شمار می‌رود، موجب می‌شود که مردمان با یکدیگر مهربان بوده، نسبت به هم سخاوت ورزیده و ایثار روا دارند. از همین رو، دین اسلام ضمن تأکید بر این روش پسندیده، حرمت نهادن به میهمان و تکریم جایگاه وی را مورد عنایت قرار داده است.

امام رضا علیه السلام ضمن اینکه غذا خوردن به‌تنهایی را خوش نمی‌داشت و سفره اطعام ایشان همواره گسترده بود، حضور همه افراد از رنگ و نژادهای مختلف را مورد توصیه قرار می‌داد. مردی از اهل بلخ روایت می‌کند که:

در سفر خراسان، امام رضا علیه السلام روزی سفره غذا طلبید و همه غلامان از سیاه و سفید را دعوت کرد و در پاسخ به درخواست یکی از همراهان خود مبنی بر گسترده سفره مجزاً برای غلامان، فرمود: ساکت باش! همانا خداوند و پدر و مادر همه ما، یکی است و شایستگی هر کس، به مقدار کردارش است.^۳

اهتمام به میهمان، در منطق و رفتار امام رضا علیه السلام به گونه‌ای است که علاوه بر پذیرایی، امنیت و آسایش روانی میهمانان را نیز مد نظر قرار داده و از این رو، حتی در زمانی که آن حضرت، مسموم شده و در معرض شهادت قرار داشتند، پس از آنکه نماز ظهر را به جای آوردند، از وضعیّت میهمانان خویش که گویا جویای سلامتی ایشان بودند،

۱. سوره هود، آیه ۶۶: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ.»

۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۰.

پرسیده و ضمن اینکه خود بر سر سفره نشستند، مردم را نیز به سفره غذا دعوت کرده و یکایک را مورد محبت و مهر خویش قرار دادند. هنگامی که همگان غذای خود را خوردند، از فرط مسمومیت بیهوش شدند.^۱

تکریم شخصیت و جایگاه میهمان، مقتضی آن است که اسباب آسایش و راحتی او فراهم شده و دچار کمترین زحمتی نشود. در منطق رفتاری امام رضا علیه السلام مشاهده می‌شود که ایشان راضی به خجالت میهمان خود نشده و در حالی که هیبت امام علیه السلام مانع می‌شد که میهمان، طلب آب نماید، ایشان با علم به این قضیه، خود، طلب آب نموده و میهمان را نیز به نوشیدن آب دعوت می‌نمود.^۲ از این رو، امام رضا علیه السلام به کارگیری میهمان برای کار منزل را ناخوشایند دانسته و به مهمانی که شبی در محضر ایشان بود و پس از کم‌نور شدن چراغ، در صدد اصلاح آن برآمده بود، فرمود: ما مردمی هستیم که از مهمان خود کار نمی‌کشیم. بنابراین، ایشان را از این کار بازداشته و خود به اصلاح چراغ پرداختند.^۳

امام رضا علیه السلام در خصوص فرد دیگری که میهمان آن حضرت بوده و جهت پرسش سؤال تا پاسی از شب در محضر آن حضرت مانده بود، امنیت وی را مد نظر قرار داده و از وی دعوت کردند که به دلیل خطرات احتمالی در نیمه شب، برای خواب در آنجا بمانند. از همین رو، ایشان بستر خواب را برای میهمان گسترانیدند، شخصاً ملحفه و لحاف بر وی افکنده و برایش دعا کردند. جالب است وقتی میهمان از این که مورد محبت ویژه امام رضا علیه السلام قرار گرفت، به غرور دچار شد، امام علیه السلام با درک این معنا، بازگشته و به وی در این خصوص هشدار داده و او را به تقوا و دقت در اعمالش فراخواند.^۴

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۹، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. همان، ص ۳۷ - ۳۶.

فصل چہارم: مباحث اخلاقی

جلوه‌های اعتدال در زندگی انسان

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سعید شریعتی*

اشاره

اعتدال یا میانه‌روی، از موضوعاتی است که با تعبیر مختلف در قرآن و روایات مورد تأکید قرار گرفته است. از این رو، بر آن شدیم تا با توجه به آیات و روایات، برخی از جلوه‌های اعتدال را در زندگی فردی و اجتماعی انسان بررسی کنیم. در این مقاله، ابتدا کاوشی در مورد معنای لغوی اعتدال خواهیم داشت و در ادامه با توجه به گستره اعتدال در ابعاد مختلف زندگی انسان، نمونه‌هایی از میانه‌روی در زندگی فردی، اعتقادی و اجتماعی را بررسی خواهیم کرد.

الف- مفهوم اعتدال

کاوش در کتب لغت نشان می‌دهد که واژه «اعتدال»، به چند معنا به کار رفته است. به گفته ابن منظور، اعتدال عبارت است از میانه قرار گرفتن یک حال بین دو حال دیگر، چه در کمیت و چه در کیفیت؛ برای نمونه، به جسمی که از نظر اندازه، نه کوتاه و نه طویل باشد و نیز به آبی که دمای آن، میانه سردی و داغی باشد، «معتدل» می‌گویند.^۱ معنای دیگر اعتدال، راست و مستقیم بودن یک شیء یا یک وضعیت است. بر این اساس، معتدل به چیزی گفته می‌شود که از کجی و اعوجاج به دور بوده و مستقیم و مستوی است.^۲ در همین راستا، به چیزی که دارای اندام یا اجزای متناسب و موزون

* عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی نراق.

۱. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۴۶؛ فراهیدی، کتاب العین، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۸؛ جوهری، الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۷۶.

باشد، معتدل گفته شده است.^۱ در کاربرد دیگر، اعتدال به معنای برابری و مساوی بودن دو چیز است.^۲

اما منظور از اعتدال در این مقاله، میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در امور است. در فرهنگ قرآن و سنت، کلیدواژه‌های: «قصد»، «اقتصاد» و «وسط» به این مفهوم اشاره دارد و نقطه مقابل اعتدال، واژه‌هایی چون: «افراط»، «اسراف»، «تفریط» و «اقتار» به کار می‌رود.

ب- جلوه‌هایی از اعتدال در زندگی فردی

شرع مقدس برای ابعاد مختلف زندگی فردی انسان، احکام الزامی (واجب و حرام) بسیاری را وضع کرده است و در قلمرو گسترده‌ای نیز، حکم الزامی ندارد؛ یعنی قلمرو مباحات، مستحبات و مکروهات. بزرگان دین، همواره انسان‌ها را در ابعاد زندگی خود، حتی در قلمرو مباحات، به میانه‌روی سفارش کرده و از افراط و تفریط، برحذر داشته‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی از اعتدال در زندگی فردی اشاره می‌کنیم:

۱. اعتدال در لباس و پوشش

علی علیه السلام در خطبه همام، یکی از صفات متقین را اعتدال در لباس و پوشش دانسته است: «وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ» در کتاب کافی نیز همین مطلب با عبارتی مشابه از حضرت نقل شده است: «وَلَا يَلْبَسُ إِلَّا الْاِقْتِصَادَ»^۳ در تفسیر این قسمت از کلام حضرت، دو نوع بیان دیده می‌شود؛ اول اینکه منظور از «ملبس»، همان لباس و پوشش بدن است؛ پس، علی علیه السلام در این کلام، میانه‌روی در لباس را از ویژگی‌های متقین برشمرده است. به گفته ابن ابی‌الحدید، اقتصاد در لباس به این معنا است که لباس پرهیزکاران، نه بسیار گران‌بها و عالی و نه بسیار حقیر و بی‌ارزش، بلکه در حد میانه است.^۴ شارح دیگر می‌نویسد: میانه‌روی در لباس، آن است که انسان، نه مانند متکبرین و مترفین، لباسی گران‌بها بپوشد و نه همچون مردمان پست و حقیر، لباسی بی‌ارزش و مبتذل بر تن

۱. ابن فارس، همان.

۲. همان.

۳. کلینی محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

نماید.^۱ علامه مجلسی رحمته‌الله نیز در شرح کافی، همین معنا را محتمل دانسته است.^۲ احتمال دیگر در معنای این سخن حضرت، آن است که منظور از لباس، روش و شیوه‌ای است که انسان در زندگی خود برمی‌گزیند. انسان متقی، کسی است که میانه‌روی، همچون لباسی بر همه شئون زندگی‌اش پوشانده شده است.

به هر تقدیر، در فرهنگ اسلامی، پوشش فرد متقی باید در حدّ متعارف جامعه باشد. البته معیار اعتدال در این امر، عرف جامعه‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند. به همین دلیل، تغییر عرف در طول زمان و نیز تفاوت عرف‌ها، در انتخاب نوع پوشش تأثیرگذار است و هر کس باید با توجه به عرف زمان و مکان از افراط و تفریط بپرهیزد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: روزی در حال طواف بودم. ناگاه متوجه شدم که مردی لباسم را می‌کشد؛ هنگامی که رو به طرفش کردم، دیدم آن مرد، عباد بصری است. عباد گفت: ای جعفر بن محمد! با موقعیت و نسبتی که با علی علیه‌السلام داری، چرا چنین لباسی پوشیده‌ای؟ به وی گفتم: وای بر تو، این یک لباس قوه‌ی^۳ است که یک دینار و خُرده‌ای خریده‌ام. علی علیه‌السلام در زمانی زندگی می‌کرد که آنچه می‌پوشید، برای وی مناسب و زیننده بود؛ ولی اگر من در این زمان، همانند لباس علی را بپوشم، از سوی مردم به ریا و خودنمایی متهم می‌شوم و مردم خواهند گفت: «این شخص، مانند عباد، ریاکار است.»^۴

عباد بصری از بزرگان صوفیه بود که با پوشیدن لباس‌های خشن و ظاهرنمایی، سعی در جذب مردم داشت. امام صادق علیه‌السلام در این روایت، ضمن اشاره به ریاکاری عباد، حرکت بر مدار اعتدال و متعارف جامعه را به عنوان معیار مسلمانی معرفی کرده و علت اختلاف نوع پوشش خود با جدش علی علیه‌السلام را اختلاف در سطح رفاه و برخوردار بودن جامعه دانسته است.

۱. خوبی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة، تهران: مکتبه‌الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۲۱۸.

۳. لباسی بوده سفیدرنگ که در ناحیه «قوواء» در منطقه‌ای بین نیشابور و هرات بافته می‌شده است. (طریحی، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش، ج ۶، ص ۳۵۸)؛ برخی نیز آن را منسوب به «قوهستان»، ناحیه‌ای نزدیک به جیرفت دانسته‌اند. (واسطی، تاج العروس، ج ۱۹، ص ۸۳)

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۷۶، ص ۳۱۶.

در روایات متعددی، از پوشیدن لباس شهرت منع شده است. منظور از لباس شهرت، لباسی است که از نظر پارچه، رنگ یا دوخت آن، برای شخص استفاده‌کننده متعارف نباشد. لباس شهرت را می‌توان نتیجه نوعی افراط یا تفریط در انتخاب نوع پوشش دانست. در واقع، یکی از حکمت‌های ممنوعیت لباس شهرت در اسلام، خارج شدن از حدّ میانه و اعتدال است.^۱

۲. اعتدال در خوراک

بدن انسان برای رشد، بقا و سلامتی خود، نیازمند خوراک است. انسان به دلیل برخورداری از قدرت انتخاب، گاهی در انتخاب نوع، کیفیت و میزان خوراکش دچار زیاده‌روی یا کم‌روی می‌شود. از نظر اسلام، از یک سو، پرخوری و شکم‌بارگی به شدت نکوهش شده و از سوی دیگر، کوتاهی و تفریط در این زمینه نیز پذیرفته نشده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در نزد خداوند، چیزی مبعوض‌تر از شکم آکنده و پُر وجود ندارد.»^۲ همچنین می‌فرماید: «دورترین حالت انسان به خداوند، زمانی است که شکمش پُر باشد.»^۳ در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، قلب انسان به زراعتی تشبیه شده که پرخوری، باعث از بین رفتن آن می‌شود.^۴

علی علیه السلام فرمود: «مَنْ اَقْتَصَرَ فِي اَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَ صَلَحَتْ فِكْرَتُهُ؛ هر کس در خوراک خود بسندگی و مراعات کند، اندامش، سالم‌تر و اندیشه‌اش درست‌تر می‌ماند.» از این گذشته، پُر بودن شکم، حتی از غذای حلال و پاک، باعث سنگینی بدن و کسالت و مانع از انجام عبادت و لذت بردن از آن است. امام صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود: «روزی ابلیس بر حضرت یحیی ظاهر شد؛ در حالی که ریسمان‌های فراوانی به همراه داشت. حضرت یحیی پرسید: اینها چیست؟ ابلیس گفت: اینها شهوات و خواسته‌های آدمی است که با آنها گرفتارشان می‌کنم. یحیی پرسید: آیا چیزی از آنها برای من هست؟ ابلیس گفت: بعضی اوقات پرخوری کرده‌ای و تو را از یاد خدا غافل

۱. همان.

۲. همان، ج ۶۳، ص ۳۳۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ج ۴، ص ۳۵۴.

کردم. یحیی گفت: به خدا قسم! از این به بعد، هیچ‌گاه شکم را از غذا پُر نخواهم کرد. ابلیس گفت: به خدا قسم! من هم از این به بعد، هیچ انسانی را نصیحت نمی‌کنم. امام صادق علیه السلام در پایان این ماجرا فرمود: ای حفص! به خدا قسم، بر جعفر و آل جعفر لازم است که هیچ‌گاه شکم‌شان را از غذا پُر نکنند. به خدا قسم، بر جعفر و آل جعفر لازم است که هیچ‌گاه برای دنیا کار نکنند.^۱

شایان ذکر است که منظور از پرخوری در روایات فوق، زیاده‌روی و تجاوز از حدود است و هیچ‌گاه به معنای بی‌توجهی به نیازهای اساسی بدن و کوتاهی در امر تغذیه نیست؛ زیرا این امر نیز، به سلامتی انسان لطمه می‌زند. به همین دلیل، در برخی احادیث، تعبیر «قصد» به کار رفته است. علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ أَبْعَدُ مِنَ السَّرَفِ وَأَصْحُّ لِلْبَدَنِ وَأَعْوَنُ عَلَى الْعِبَادَةِ»^۲ بر شما باد به میانه‌روی در خوراک؛ زیرا این امر، دورتر از اسراف، برای سلامتی بدن، و بهتر و یاری‌کننده‌تر برای عبادت است. عمرو بن ابراهیم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتِ أْبْدَانُهُمْ»^۳ اگر انسان‌ها در خوراک‌شان میانه‌رو باشند، بدن‌های‌شان مقاوم‌تر خواهد ماند. علامه مجلسی رحمته الله پس از نقل این روایت، در توضیح معنای «میانه‌روی» می‌نویسد: «منظور، میانه‌روی، هم در اندازه و هم در جنس خوراک است.»

سعدی شیرازی در گلستان حکایت می‌کند: «یکی از حکما پسر را نهی همی کرد از بسیار خوردن؛ که سیری، مردم را رنجور کند. گفت: ای پدر! گرسنگی، خلق را بکشد؛ نشنیده‌ای که ظریفان گفته‌اند: به سیری مردن به، که گرسنگی بردن. گفت: اندازه نگهدار، «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا.»

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف، جانت برآید

شعر زیبای نظامی نیز در این زمینه خواندنی است:

طیبی در یکی نکته نهفته است خدا آن نکته را با خلق گفته است

۱. همان، ج ۶۳، ص ۳۳۵.

۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق. ص ۴۴۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۶۳، ص ۳۳۴.

بیا شام و بخور خوردی که خواهی کم و بسیار نه، کارد تباهی
ز بسیار و ز کم بگذر که خام است نگهدار «اعتدال» اینت تمام است
دو زیرک خوانده‌ام کاندردیاری رسیدند از قضا بر چشمه‌ساری
یکی کم خورد کاین جان می‌گزاید یکی پر خورد کاین جان می‌فزاید
چو بر حدّ عدالت ره نبردند ز محرومی و سیری هر دو مُردند

۳. اعتدال در راه رفتن

راه رفتن، رفتاری ساده، طبیعی و روزمره است که انسان از کودکی می‌آموزد. در آموزه‌های دینی، در مورد شیوه راه رفتن مؤمنان، دستورات جالبی دیده می‌شود؛ چنانکه در آیه ۱۹ سوره لقمان می‌خوانیم:

«وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ؛ و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه‌رو باش و از صدایت بکاه؛ زیرا ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است.»

از جمله سفارش‌های لقمان به فرزندش که در آیه فوق بیان شده، اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن است. علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) در ذیل این آیه می‌نویسد: «قصِد»، به معنای میانه‌روی و اعتدال در یک چیز است و «غَضُضْ»، عبارت است از کوتاه کردن و کاستن از نگاه یا صوت.^۱

میانه‌روی در راه رفتن، هم در شیوه راه رفتن و هم در سرعت مشی، پسندیده است. از این رو، راه رفتن با حالتی متکبرانه و متفاوت با شیوه متعارف، بر خلاف دستورات دینی است. روزی، پیامبر گرامی اسلام ﷺ از کوچه‌ای عبور می‌نمود. دیوانه‌ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته‌اند و به او نگاه می‌کنند. حضرت فرمود: «اینها برای چه اجتماع کرده‌اند؟» عرض کردند: برای دیوانه‌ای که دچار صرع و حمله‌های عصبی شده است. پیامبر ﷺ نگاهی به آنها کرد و فرمود: «این، دیوانه نیست. می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟» عرض کردند: آری، ای رسول خدا! فرمود: «دیوانه واقعی، کسی است که متکبرانه گام بر می‌دارد، پیوسته به پهلوهای خود نگاه می‌کند و

۱. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

پهلوهایی خود را به همراه شانه‌ها تکان می‌دهد (کبر و غرور از تمام وجود او می‌بارد).^۱

همچنین، اعتدال در راه رفتن، ممکن است به معنای میانه‌روی در سرعت مشی باشد. چنانکه در کلمات برخی از عالمان دیده می‌شود، اعتدال به این معنا است که شخص، نه چندان آرام و سست حرکت کند که از انجام کارهایش در وقت مقرر باز ماند و یا به تنبلی و خمودی بگراید و نه چندان تند و سریع که فرصت اندیشه و تأمل نداشته و از هیبت و ارزشش کاسته شود. امام رضا علیه السلام فرمود: «تند راه رفتن، ارزش مؤمن را کم می‌کند.»^۲ در روایات، راه رفتن میانه (مشی القصد)، از نشانه‌های ایمان، علامت حُسن دین‌داری و موجب مروت دانسته شده است.^۳

د- اعتدال در اعتقاد و رفتار دینی

اعتقاد به توحید، نبوت و امامت، پایه‌های بنیادین دین‌داری و شالوده شخصیت هر شیعه است. اما همین اعتقاد، ممکن است دچار آفت افراط یا تفریط گردد و نتیجه‌ای وارونه بر جای گذارد؛ چنانکه گاهی خطر افکار غلوآمیز و انحرافی در جامعه اسلامی و شیعی، کمتر از افکار الحادی نیست. علاوه بر این، در مرحله عمل نیز خطر افراط و تفریط وجود دارد. بر این اساس، در دو قسمت به بررسی موضوع می‌پردازیم.

۱. پرهیز از غلو در اعتقادات

روایات و منابع دینی، افراط و خروج از اعتدال در این مقوله را معمولاً با عنوان «غُلُو» یاد کرده‌اند. علامه مجلسی رحمته الله علیه می‌نویسد: غلو، در لغت به معنای تجاوز از حد و خروج از قصد و میانه‌روی است؛ چنانکه خداوند در آیه ۱۷۱ سوره نساء خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ؛ ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (زیاده‌روی) نکنید و در باره خدا، غیر از حق نگوئید.»^۴ به عقیده علامه مجلسی رحمته الله علیه، غلو در مورد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام ممکن است مظاهر و

۱. شیخ صدوق، خصال، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۹.

۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، پیشین، ص ۳۳۰.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲۵، ص ۳۴۴.

نمودهای مختلفی داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها، افراط در مورد شخصیت، جایگاه، صفات و ویژگی‌های پیشوایان دین است.

در گفت‌وگوهایی که بین امام رضا علیه السلام و مأمون انجام شده، آمده است: مأمون به امام علیه السلام در مورد عقیده عده‌ای که در مورد امامان غلو می‌کنند، پرسید. امام رضا علیه السلام روایتی را از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «مرا بالاتر از جایگاه واقعی خود، تصور نکنید؛ زیرا خدای بلندمرتبه، پیش از آنکه مرا به عنوان نبی برگزیند، مرا به عنوان عبد و بنده‌اش برگزیده است...»^۱ امام رضا علیه السلام در ادامه فرمود: «علی علیه السلام فرمود: در مورد من، دو گروه دچار هلاکت می‌شوند؛ در حالی که من در این خصوص، گناهی ندارم و من از هر کسی که در مورد ما غلو می‌کند، براءت می‌جویم؛ همچنانکه عیسی علیه السلام از نصارا براءت جست.» امام رضا علیه السلام سپس به سه نمونه از آیات قرآن^۲ که حاکی از اعتقادات غلوآمیز نصارا در مورد حضرت عیسی علیه السلام بود، اشاره کرد و در پایان فرمود: «کسی که برای انبیا، قائل به ربوبیت و برای امامان، قائل به نبوت و برای غیر امامان، قائل به امامت شود، ما از چنین شخصی در دنیا و آخرت بری هستیم.»^۳ علی علیه السلام می‌فرماید: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَ مُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ سَنَانِي عَلِيَّ أَنْ يُبْهَتَنِي؛ در باره من، دو دسته به هلاکت می‌افتند: اوّل دوستی که در دوستی آن قدر زیاده‌روی کند و مرا در تحسین و تعریف به اوصافی توصیف نماید که در من نیست. دوم دشمن و کینه‌توزی که بغض و دشمنی، او را وادار کند که به من تهمت زند و نسبت ناروا دهد.»^۴

وقایع تاریخی که در زمان حضرت علی علیه السلام و پس از ایشان رخ داد،^۵ حتی ظهور فرقه‌هایی که در دوران معاصر هنوز هم کم و بیش وجود دارند، صحت پیش‌بینی آن حضرت را ثابت کرد. جالب توجه اینکه واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام نیز، از آفت غلو در امان نمانده است؛ چنانکه عده‌ای از شیعیان در زمان ائمه معصوم علیهم السلام

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: نشر جهان، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۶ و ۱۱۷؛ سوره نساء، آیه ۱۷۲؛ سوره مائده، آیه ۷۵.

۳. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. همان.

۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۹.

معتقد بودند که امام حسین علیه السلام به قتل نرسیده و همانند عیسی علیه السلام به آسمان رفته است. ائمه علیهم السلام به شدت با این عقیده افراطی مخالفت کرده‌اند. عبدالله بن فضل گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه شد که عامه، روز عاشورا را روز برکت نامیدند؟ حضرت گریست و فرمود: پس از قتل امام حسین علیه السلام، مردم در شام برای تقرب به درگاه یزید، اخبار و گزارش‌هایی را وضع کردند و بر آنها جایزه گرفتند؛ از جمله اینکه، روز عاشورا، دارای برکت است تا ذهن مردم را از مصیبت و حزن به سرور منصرف کنند. امام صادق علیه السلام سپس فرمود: «ضرر و خسارت این مسأله بر اسلام و اهل اسلام، کمتر از خسارت و ضررِ عده‌ای است که خود را به شیعه منتسب کرده و دم از موالات ما می‌زنند؛ ولی گمان می‌کنند که حسین علیه السلام کشته نشده و امر او مانند عیسی علیه السلام بر مردم مشتبه شده است... کسی که گمان کند حسین کشته نشده، پیامبر و امامان پس از ایشان را تکذیب کرده است.»^۱

نکته مهمی که در اینجا باید بدان توجه داشت، این‌که اعتدال و میانه‌روی در اصول دین، به هیچ وجه، به معنای حرکت میان حق و باطل یا عدم ثبات در اعتقاد به اصول دین نیست؛ بلکه منظور، این است که مسلمان باید ضمن اعتقاد به اصول دین و تبعیت کامل از پیشوایان دین، پیامبر و امامان و عالمان دین را در همان جایگاه واقعی خود و نه فراتر و فروتر، بپذیرد و اعتقاد و باور ذهنی خود را بر میزان حقیقی که در نصوص دینی آمده، ترسیم کند. بر این اساس، می‌توان گفت: میانه‌روی در اعتقادات، اگر به معنای اعتقاد به پاره‌ای از اصول و مبانی دین و قبول نداشتن برخی دیگر یا عدم ثبات بر اعتقادات راستین باشد، چنین برداشتی، در قرآن و سنت، نکوهش شده است. تاریخ نشان می‌دهد که برخی افراد در زمان ائمه معصوم علیهم السلام، به گمان خود، راه میانه را برمی‌گزیدند و در رویارویی صف حق و باطل، در کنج عافیت و بی‌طرفی می‌خزیدند. این افراد، همواره از سوی ائمه علیهم السلام مورد ملامت بودند. در جریان قیام امام حسین علیه السلام نیز، برخی افراد، با وجود اعتقاد به حقانیت حضرت، از روی عافیت‌طلبی، به گمان خود میانه‌روی را انتخاب کردند و از حمایت سبط پیامبر سر باز زدند. هنگامی که امام حسین علیه السلام در مسیر کوفه، در «قصر بنی مقاتل» توقف کرد، خیمه‌ای سراپا دید. پرسید:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۶۹.

این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبید الله جعفی. فرمود: او را به حضور بخوانید. فرستاده حضرت پیش وی رفته، گفت: اینک حسین علیه السلام تو را به حضور می‌طلبد. گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». سوگند به خدا! از کوفه خارج نشدم، مگر اینکه از ورود حضرت کراهت داشتم و نمی‌خواستم در هنگام ورود ایشان، در کوفه باشم و سوگند به خدا! نمی‌خواهم او را ببینم و نه او مرا ببیند. فرستاده برگشت و گفته‌های او را به امام رساند. حضرت خود به خیمه او وارد شده، سلام کرد و نشست و او را به یاری خود خواند. عبیدالله همان سخنان را تکرار کرد و خواهش کرد که او را واگذارد. حضرت فرمود: «اینک که به یاری ما اقدام نمی‌کنی، از خدا بترس و با ما کارزار مکن. سوگند به خدا! هر کس ندای ما را بشنود و ما را یاری نکند، هلاک می‌شود.» عبید الله پاسخ داد: «هیچ‌گاه علیه شما قیام نخواهم کرد.»^۱

عبیدالله سعادت همراهی با امام حسین علیه السلام را از دست داد؛ ولی بعدها به قدری دچار ندامت شد که نزدیک بود بمیرد!

۲. اعتدال در عبادت

اعتدال در عبادت، به معنای دوری از افراط و تفریط در عبادت است. عبادت، غذای روح انسان و نردبان ترقی و تعالی معنوی او است. از این رو، در آیات متعددی از قرآن، به انجام عبادت توصیه شده است. در روایات، سفارش فراوانی به «اجتهاد»، یعنی تلاش و کوشش در عبادت شده و این امر، از نشانه‌های شیعیان شمرده شده است.^۲ یکی از نقاط برجسته در سیره امامان معصوم علیهم السلام به‌ویژه علی علیه السلام، اهتمام آن بزرگواران به عبادت است. در روایت آمده است که امام سجاد علیه السلام، با آنکه سرآمد و زینت عبادت‌کنندگان در عصر خود بود، زمانی که نوشته‌های حاکی از عبادات جدش علی علیه السلام را مرور می‌کرد، می‌فرمود: چه کسی توان چنین اموری را دارد؟^۳

با وجود تأکیدهای فراوانی که در مورد عبادت وارد شده است، روایات بسیاری نیز در مورد خودداری از زیاده‌روی و افراط در عبادت وجود دارد که راه و رسم بندگی

۱. شیخ مفید، الإرشاد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۳۴۱ق، ج ۲، ص ۸۱

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۸۸

۳. همان، ص ۸۵

درست را به ما می‌آموزد. اولین زیان افراط در عبادت، خستگی روحی و کراهتی است که در روح و جسم انسان پدیدار می‌شود و او را در ادامه مسیر، سست می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُكْرَهُوا إِلَيَّ أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ؛^۱ کاری نکنید که عبادت در نظر شما زشت جلوه کند.»

ج- جلوه‌هایی از اعتدال در زندگی اجتماعی

یکی از رسالت‌های دین اسلام، آموزش و تربیت انسان‌ها برای داشتن روابطی پایدار و هدف‌مند با دیگران است. در این راستا، آموزه اعتدال در روابط اجتماعی، به صورتی پررنگ و برجسته در منابع دینی مطرح شده که در این جا، به برخی از مهم‌ترین جلوه‌های اعتدال در زندگی اجتماعی اشاره می‌شود.

۱. اعتدال در دوست داشتن دیگران

از نظر قرآن و سنت، ملاک اصلی دوستی‌ها در جامعه اسلامی، دین و مناسبات مذهبی است؛ یعنی هدف افراد از ایجاد روابط دوستانه، انگیزه‌های صرفاً مادی یا ضدّ دینی نباشد؛ بلکه برای خدا و در راستای آرمان‌ها و دستورات دینی باشد. دوستی برای خدا، از هر جهت، اثربخش‌تر و پایدارتر خواهد بود: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^۲

یکی از نشانه‌های دوست داشتن دیگران برای خدا، این است که این دوستی هیچ‌گاه پررنگ‌تر از دوستی خدا و دستورات دین نمی‌شود. خداوند در آیه ۲۴ سوره توبه به هشت سرمایه زندگی مادی انسان اشاره کرده و به مسلمانان صدر اسلام و نسل‌های بعد هشدار داده است که اگر زندگی مادی، در نظر انسان پرارزش‌تر و گران‌بهاتر از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد و اطاعت فرمان او باشد، تا آنجا که حاضر نباشد آنها را فدای دین کند، معلوم می‌شود که ایمان واقعی و کامل در وجودش تحقق نیافته است.^۳

۱. همان.

۲. سوره زخرف، آیه ۶۷.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص ۳۳۳.

۲. اعتدال در تربیت دینی فرزندان

تربیت فرزندان صالح، زمینه ایجاد جامعه‌ای سالم و صالح را فراهم می‌کند. از این رو، در اسلام، بر این امر تأکید فراوان شده است. از این گذشته، تربیت دینی فرزندان، از جمله حقوقی است که فرزند بر پدر و مادر دارد. پیامبر اسلام ﷺ خطاب به علی عَلِيٍّ فرمود: «يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً؛^۱ ای علی! حق فرزند بر پدرش، نام‌گذاری و تربیت نیکوی او و قرار دادنش در جایگاه و مسیری شایسته است.» ولی متأسفانه در جامعه ما، بسیاری از والدین به دلایل مختلف، در امر تربیت فرزندان‌شان کوتاهی می‌کنند. این کوتاهی، بدون تردید، پیامدهای ناگواری دارد که برخی از نمونه‌ها و نشانه‌های آن را در جامعه می‌بینیم. از سوی دیگر، گاهی نیز در تربیت دینی افراد، تندروری‌هایی دیده می‌شود که آن هم به نوبه خود، ناپسند و دارای آثار مخرب و منفی است.

واکاوی روایات و تعلیمات دینی، اصول و معیارهای مهمی را در تربیت دینی افراد، به‌ویژه کودکان و نوجوانان در اختیار ما قرار می‌دهد؛ از جمله اینکه برنامه‌ریزی برای آموزش و تربیت دینی نباید به گونه‌ای باشد که موجب دلزدگی و تنفر آنان شود. این اصل، در انجام عبادت نیز مورد سفارش قرار گرفته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرَفِقٍ وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَيَّ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّكَبِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهراً أَبْقَى؛^۲ این دین، محکم و متین است. پس با ملایمت در آن درآیید و عبادت خدا را در نظر بندگان خدا مکروه و ناپسند نسازید تا مبادا مانند سوار درمانده‌ای باشید که نه مسافت پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است (به سبب زیادی سرعت، مرکبش در میان راه از رفتن بازمانده و خودش هم به مقصد نرسیده است).»

۳. اعتدال در انفاق

انفاق، یکی از برترین سجایای اخلاقی است که در آیات و روایات بدان سفارش شده است. نکته جالب اینکه در زبان قرآن، انفاق با اینکه بسیار پسندیده و مطلوب است، اما

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۴، ص ۵۸.

۲. شیخ کلینی، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶.

ممکن است به آفت اسراف گرفتار شود و به ضد ارزش تبدیل گردد. از همین جا، می‌توان فهمید که واژه «اسراف» در فرهنگ اسلامی، منحصر در ریخت و پاش و زیاده‌روی در مصرف نعمت‌های الهی نیست؛ بلکه افراط و تجاوز از حد در انفاق نیز می‌تواند مصداقی از اسراف باشد. در آیه ۶۷ سوره فرقان می‌خوانیم:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می‌کنند.»

در یکی از روایات اسلامی، تشبیه جالبی برای اسراف شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود، مشتی سنگ‌ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این همان «اقتار» یا سخت‌گیری است. سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این، «اسراف» است. بار سوم، مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود؛ به گونه‌ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود: این، همان «قوام» است.^۱ در آیه ۱۴۱ سوره انعام نیز می‌خوانیم:

«كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ از میوه آنها به هنگامی که به ثمر نشست، بخورید؛ ولی به هنگام چیدن، حق آن را باید ادا کنید و اسراف نکنید؛ زیرا خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.»

آیه دیگری که به روشنی بر اعتدال در انفاق دلالت می‌کند، آیه ۲۹ سوره اسراء است: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد [نیز] دست خود را مگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.»

در مورد شأن نزول این آیه آمده است: روزی زنی فرزندش را برای درخواست کمک به محضر رسول خدا فرستاد و به وی گفت: به نزد پیامبر برو. اگر به تو فرمود: چیزی در نزد ما نیست، به ایشان بگو: پیراهن‌تان را به من بدهید! آن فرزند، طبق تعلیم مادرش به نزد پیامبر رفت و چون مالی در دست رسول خدا نبود، پیراهن حضرت را مطالبه

۱۹۸ ■ ره‌توشه راهیان نور؛ ویژه محرم‌الحرام و صفرالمظفر ۱۴۳۵ق

کرد و پیامبر نیز، درخواست او را رد نکرد و پیراهن مبارک را به او داد. این ماجرا سبب شد که خداوند متعال در آیه فوق، ادب انفاق را به رسول خدا گوشزد کند و او را به قصد و میانه‌روی دستور دهد.^۱

اهمیت غیرت از نگاه اسلام

حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم پاک‌نیا تبریزی*

اشاره

خصلت پسندیده «غیرت»، موضوعی فطری است و دوری از آن، به معنای جدا شدن از فطرت پاک انسانی است. وجود غیرت در جامعه انسانی، تا آنجا ضروری و حیاتی است که اسلام در تشریح احکام، به آن عنایت داشته و انبیا و امامان علیهم‌السلام نیز پرچم‌دار این امر بودند.

مفهوم‌شناسی غیرت

غیرت، در اصل از تغییر و تغیر گرفته شده و به معنای دفاع شدید از عرض و ناموس، یا مال و کشور و دین است. معمولاً چهره انسان غیور هنگام دفاع، متغیر و دگرگون می‌گردد و نشانه‌های دفاع جدی و شدید در چهره‌اش دیده می‌شود. ضد غیرت، دیانت و بی‌غیرتی و بی‌تفاوتی یا سستی و سهل‌انگاری است که موجب پیامدهای ویرانگر و انحراف‌های بسیار زشت می‌شود.^۱

جایگاه غیرت در اسلام

غیرت در اسلام، جایگاه خاصی دارد. از این رو است که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده است. علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌نویسد: «این صفت غریزی، صفتی است که هیچ انسانی به طور کلی از آن بی‌بهره نیست. غیرت، یکی از فطریات آدمی است و اسلام هم دینی است که بر اساس فطرت تشریح شده و امور فطری را تعدیل می‌کند.»

* پژوهشگر حوزه علمیه.

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: نشر مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، چاپ اول، ۱۳۲۵ش، ذیل واژه «غیرت»؛ طریحی، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، تهران: نشر مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۲۳۴، ذیل واژه «غیرت»؛ نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، تهران: نشر دهقان، ۱۳۷۱ش، ص ۱۶۴.

ایشان اضافه می‌کند: «اسلام، این ودیعه فطری، یعنی غیرت را از هر سویی به سوی خدای متعال برگردانیده و سپس موارد بسیاری را در یک قالب که همان توحید می‌باشد، ریخته است؛ به عبارت واضح‌تر، هر جا که تعصب ورزیدن خداپسندانه باشد، باید تعصب ورزید و هر جا که موجب خشنودی خدا نباشد، نباید غیرت ورزید.»^۱

بنابراین، از منظر اسلام، غیرت یک واکنش طبیعی و فطری انسان است. بر همین اساس، امیر مؤمنان علیه السلام بی‌غیرتان را افرادی بیمار معرفی کرده و فرموده: «إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنُكُوسُ الْقَلْبِ»^۲ اگر انسانی غیرت نداشته باشد، وارونه‌قلب است؛ زیرا چنین فردی، از حالت فطری و طبیعی خود بیرون رفته است.

به گفته علامه مجلسی رحمته الله، منظور از قلب وارونه در اینجا آن است که همان گونه که ظرف وارونه چیزی در آن جای نمی‌گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است.^۳

وجود غیرت در جامعه انسانی، تا آنجا حیاتی است که شارع مقدس اسلام در تشریح احکام نیز به آن عنایت داشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَحَدَّ الْحُدُودَ وَ مَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشُ»^۴ آگاه باشید که خداوند، محرّمات را حرام و حدود را وضع کرد و هیچ کس غیورتر از خدا نیست که از روی غیرت، زشتی‌ها را حرام کرده است.» بر همین اساس، خدا به هر شخص غیوری، نظر لطف و مرحمت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ»^۵ خداوند، غیور است و هر غیورمندی را دوست دارد.»

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: نشر دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: نشر الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۳۶.

۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۳۷۵.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، أمالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش، ص ۴۲۷.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۵، ص ۵۳۶.

صفت خداوند

خصلت ارزشمند غیرت، از صفات بارز الهی است.^۱ در هر کس این صفت وجود دارد، جلوه‌ای از این ویژگی خداوند متعال است. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ - فَلْيَغْرِ الْمُؤْمِنُ إِنَّهُ مَنْ لَّا يَغَارُ فَإِنَّهُ مَنكُوسُ الْقَلْبِ؛^۲ خداوند برای مرد و زن مؤمن، غیرت می‌ورزد. پس او نیز باید غیرت آورد. هر کس غیرت نورزد، دلش وارونه است.» بنابراین، خداوند غیور است و نسبت به مخلوقات و نیز دین و احکام دینی، غیرت می‌ورزد و از هر گونه تعرض به دین و هنجارهای اخلاقی و احکام دینی، واکنش نشان می‌دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در این باره فرموده است: «مَا أَحَدٌ أَعْيَرَ مِنَ اللَّهِ؛^۳ هیچ کسی غیرت‌مندتر از خدا نیست.»

الگوهای غیرتمندی

انبیا و امامان معصوم علیهم السلام در ردیف اولین غیوران عالم و در رتبه انسان‌های پاک هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای بلندمرتبه پیغمبرانش را به مکارم اخلاق اختصاص داد. شما خود را بیازمایید؛ اگر آنها در وجود شما هم بود، خدا را سپاس گوید و بداند که بودن آنها در شما خیر شما است و اگر در شما نبود، از خدا بخواهید و نسبت به آنها رغبت جوید. سپس آن مکارم دهگانه اخلاقی را بر شمرد که غیرت، یکی از آنها بود. در ادامه، به معرفی برخی از الگوهای غیرتمندی می‌پردازیم.^۴

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۷۵.

۲. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف: المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م/ ۱۳۴۴ش، ص ۲۳۶.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، أمالی، پیشین، ص ۴۲۷.

۴. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۳، ص ۹۳، ح ۲: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَّا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا قَالَ فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْبَقِيَّةِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْفَيْزَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوَّةَ.»

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره غیرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيْرًا وَ أَنَا أُغْيَرُ مِنْهُ»^۱ پدرم ابراهیم، با غیرت بود و من با غیرت‌تر از اویم.

امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود: وقتی که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزید، مَلِكُ الْمَوْتِ این بشارت را به صورت جوانی سپیدموی به نزد او آورد. ابراهیم وارد خانه شد و ملک الموت را در میان خانه خویش دید و چون ابراهیم مردی غیرت‌مند بود، همواره مواظب حریم خانه‌اش بود. با تعجب پرسید: ای بنده خدا، چه کسی تو را به خانه من راه داده؟ ملک الموت گفت: پروردگارم. ابراهیم گفت: پروردگارم نسبت به این خانه سزاوارتر از من است. تو کیستی؟ گفت: من، ملک الموتم. ابراهیم ترسید و گفت: آیا برای قبض روح من آمده‌ای؟ ملک الموت گفت: خیر، اما خداوند بلندمرتبه تو را خلیل خود نموده است و من آمده‌ام تا این بشارت را به تو ابلاغ کنم. ابراهیم گفت: به جهت این امر، امیدوارم تا زنده‌ام به خدمت و عبادت او مشغول باشم.^۲

۲. حضرت عیسی علیه السلام

خداوند متعال پاک‌دامنی و غیرت حضرت یوسف علیه السلام را ستوده و او را از جمله الگوهای غیرت معرفی کرده است: «وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۳ و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد. درها را بست و گفت: بیا [به سوی آنچه برای تو مهیا است!] یوسف گفت: پناه می‌برم به خدا! او (عزیز مصر)، صاحب‌نعمت من است و مقام مرا گرامی داشته. [آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم!] همانا ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

آنگاه تلاش‌های آن جوان پاک را در جهت دفاع از حریم عفت و غیرت، به رخ جهانیان می‌کشد و توضیح می‌دهد که او تا چه اندازه‌ای در حفظ این ودیعه الهی حاضر بود که

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸.

۲. جزائری، نعمت الله، قصص الأنبياء، تهران: بی‌نا، بی‌تا، ۱۳۸۱ش، ص ۱۵۵.

۳. سوره یوسف، آیه ۲۳.

هزینه پرداخت کند. از این رو، فرمود: «قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱ یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.» غیرت‌ورزی یوسف علیه السلام موجب شد تا ایشان به صاحب نعمت خود خیانت نکند.

۳. حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام همواره در راه دفاع از ارزش‌های الهی و ناموسی آماده بود. ابن عباس می‌گوید: همانا حضرت موسی علیه السلام مردی غیرت‌مند بود و با کسی مصاحبت نداشت [و کسی را به خانه نمی‌آورد]؛ به جهت آنکه ناموسش دیده نشود. همراهی غیرت‌مندانه حضرت موسی علیه السلام با دختر حضرت شعیب علیه السلام، از جمله جلوه‌های غیرت‌مندی این پیامبر الهی است.^۲

۴. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

نگاهی گذرا به سیره و سخنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عمق غیرت‌مندی و غیرت‌ورزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن می‌شود. حضرت ضمن رعایت غیرت‌ورزی، انسان‌های بی‌غیرت را نکوهش می‌نمود و با بی‌غیرت‌ها به‌تندی برخورد می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردان بی‌غیرت را چنین نکوهش می‌کند: «جَدَعَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَّا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمِنْ الْمُسْلِمِينَ»^۳ خداوند بینی مؤمنان و مسلمانان بی‌غیرت را قطع کند و خوار نماید.» حکم بن ابی‌العاص، پدر مروان و عموی عثمان، بعد از فتح مکه، به ظاهر مسلمان شد. او همواره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می‌داد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از حجره‌هایش با حضرت علی علیه السلام نشست. حکم از شکاف در به داخل آن حجره می‌نگریست و دزدانه به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر افراد داخل حجره گوش می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که متوجه شده بود، به حضرت امیر علیه السلام فرمود: برو او را بیاور. حضرت بیرون آمد و گوش حکم را

۱. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۲. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، قم: نشر اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۷۱۱.

۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، پیشین، ص ۲۳۶.

گرفت و کشید و او را به داخل برد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از لعنت کردن حَکَم، او را به طائف تبعید کرد.^۱

۵. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی شنید زنان در بازارها دوش به دوش مردان راه می‌روند و مردان هم حساسیت نشان نمی‌دهند، شدیداً ناراحت شده و فرمود: «يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ نُبِّئْتُ أَنَّ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعْنَ الرَّجَالَ فِي الطَّرِيقِ أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَ لَا تَعَارُونَ نِسَاؤَكُمْ يَخْرُجْنَ إِلَيَّ الْأَسْوَاقِ يُزَاحِمْنَ الْعُلُوجَ؛^۲ ای اهل عراق! به من خبر رسیده که زنان تان در خیابان تنه‌شان به تنه مردان می‌خورد. آیا حیا نمی‌کنید؟ آیا غیرت ندارید که زنان تان در بازارها دوش به دوش مردان راه می‌روند و با آنان برخورد می‌کنند؟» ایشان در سخن دیگری فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَغَارُ؛^۳ خداوند لعنت کند کسی را که غیرت نمی‌ورزد.»

یحیای مازنی، یکی از اهالی مدینه می‌گوید: من در شهر مدینه و در همسایگی امیر مؤمنان، علی عَلَيْهِ السَّلَام بودم و منزلم پهلوی منزلی بود که زینب، دختر علی عَلَيْهِ السَّلَام در آنجا زندگی می‌کرد. به خدا سوگند! هیچ‌گاه کسی قد و قامت او را ندید و صدای او را هم نشنید. او هر گاه می‌خواست به زیارت جدّ بزرگوارش پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برود، در دل شب و به همراه پدرش امیر مؤمنان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برادرانش حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام می‌رفت. علی عَلَيْهِ السَّلَام در مورد تشرف این گونه زینب عَلَيْهَا السَّلَام، به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمود: «أَخْشَى أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَيَّ شَخْصٍ أُحْتَكَبَ زَيْنَبُ؛^۴ بیم دارم که کسی به اندام خواهرت زینب نگاه کند.»

۶. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام که سرآمد غیرت‌مندان عالم است، در روز عاشورا بر حمایت از خاندان پیامبر و خانواده پدرش تأکید نمود. حضرت اجازه نمی‌داد که دشمنان به حریم خانواده

۱. شیخ مفید، نبرد جمل، ترجمه الجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۳ش، ص ۱۰۹.

۲. همان.

۳. محمد بن حسن، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۳۵.

۴. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سيدة النساء إلى الإمام الجواد)، قم: مؤسسه الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۹۵۵.

ایشان نزدیک شوند. از این رو، به یاران خود دستور داده بود که از آنان محافظت کنند. خود نیز فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ آئِيْتُ أَنْ لَا أُتْنِي
أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«من، حسین، فرزند علی هستم. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خورده‌ام که به دشمن پشت نکنم و پیرو دین نبی اکرم باشم.»

آن حضرت، در واپسین لحظات شهادت که بر زمین افتاده بود، وقتی شنید گروهی از سپاه دشمن قصد حمله به خیمه‌ها و تعرض به زنان و کودکان را دارند، بر سرشان فریاد کشید: «وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ؛^۱ ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، پس در دنیای‌تان آزاده باشید و اگر عرب هستید، به غیرت اصل و تبار خویش برگردید؛ همچنانکه خود را دارای غیرت عربی می‌دانید.»

اقسام غیرت

غیرت، در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام به دو بخش پسندیده (ممدوح) و ناپسند (مذموم) تقسیم شده است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «غَيْرَةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛^۲ غیرت مؤمن، برای خداوند سبحان است.» بنابراین، غیرت صحیح و ارزشی، غیرتی است که فقط برای رضای خدا و بر مدار اصول عقلایی و شرعی صورت می‌گیرد.

اما غیرت مذموم یا ناپسند آن است که مبنای عقلایی و شرعی ندارد و در موارد صحیح استفاده نمی‌شود؛ مثل اینکه شخصی زن و فرزندش را به سبب بدگمانی تحت فشار قرار دهد. امام صادق علیه‌السلام در مورد غیرت ناپسند فرموده: «لَا غَيْرَةَ فِي الْحَالِ؛^۳ در امور حلال، غیرت‌ورزی، نابه جا است.»

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، تهران: انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ش، ص ۱۲۰.

۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ش، ص ۹۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

عوامل بی‌غیرتی

۱. مواد مخدر

مصرف مواد مخدر، از عواملی است که می‌تواند مصرف‌کننده را شدیداً تحت تأثیر قرار داده و او را از خود بی‌خود کند؛ به طوری که حاضر می‌شود تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خویش را در این راه مصرف کند. معتاد به مواد مخدر، چنان بی‌غیرت می‌شود که ممکن است هستی و ناموس خود را در این راه فدا کند.

۲. خود کم‌بینی و ضعف نفس

از علل بی‌غیرتی، خود کم‌بینی و ضعف نفس است. گاهی نفس توانایی دفاع و حمایت از آنچه شرع و عرف پشتیبانی و نگهداری از آن را بر وی واجب و ضروری شمرده است، ندارد و در این حالت است که قوه غضبیه که به عنوان پاسبان انسان به او ارزانی شده است، از حالت عادی خود خارج شده، از کارکرد خویش تهی می‌شود.

۳. موسیقی‌های مبتذل

از دیگر عوامل بی‌غیرتی، گوش سپردن به ترانه‌ها و موسیقی‌های حرام و مبتذل می‌باشد که مرد را بی‌غیرت و زن را بی‌حیا می‌کند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالْبُرْبُطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ!» کسی که چهل روز در خانه‌اش صوت موسیقی نواخته شود و مردم بر او وارد شوند، شیطان تمام اعضای خود را به بدن او مسح می‌نماید و در وجود او می‌دمد. پس غیرت و حیا از آن مرد برطرف گردد؛ تا جایی که اگر با زنش، در مقابل خودش، فعل قبیحی انجام دهند، او بدش نمی‌آید و صفت غیرت و حیا به کلی از آن مرد برطرف شود.»

۴. نگاه به نامحرم

نگاه به نامحرم، از غیرت مرد می‌کاهد و او را در دفاع از ناموسش سست می‌کند. محمد بن سنان می‌گوید: حضرت امام رضا علیه السلام در جواب پرسش‌های من فرموده بود: نگاه کردن به موهای زنان و بانوان نامحرم، حرام است؛ زیرا این نگاه، مرد را تهیج و

تحریک نموده و او را به فساد و حرام و اعمال ناپسند می‌کشاند. همچنین است حکم نگاه به غیر مو، که نگاه مرد به آنها حلال نیست؛ مگر در موردی که حق تعالی در قرآن آن را استثنا کرده است.^۱ اگر مردی بخواهد خانواده‌اش را از دید نامحرمان حفظ کند، باید خود نیز از نگاه به نامحرم چشم‌پوشد تا همسرش پاک بماند.

هر که باشد نظرش در پی ناموس کسی

پی ناموس وی افتد نظر بولهوسی

۵. برخی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها

از عوامل بی‌غیرتی، خوردن گوشت خوک است. خوک، غیرت ناموسی ندارد و جفت خود را در معرض استفاده خوک‌های نر دیگر قرار داده، از این عمل، لذت هم می‌برد. از این رو، اشخاصی که از گوشت خوک تغذیه می‌کنند، همان صفات و اخلاق رذیله را پیدا می‌کنند. به همین جهت، مصرف گوشت خوک در فهرست غذاهای حرام قرار گرفته است. قرآن کریم سه بار این حکم را تکرار نموده و می‌فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ»^۲ استاد مطهری می‌نویسد: «از جمله صفات خوک این است که خیلی کثیف است. در حدیث است که یکی از خصایص روحی این حیوان این است که [غیرت ندارد و خوردن گوشت آن،] غیرت را از بین می‌برد. غیرت ناموس در خروس زیاد است و حیوانی که اصلاً این خاصیت در او نیست، خوک است. وقتی از امام رضا علیه السلام راجع به حرمت گوشت خوک سؤال می‌کنند، می‌فرماید: «لأنَّه يُذْهِبُ الْغَيْرَةَ؛ برای اینکه [خوک،] غیرت را از بین می‌برد...» این حالتی که شما الآن در اروپا می‌بینید، اثر گوشت خوک است که حاصلش را بروز داده است.»^۳

پیامدهای مادی و معنوی غیرت

در ادامه، به بیان برخی آثار ارزشی و پیامدهای سازنده غیرت می‌پردازیم.

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، قم: نشر داور، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۳: «به یقین خداوند، مردار، خون و گوشت خوک را حرام کرده است.» سوره مائده، آیه ۳ و سوره نحل، آیه ۱۱۵.

۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: صدرا، ج ۲۱، ص ۷۱.

۱. سلامتی نسل انسان

استاد مطهری رحمته‌الله در مورد مهم‌ترین اثر غیرت در مردان می‌نویسد: «اگر حس غیرت هم در مرد نمی‌بود که محل بذر را همیشه حفاظت و پاسبانی کند، رابطه نسل‌ها با یکدیگر به‌کلی قطع می‌شد، هیچ پدری فرزند خود را نمی‌شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی‌دانست، کیست. قطع این رابطه، اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می‌سازد.»^۱

۲. دفاع از حریم خانواده

از جمله رهاوردهای غیرت، دفاع از حریم ناموس و خانواده است. حمایت و حفاظت از ناموس، ارتباطی تنگاتنگ با شرف و مردانگی شخص مسلمان دارد و اسلام با تأکید از او خواسته که از ناموس خود و هم‌کیشانش در برابر هر گونه گزند داخلی و خارجی به‌شدت دفاع کند و کمترین مسامحه‌ای از خود بروز ندهد.^۲ فتوای امام خمینی رحمته‌الله نیز چنین است: «اگر به ناموس کسی - خواه همسرش باشد یا دیگران - به قصد تجاوز حمله شود، واجب است، به هر وسیله ممکن آن را دفع کند؛ گرچه به کشتن مهاجم بیانجامد. بلکه اگر قصد آبروریزی به‌کمتر از تجاوز هم داشته باشد، به ظاهر حکمش همین است.»^۳

گر چه غیرت بردن از عاشق نکوست

غیرت معشوق دایم بیش از اوست

بنابراین، حساسیت در مقابل آسیب‌هایی که به جایگاه رفیع خانواده وارد می‌شود، در سیره خوبان عالم اهمیتی به‌سزا دارد. امام صادق علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبَعِهِ ذَلِكَ: مُعَاشَرَةً جَمِيلَةً وَ سَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةً بِتَحْصُّنٍ؛^۴ مرد در خانه و نسبت به خانواده‌اش نیازمند رعایت

۱. همان، ج ۱۹، ص ۴۱۵.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۲۸، ص ۱۴۹.

۳. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، بی‌نا، ج ۱، ص ۸۷.

۴. حرانی، حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول، تصحیح علی اکبری غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم،

۱۴۰۴ق/۱۳۶۳ش، ص ۳۲۲.

سه روش است؛ هرچند در طبیعت او نباشد: خوش رفتاری، گشاده دستی به اندازه و غیرتی همراه با خویشنداری.»

۳. افزایش پاکدامنی

غیرت مثبت مردان، نشانه عفت و پاکدامنی آنان است. کسی که به عنوان انسان عقیف شناخته شود، آن را با بروز غیرت خویش به نمایش می‌گذارد. حضرت علی علیه السلام معیار سنجش عفت هر مردی را، میزان غیرت او نسبت به ارزش‌ها و حریم‌ها دانسته و می‌فرماید: «عَفْتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»^۱ پاکدامنی مرد، به اندازه غیرت اوست.»

۴. کسب دوستی خدا

از آنجا که خداوند، خود غیور است، هر انسان غیرتمندی را نیز دوست دارد و حتی اساس و بنیان احکام و نواهی الهی، بر غیرت استوار شده است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا»^۲ خداوند دارای غیرت است و هر غیرتمندی را دوست دارد و از غیرت الهی است که تمام کارهای زشت [و فساد و فحشای] آشکار و پنهان را حرام کرده است.»

غیور است محبوب پروردگار	که بی غیرتی آورد ننگ و عار
هر آن کس کند حفظ ناموس خویش	ز دربار ایزد برد بهره بیش

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

فصل پنجم: مباحث خانواده

راهکارهای آسان‌سازی ازدواج جوانان

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد سبحانی‌نیا*

اشاره

در خصوص ازدواج جوانان، بارها بحث شده است؛ ولی یکی از موضوع‌هایی که نیاز به بازخوانی بیشتر دارد، موانع ازدواج می‌باشد؛ زیرا این موانع، موجب بروز مشکلات فردی و اجتماعی فراوان شده‌اند. این نوشتار می‌کوشد موانع ازدواج و راه‌های آسان‌سازی آن را بررسی نماید که در محورهای زیر سامان‌دهی گردیده است.

اهمیت و آثار ازدواج

اسلام، بر خلاف برخی مکاتب که ازدواج را امری نکوهیده می‌دانند، آن را تقدیس کرده و جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل شده است؛ چون ازدواج، کارکردهای فراوانی دارد که مهم‌ترین آنها حفظ پاک‌دامنی است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَتَعَفَّفْ بِزَوْجَةٍ؛^۱ هر کس می‌خواهد خدا را در حال پاکیزگی و طهارت ملاقات کند، به وسیله ازدواج عَفَّتْ پیشه سازد.» و یا آن حضرت در بیانی دیگر فرموده: «مَا مِنْ شَابٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّهِ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ يَقُولُ يَا وَيْلَاهُ عَصَمَ هَذَا مِنِّي ثُلُثِي دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدَ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي؛^۲ هر کس در آغاز جوانی ازدواج کند، شیطانی که مأمور او است، فریاد می‌زند: ای وای! او دو سوم دینش را از دسترس من حفظ کرد و یک سوم دیگر را هم می‌تواند با تقوا حفظ کند.»

بر این اساس، اسلام به تعجیل در امر ازدواج تأکید دارد؛ چنانکه امام رضا علیه السلام در باره زود ازدواج کردن دختران می‌فرماید: «روزی جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: دختران به منزله میوه درخت هستند.

* عضو هیئت علمی دانشگاه تفرش.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، ج ۲۰، ص ۱۸.

۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

میوه هنگامی که رسید، چاره‌ای جز چیدن ندارد؛ و گرنه آفتاب آن را فاسد و یا دگرگون می‌کند. دختران نیز هنگامی که به بلوغ رسیدند، چاره‌ای جز ازدواج ندارند؛ و گرنه از فساد ایمن نیستند.^۱ از این حدیث، به‌خوبی استفاده می‌شود که تأخیر ازدواج از سنین جوانی، موجب بروز مشکلات روانی و عاطفی فردی و اجتماعی می‌گردد.

عدم تمایل جوانان به ازدواج

متأسفانه، واقعیت‌های موجود در جامعه نشان می‌دهد که رغبت جوانان به ازدواج کاسته شده و تأخیر در ازدواج، کم‌کم در حال تبدیل شدن به یک شیوه و امتیاز اجتماعی است. آمارهای رسمی، از ۸ میلیون جوان ایرانی آماده ازدواج سخن می‌گویند؛ اما این رقم در آمارهای غیر رسمی به ۱۲/۵ میلیون نفر رسیده است. توجه به بالا رفتن سن ازدواج در کشور، زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که کاهش چهارساله بلوغ در دختران و تنزل سه‌ساله آن در پسران را در کنار آن قرار دهیم. «بر اساس تحقیقات سازمان نظام روان‌شناسی، سن بلوغ دختران از ۱۴ سال به ۱۰ سال، و سن بلوغ پسران نیز از ۱۵ سال به ۱۲ سال کاهش پیدا کرده است. در حال حاضر، سن ازدواج در میان دختران، ۲۵ سال و در پسران، ۲۷ سال است. بر این مبنای، بین زمان رسیدن دختران و پسران به سن بلوغ با زمان ازدواج آنها، ۱۵ سال فاصله است؛ در حالی که در گذشته، بلوغ دختران در ۱۲ تا ۱۴ سالگی رخ می‌داد و سن ازدواج در دختران، ۱۶ تا ۱۸ سال بود. بلوغ در پسران نیز در سنین ۱۵ تا ۱۸ سال بود و فاصله چندانی میان سن بلوغ و ازدواج آنها وجود نداشت. دختران در کنار مادران، مهارت‌های زندگی و خانه‌داری را می‌آموختند و پسران در کنار پدرانشان، به کار مشغول می‌شدند. با توجه به تغییرات اساسی جسمی و روحی که پس از بلوغ در افراد رخ می‌دهد، این سال‌ها، بحرانی‌ترین سال‌های زندگی افراد به شمار می‌رود که اگر به‌درستی مدیریت نشود، به فاجعه‌ای بزرگ منتهی می‌شود.»^۲

«وجود ۴ میلیون متأخر در ازدواج (یعنی ازدواج در سن بالای ۳۵ سال برای پسران، و بالای ۲۷ سال برای دختران)، نزدیک به یک میلیون نفر جوان با شانس ازدواج بسیار

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۶، ص ۲۲۳.

۲. پایگاه اینترنتی جهان نیوز، نشانی: www.jahannews.com تاریخ مشاهده: ۱۳۹۲/۶/۲۵، کد مطلب: ۱۴۴۰۲۴.

کم در جامعه و ۱۵ میلیون جوان در آستانه ازدواج، زنگ خطری برای خانواده‌ها و مسئولان محسوب می‌شود. این مسأله نشان می‌دهد که جامعه از حالت هشدار عبور کرده و به مرحله بحران رسیده است و اگر خانواده‌ها نسبت به این بحران غفلت کنند، آینده مبهم و نه چندان خوشی در انتظار آنها است.^۱

جوامع غربی، این خلأ زمانی یا در حقیقت دوره بحرانی را با روابط آزاد جنسی که پشتوانه قانونی دارد، می‌پوشانند؛ اما جامعه دینی ما، چنین راهکاری را برنمی‌تابد. اسلام، نه فساد و بی‌بندوباری جنسی را می‌پذیرد و نه با افزایش سن ازدواج موافق است. امام صادق علیه السلام فرمود: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ لَا تَطْمَثَ إِبْنَتُهُ فِي بَيْتِهِ»^۲ از سعادت شخص این است که دخترش در خانه او عادت ماهانه نشود (پیش از آن، به خانه شوهر رفته باشد).

موانع ازدواج

وضعیت موجود ازدواج، به هیچ وجه با تعالیم اسلام سازگار نیست؛ چون اسلام طرفدار ازدواج زود و آسان است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خَيْرُ النِّكَاحِ أَيْسَرُهُ»^۳ بهترین ازدواج، آسان‌ترین آن است.

هم اکنون، ازدواج آسان، معروفی است که به منکر تبدیل شده و به نظر می‌رسد در این شرایط، بیش از گذشته به فرهنگ‌سازی در خصوص ازدواج آسان نیاز داریم. برای آسان‌سازی ازدواج، باید موانع را از سر راه برداشت. برخی از این موانع و راه‌های برون‌رفت از آنها عبارت‌اند از:

۱. ازدواج‌های ناموفق

اصل ازدواج، خاستگاه همگانی دارد. از این رو، جوانان ازدواج را در شمار نیازها و آرمان‌های خود می‌دانند و برای آن اهمیت خاص قائل هستند؛ اما در این بین، موانع و مشکلاتی به وجود می‌آید که این فرایند را دچار مشکل می‌نماید و جوانان عملاً از این

۱. روزنامه ایران، شماره ۴۰۷۶، به تاریخ: ۸۷/۸/۲۶.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، اسلامی، ج ۵، ص ۳۳۶.

۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، ح ۱۵۰۷.

خواست دست بر می‌دارند؛ مثلاً در حال حاضر، آمار طلاق در جامعه ما نسبت به گذشته بالا رفته است که نتیجه‌اش به وجود آمدن احساس ناامنی در بین جوانان است.

راه حل:

برای آسان‌سازی ازدواج، باید این نگرانی را از بین برد. به این منظور، لازم است عوامل طلاق‌ها را بررسی کرد. یکی از علت‌های طلاق، انتخاب‌های نادرست است.

۲. تربیت‌های ناقص خانوادگی

اگر در گذشته پدرسالاری برای فرزندان مشکلاتی را ایجاد می‌کرد، در حال حاضر، فرزندسالاری برای والدین معضلاتی را به وجود آورده است که یکی از آنها، سخت شدن ازدواج جوانان است؛ زیرا آنان عادت کرده‌اند که به خانواده خود متکی باشند. از این رو، نمی‌توانند تشکیل خانواده دهند. وقتی به پدران یا مادران می‌گوییم: چرا جوان خود را زن نمی‌دهی؟ می‌گوید: او نمی‌تواند گلیم خود را از آب بیرون کشد، چطور زن بگیرد و چون از جوان می‌پرسیم: چرا ازدواج نمی‌کنی؟ می‌گوید: هنوز زود است که ازدواج کنم. این پاسخ‌ها، نشان‌دهنده عدم اعتماد به نفس و مسئولیت‌گریزی جوان است؛ به بیان دیگر، تربیت نادرست باعث شده که جوانان از ازدواج بترسند. متأسفانه، بسیاری از خانواده‌های ایرانی، فرزندان خود را برای مسئولیت‌پذیری در زندگی به‌خوبی تربیت نمی‌کنند و زمانی که فرزندشان به سن ازدواج می‌رسد، به علت ترس از مسئولیت‌پذیری حاضر به ازدواج نمی‌شود. مسئولیت‌پذیری در امر ازدواج و تشکیل زندگی، نیازمند بلوغ عقلی، جسمانی و اجتماعی است و شخص در صورتی که فاقد هر کدام از زمینه‌های یادشده باشد، نمی‌تواند نقش خود را به گونه‌ای شایسته ایفا نماید و خانواده خویش را مدیریت کند. البته مقصر اصلی در موضوع مسئولیت‌پذیر نبودن جوانان، خانواده‌ها هستند. وقتی جوان ۲۰ ساله در خانه استراحت می‌کند و والدینش علاوه بر تأمین هزینه‌های او، حتی کوچک‌ترین مسئولیتی را نیز به او نمی‌سپارند، دیگر انتظاری از آن جوان نمی‌رود. به همین دلیل است که ۸۵ درصد از جوانان، مفهوم مسئولیت اجتماعی را که رسالت تشکیل خانواده است، نمی‌دانند.

راه حل:

نقش والدین در جهت پیشگیری از وابستگی فرزندان، بسیار پررنگ است. والدین باید رفتارهایی از خود نشان دهند که فرزند از همان ابتدا مستقل بار بیاید؛ مثلاً از همان اوان کودکی باید انجام کارهای شخصی کودک پس از یادگیری، بر عهده خود او واگذار شود. همیشه پدر و مادر نباید پاسخ‌گوی تمامی سؤالات فرزندان باشند و بگذارند خود فرزند نیز در مورد جواب پرسش‌های خویش فکر کند و به نتیجه برسد. والدین به منظور فراهم شدن بلوغ اجتماعی فرزندان، اجازه دهند آنان طعم سختی را بکشند و با مرارت‌های زندگی آشنا شوند.

۳. نگرش مادی به ازدواج

اگرچه اسلام از ازدواج به عنوان یک حرکت مقدس یاد کرده است، متأسفانه در جامعه ما نگرش بعضی از مردم به ازدواج، مادی شده است. بر این اساس، با محاسبات مادی خود، ازدواج کردن را به تأخیر می‌اندازند. بسیاری از خانواده‌ها اعتقاد دارند که اگر برای دانشگاه فرزندان هزینه کنند، با اشتغال فرزندان‌شان در آینده، وضع مالی آنان بهتر می‌شود؛ ولی بر این باور نیستند که با ازدواج نیز وضع اقتصادی بهتر می‌شود. بنابراین، یکی از علل افزایش سن ازدواج، ضعف اعتقادی، فاصله گرفتن از فرهنگ دینی و تردید در وعده‌های خداوند و نگرانی از وضعیت آینده است.

راه حل:

با وجود این‌که نمی‌توان مسائل اقتصادی را نادیده گرفت، اما باید قبول کرد که دلیل بعضی از تأخیر افتادن‌ها در ازدواج، واقعاً به جهت بی‌پولی نیست؛ بلکه راضی نبودن به آن اندازه دارایی است که می‌تواند یک زندگی دوفره ساده را تشکیل داد. در این منطبق، باید درآمد کافی و قابل قبول داشت تا بتوان ازدواج کرد؛ اما در منطق و حیانی و فرهنگ دینی، حقیقت جز این است. در ادبیات دینی، یکی از راه‌های افزایش برکت و درآمد، ازدواج است؛ به تعبیر دیگر، برای پول‌دار شدن باید ازدواج کرد؛ نه اینکه اول پول‌دار شد و سپس ازدواج کرد. ازدواج، باعث ازدیاد رزق و برکت زندگی است و با افزایش رزق، می‌توان از عهده تأمین افزایش هزینه‌ها هم برآمد. خداوند در دو آیه قرآن به یاری و رزق، به‌ویژه برای ازدواج وعده داده است: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى

يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛^۱ آنها که ازدواج را نمی‌یابند [نه اینکه خود نمی‌خواهند]، عفت پیش گیرند تا خدا آنان را از فضل خود بی‌نیاز کند. بنا بر نظر مفسران، مراد از تحقق نیافتن نکاح در این آیه، نداشتن تمکن و توان مالی برای تهیه جهیزیه و نفقه است که خداوند به زیبایی، مؤمنان را وعده داده است که از فقر نترسند؛ چرا که او ایشان را بی‌نیاز می‌سازد و وسعت رزق می‌دهد. سپس خداوند وعده خود را با جمله «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» تأکید می‌کند. در آیه دیگر می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲ مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید؛ همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را. اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است.»

بر این اساس، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۳ هر کس از ترس فقر ازدواج را ترک کند، پس به خدا گمان بد برده است؛ چون خداوند می‌فرماید: اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را بی‌نیاز می‌کند.» بر خلاف بیشتر تصورات ابتدایی از ازدواج که عده‌ای آن را موجب زیاد شدن نان‌خور و تقسیم سرمایه می‌دانند، دین اسلام ازدواج را موجب برکت و ازدیاد رزق و روزی می‌داند. امام صادق علیه السلام همچنین فرمود: «أَكْثَرُ الْخَيْرِ فِي النِّسَاءِ»^۴ بیشتر خیر، در زن‌ها است.» روزی، یکی از آن خیرها است و فرزند صالح یا زندگی طیب، از دیگر برکات ازدواج به شمار می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اتَّخَذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ»^۵ برای خود اهل بگیرید که این کار، برای شما روزی‌آورترین کار است.» پس به آنان که در پی پول برای تشکیل زندگی هستند، باید گفت که ازدواج کنید تا رزق و روزی الهی به جانب شما جاری شود؛ زیرا ازدواج، بهترین منبع خیر و برکت در زندگی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جای

۱. سوره نور، آیه ۳۳.

۲. سوره نور، آیه ۳۲.

۳. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۱.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۸۵.

۵. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱۰۰، ص ۲۰۷.

دیگر می‌فرمایند: «تَزَوَّجُوا النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ بِالْمَالِ»^۱ با زن‌ها ازدواج کنید که آنها مال‌آور هستند.»

در روایت آمده است که: «مردی در محضر مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از فقر و تهیدستی شکایت کرد. حضرت به او فرمود: تَزَوَّجْ. فَتَزَوَّجَ فَوَسَّعَ عَلَيْهِ؛ ازدواج کن. او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد.»^۲ جوانی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و از فقر شکایت نمود. حضرت به او فرمود: ازدواج کن. وقتی برای بار دوم و سوم هم این جوان نزد پیامبر رفت، حضرت به او فرمود: ازدواج کن.

یکی از یاران امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از حضرت پرسید: آیا روایت «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْأَعْيَالِ»^۳ روزی، همراه همسر و فرزند است»، واقعیت دارد؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ فرمودند: بله.

۴. مهریه‌های سنگین

تعیین مهریه‌های سنگین و نجومی، چند سالی است که مانع ازدواج گردیده است. برخی با این توجیه که مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته، و یا به این باور که مهریه زیاد، ضامن حفظ و استمرار پیوند زناشویی است، مهریه‌های سنگینی را معین می‌کنند؛ اما افزایش آمار طلاق نشان می‌دهد که این کار نمی‌تواند ضامن خوشبختی افراد باشد. بر اساس یک تحقیق، ۷۸ درصد جوانان، مهریه سنگین را موجب گریز از ازدواج می‌دانند.^۴

تجربه ثابت کرده است که تعیین مهریه سنگین از سوی دختران، نخستین بذریعۀ بی‌اعتمادی را در خانواده می‌پاشد. رجوع به دستورات دینی، ازدواج آسان، تنها راهکار فایق آمدن بر معضل مهریه‌های سنگین است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «خَيْرُ الصَّدَاقِ أَيْسَرُهُ»^۵ بهترین مهریه، سبک‌ترین آن است. در حدیثی دیگر از ایشان آمده است: «إِنَّ مِنْ يَمَنِ الْمَرْأَةُ تَيْسِيرُ خِطْبَتِهَا وَتَيْسِيرُ صِدَاقِهَا»^۶ از مبارکی زن این است که راحت

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، ص ۳۸۳.

۲. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۰.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۴.

۴. جام جم آنلاین، شماره خبر: ۱۰۰۰۰۴۱۷۲۰۹۱.

۵. نهج الفصاحه، ص ۴۶۷.

۶. همان، ص ۳۴۳.

خواستگاری شود و مهریه‌اش سبک باشد.» همچنین می‌فرماید: «تِیَاسِرُوا فِی الصَّدَاقِ فَإِنَّ الرَّجُلَ لَیُعْطِی الْمَرْأَةَ حَتَّى یَبْقَى ذَلِکَ فِی نَفْسِهِ عَلَیْهَا حَسِیكَةً؛^۱ در مهریه آسان بگیرید؛ زیرا مرد، کابین [سنگین] زن را می‌دهد؛ اما در دلش نسبت به او کینه و دشمنی ایجاد می‌کند.»

در اینجا ممکن است گفته شود که زمانه تغییر کرده و اکنون در هزاره سوم هستیم و رسم و رسوم آن دوران به ما ربطی ندارد؛ اما در پاسخ باید گفت: دوران پیامبر ﷺ را نمی‌توان از این مشکلات دست‌وپاگیری که الآن گریبان‌گیر جامعه اسلامی ما شده، استثنا کرد؛ زیرا در آن دوران نیز اشراف و ثروتمندان و قدرتمندان، مراسم عروسی پرتشریفات برپا می‌کردند و دختران خود را به افرادی تزویج می‌نمودند که از قدرت و امکانات مالی برخوردار باشند و از عهده انتظارات آنها برآیند؛ ولی پیامبر گرامی اسلام ﷺ با این رسوم موهوم مبارزه کرد و دختران ثروتمند را به مردان بی‌بضاعت و همچنین دختران فقیر را با مردان با مکتت تزویج نمود.

۵. تشریفات و تجملات

مانع دیگر، رواج تجملات در مراسم ازدواج است. در حال حاضر، در جامعه ایرانی شرایط سخت و دشواری برای جوانان پدید آمده است که ازدواج‌های آسان را به آرزویی دست‌نیافتنی تبدیل کرده است. برخی جوان‌ها مدت‌ها عقد دائم کرده، اما توان برگزاری مراسم عروسی را ندارند؛ به‌خصوص که حتی برپایی یک مراسم ساده عروسی نیز هزینه سنگینی در پی دارد. به همین دلیل، سال‌ها مراسم ازدواج این افراد به تأخیر می‌افتد.

راه‌حل:

در سال‌های گذشته، بزرگ‌ترها مراسم عروسی فرزند خود را در حیاط خانه برگزار می‌کردند و با یک برنامه‌ریزی دقیق، مراسم خوبی برای فرزندان‌شان برگزار نموده و اسراف نمی‌کردند و برای عروس و داماد خرج اضافه نمی‌تراشیدند؛ اما در حال حاضر، به جز هزینه‌های مربوط به خواستگاری، بله‌برون و جشن نامزدی، بیشترین هزینه

۱. زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۲۱.

ازدواج، مربوط به مراسم عروسی است که شامل: لباس عروس و داماد، آرایشگاه، آینه و شمع‌دان، محضر، سفره عقد، خرید کردن عروس و داماد، آتلیه عکس و فیلمبرداری، کارت عروسی، چسباندن گل به ماشین و تهیه دسته گل عروس، اجاره تالار و باغ یا شام عروسی می‌شود؛ در حالی که با مدیریت صحیح بودجه و هزینه عروسی می‌توان شروع بهتری را برای زندگی مشترک به ارمغان آورد.

۶. تهیه جهیزیه

در بسیاری از نقاط کشور، مسئول تهیه جهیزیه، خانواده دختر است و این امر، بار سنگینی را بر دوش خانواده عروس می‌گذارد. نداشتن تمکن مالی پدر خانواده عروس، توقعات بی‌جا، چشم و هم‌چشمی، تکبر و غرور یکی از طرفین و یا تحقیر خانواده کم‌بضاعت، از جمله پیامدهای این فرهنگ نادرست است که می‌تواند زمینه‌ساز مشکلات بعدی در زندگی زوجین نیز بشود. در وضعیت کنونی، فرهنگ غلط تأمین جهیزیه سنگین و گران‌قیمت، ازدواج را با سختی روبه‌رو کرده است.

راه حل:

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، باید رویکرد خانواده‌ها به امر ازدواج جوانان تغییر کند؛ چرا که عمده‌ترین دلیل تأخیر ازدواج جوانان، توقعات نابجای خانواده‌ها و باورهای غلط آنان مثل چشم و هم‌چشمی در امر ازدواج است و اشتغال، مسکن و مسائل مالی، در اولویت بعدی آنان قرار دارد. یکی از کارشناسان می‌گوید: «متأسفانه، هم‌اکنون همه تصور می‌کنند که علت ازدواج نکردن جوانان، بیکاری و نبود مسکن است. این موضوع در حالی در جامعه تفهیم شده است که بر اساس تحقیقات سازمان ملی جوانان، بیش از ۹۰ درصد جوانان مجرد دارای شغل هستند و ۵۰ درصد از این جوانان نیز دوشغله‌اند. علت اصلی تأخیر در ازدواج جوانان، مشکلات فرهنگی در خانواده‌ها است. تا زمانی که نگرش خانواده به مقوله ازدواج تغییر نکند، ما شاهد افزایش سن ازدواج خواهیم بود.»^۱

۱. روزنامه ایران، شماره ۴۰۷۶، به تاریخ: ۸/۸/۸۷.

گروه‌های مؤثر در آسان‌سازی ازدواج

در آسان شدن ازدواج، گروه‌های ذیل نقش اساسی دارند:

۱. دختران و پسران جوان

نقش اوّل در آسان‌سازی ازدواج، بر عهده خود جوانان است. آنان باید بدانند اگر خودشان نخواهند، کسی برای آنها نمی‌تواند کاری انجام دهد. برخی توقعات عجیب و غریب ما، برآمده از خانواده‌ها است و تعدادی هم زاییده عوامل محیطی و تحولات پر شتاب عصر جدید هستند. جوانان نباید چنین توقعاتی را بپذیرند و در برابرشان تسلیم شوند. آنها می‌توانند با آگاهی، دوراندیشی و قناعت، این سنت قدسی را بر اساس آموزه‌های دینی، حیاتی دوباره ببخشند. جوانان می‌توانند پس از ازدواج، مدتی کنار والدین خود زندگی کنند یا ازدواج نیمه‌مستقل را برای چند سالی که در حال تحصیل هستند، داشته باشند.

۲. خانواده‌ها

در گذشته، وقتی دختران و پسران به سن بلوغ می‌رسیدند، پدر و مادرها برای ازدواج آنان اقدام می‌کردند و به قول معروف، آستین بالا می‌زدند؛ اما امروزه جوانان از طرف جامعه و اطرافیان خویش هیچ‌گونه فشاری را برای تشکیل خانواده احساس نمی‌کنند. از این رو، جوان حمایت و پشتیبانی کافی برای قدم برداشتن در راه ازدواج را حس نمی‌کند. خانواده‌ها باید به الزامات بلوغ جنسی فرزندان توجه داشته باشند و بیش از پیش خود را به آنها نزدیک‌تر کنند، تا بتوانند به نیازهای عاطفی و جنسی فرزندان خویش پی برده و در نهایت، راه حل منطقی را پیش روی آنان قرار دهند. در برخی موارد، جوانان اظهار می‌دارند: ما می‌خواهیم ازدواج کنیم؛ اما خانواده‌ها مخالفت می‌کنند و اعتنایی به خواسته ما ندارند. قرآن مجید وظیفه ازدواج دختران و پسران را بر عهده همه افراد جامعه اسلامی، به‌ویژه نزدیکان آنان قرار داده است: «مردان و زنان بی‌همسری را که در بین شما هستند، همسر دهید؛ همچنین غلامان و کنیزان صالح و درست‌کارتان را. اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند، گشایش‌دهنده و آگاه است.»^۱

۱. سوره نور، آیه ۳۲.

با توجه به اهمیت ازدواج جوانان، پدر و مادر در این زمینه نقش و وظیفه ویژه‌ای دارند؛ تا جایی که اسلام آن را یکی از حقوق فرزندان قرار داده است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثَةٌ يُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ وَ يُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ^۱» فرزند، سه حق بر پدر دارد: اول انتخاب نام نیکو، دوم کتابت، نوشتن و سواد آموزی، و سوم ازدواج، زمانی که فرزند بالغ شد.^۲ از این روایت به روشنی استفاده می‌شود که از نظر اخلاقی پدر وظیفه دارد در حدّ توان زمینه‌های ازدواج فرزند خود را فراهم آورد؛ مگر اینکه در پیشگاه خداوند عذری داشته باشد. پدرانی که توانایی این امر حیاتی را داشته باشند، ولی سهل‌انگار یا بی‌تفاوت باشند، شریک جرم انحراف فرزندان‌شان هستند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ بَلَغَ وَكَدَهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يَنْكِحُهُ فَلَمْ يَنْكِحْهُ ثُمَّ أَحَدَّثَ حَدَّثًا فَإِلَيْكُمْ عَلَيْهِ^۲» هر کس فرزندش به سن ازدواج برسد و او هم بتواند وسایل ازدواجش را فراهم نماید، ولی اقدام نکند و فرزندش گرفتار گناه گردد، در گناه وی شریک است.^۳

به خانواده‌ها پیشنهاد می‌شود که اگر فرزندشان در حال تحصیل است و تصمیم بر ازدواج دارد، او را در این امر یاری رسانند و ازدواج را مانع تحصیل ندانند.

۳. افراد نیکوکار

ما در جامعه، افراد نیکوکار بسیاری داریم و در حال حاضر، شمار قابل توجهی کلاس توسط خیرین مدرسه‌ساز ساخته شده است؛ اما در خصوص ازدواج، کمک کردن این افراد خیلی کم‌رنگ است. کمک به ازدواج جوانان، سیره اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «فردی نزد پدرم آمد. پدرم از او پرسید: آیا زن داری؟ او گفت: خیر، پدرم در مورد فضیلت ازدواج و همسر داشتن با او صحبت کرد و به او هفت دینار طلا داد تا ازدواج کند.^۳ افراد پول‌دار خیر می‌توانند برای مسکن جوانان که مشکل اصلی جوانان برای ازدواج است، ساختمان‌هایی مناسب بسازند. همچنین کار دیگر خیرین، در نظر گرفتن تسهیلات و قرض الحسنه یا کمک به خانواده‌ها در امر

۱. طبرسی، مکارم الاخلاق، قم: شریف الرضی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۲۰.

۲. متقی هندی، کنز العمال، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۴۴۲.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۹.

خرید جهیزیه یا برپا کردن مجالس عروسی و یا ساختن سالن‌های ویژه عروسی در سطح شهر است. تشکیل مجمع خیرین ازدواج، جهت انسجام‌بخشی، تقویت فعالیت‌ها و استفاده از توانمندی‌های خیرین کشور، کمک به راه‌اندازی کانون‌های پیوند مهر در استان‌ها و دانشگاه‌ها توسط بخش خصوصی در جهت برنامه‌ریزی برای تسهیلات، آموزش، مشاوره و فرهنگ‌سازی ازدواج یا همسریابی، تنظیم مقرراتی جهت بخشودگی مالیاتی برای فعالان حوزه ازدواج و تشویق آنان به در اختیار گذاشتن منابع به زوج‌های جوان، می‌تواند حمایت‌های مردمی را در این زمینه تقویت کند.

۴. اطرافیان

در شرایط کنونی که مخارج عروسی و تهیه جهیزیه زیاد است، اطرافیان و خویشاوندان عروس و داماد می‌توانند برای سامان دادن زوج‌های جوان، به یاری خانواده‌ها بیایند؛ چنانکه در بعضی از شهرها، این سنت پسندیده انجام می‌شود؛ مثلاً در برخی از مناطق استان خوزستان، به‌ویژه در میان عشایر، وقتی یک جوان تصمیم به ازدواج می‌گیرد، همه اهل عشیره یا روستا به کمک او و خانواده‌اش می‌آیند و از انتخاب همسر تا تهیه هزینه‌ها و مسکن و شغل به آنها یاری می‌رسانند. آیا بهتر نیست این رسم زیبا و خداپسندانه را در همه کشور احیا کنیم؟

یکی از مشکلات جوانان، سر درگمی در انتخاب همسر است. بسیاری از دختران امروزی می‌گویند: چگونه می‌توان شرایط ازدواج کردن را فراهم کرد، در حالی که کسی ما را نمی‌شناسد؟ متأسفانه، امروزه واسطه‌گری در امر خیر که یکی از راه‌های مهم در شکل‌گیری ازدواج سنتی است، به‌بوته فراموشی سپرده شده و معمولاً اطرافیان دخالتی در امر ازدواج جوانان نمی‌کنند و این موضوع را مرتبط به خود نمی‌دانند. البته بخشی از این امر، به نوع نگاه به ازدواج مربوط است که از وصلت دو خانواده، به سوی وصلت دو فرد سوق پیدا کرده است. دلیل دیگر، عافیت‌طلبی و کم‌رنگ شدن باورهای دینی است. در گذشته مطابق شیوه سنتی، افراد بر اساس احساس شرعی و وظیفه دینی، ازدواج جوانان را جزء وظایف و تعهدات خود می‌دانستند و افراد ریش‌سفید در امر واسطه‌گری ازدواج، مورد احترام محله بودند. افراد مسن در محلات با در نظر گرفتن خانواده‌ها و دختران و پسران و بررسی شرایط آنها، نسبت به معرفی آنان به یکدیگر اقدام می‌کردند.

واسطه‌گری در امر ازدواج، با فضولی و تحمیل عقیده، متفاوت است. واسطه‌گری در امر ازدواج، هرچند تکلیف شرعی نیست، اما ارزشی اخلاقی است و روایات بسیاری بر آن تأکید دارد. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛^۱ برترین شفاعت‌ها آن است که جهت ازدواج میان دو کس صورت پذیرد تا بدین وسیله، خداوند آن دو را به هم رساند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَمِلَ فِي تَزْوِيجِ بَيْنِ مُؤْمِنَيْنِ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهُمَا زَوْجَهُ اللَّهُ أَلْفَ امْرَأَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كُلِّ امْرَأَةٍ فِي قَصْرِ مِنْ دُرٍّ وَ يَاقُوتٍ وَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاهَا فِي ذَلِكَ أَوْ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَ صِيَامٌ نَهَارُهَا؛^۲ هر کس در امر برقرار ساختن ازدواج میان زن و مردی کوششی کند، خداوند متعال هزار حورالعین به وی عطا نماید که هر یک قصری از دُر و یاقوت دارند و نیز در برابر هر گامی که در این امر بر می‌دارد و یا هر کلامی که در این باره می‌گوید، خداوند عمل یک سال عبادت که روزها را روزه و شب‌ها را در نماز باشد، در نامه اعمال او می‌نگارد.»

۵. مسئولان

طبق آموزه‌های قرآن، اگر صالحان به حکومت برسند، موظف‌اند که رفتار نیک و شایسته‌ای را انجام دهند. از این رو، دولت اسلامی موظف است فضیلت‌محور باشد و بر اساس آیات مختلف قرآن و احادیث نبوی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، برای ایجاد محیط پاک و رشد فضایل اخلاقی و معنویات تلاش کند. چنین دولتی باید در جهت ازدواج جوانان، گام‌های اساسی بر دارد و معضلات آنان را در خصوص مسائلی چون مسکن و اشتغال در حد امکان برطرف سازد. قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ إِِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛^۳ [تقوایندگان،] همان کسانی‌اند که اگر در زمین مکانت‌شان دهیم، نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام همه کارها با خدا است.» بنابراین، پیش‌شرط و مقدمه برپاداری نماز و معنویات و نیز امر به

۱. طبرسی، مکارم الأخلاق، پیشین، ص ۱۹۶.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الاعمال، قم: دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۸۸.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

معروف و نهی از منکر، بسترسازی برای محیط پاک و عفاف‌ورزی آحاد جامعه، به‌ویژه جوانان است. ما نهی از منکر را یاد گرفته‌ایم، ولی امر به معروف را یاد نگرفته‌ایم. وقتی دختری با پسری ارتباط دارند، باید نهی از منکر بشوند؛ اما امر به معروف این کار، توصیه و کمک آنها برای ازدواج است.

بالا رفتن سن ازدواج، مانند اعتیاد و ناهنجاری‌های اخلاقی، یک تهدید فرهنگی است. از این رو، پاسخ‌دهی به آن، به یک ارزش و ضرورت ملی تبدیل شده و حفاظت از ذخایر انسانی و پاسداشت اخلاق و ارزش‌ها، به تصمیم‌گیری درست در این باره ربط دارد. این موضوع، بیش از پیش این اندیشه را تقویت می‌کند که با راه‌اندازی «نهضت ملی ازدواج» و تدوین یک برنامه پنج‌ساله خاص، می‌توان به توسعه و تحکیم ازدواج دست یافت. البته در چند سال اخیر، اقداماتی نظیر: وام ازدواج، حق عائله‌مندی برای سربازان متأهل و یا کار دانشجویی برای دانشجویان متأهل صورت گرفته که جای تشکر دارد؛ اما این اقدامات، جوابگوی نیاز کنونی نیست و دولت اسلامی وظیفه دارد با ارائه خدمات رفاهی مانند مسکن ارزان و کمک به اشتغال جوانان، مسیر ازدواج آنها را هموار نماید. البته سامان‌دهی ازدواج جوانان، نیازمند عزم ملی و فراگیر در سطح جامعه است.

۶. رسانه ملی و روحانیت

رفع معضلات ازدواج، نیاز به یک فرهنگ‌سازی گسترده و آموزش همگانی دارد. راهکارهایی از قبیل: ترغیب جوانان و خانواده‌ها به آسان‌گیری ازدواج و ساده‌زیستی در زندگی، ایجاد فضای گفتمان ازدواج در جامعه، ترغیب رسانه‌های عمومی از قبیل صدا و سیما، مطبوعات و پایگاه‌های اینترنتی و تریبون نماز جمعه و منابر به اختصاص برنامه‌هایی ویژه ازدواج و خانواده، تهیه و تولید فیلم‌های آموزنده در مورد ازدواج، ترویج فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی در باره موضوع ازدواج و خانواده، می‌تواند فرهنگ جامعه را در این زمینه اصلاح کند. افزون بر این، راه‌اندازی قفسه کتاب و محصولات فرهنگی ازدواج و خانواده در جاهایی مثل: ادارات، دانشکده‌ها، مراکز پرجمعیت یا آپارتمان‌ها، تبلیغ و معرفی کتاب و محصولات فرهنگی ازدواج و خانواده در صدا و سیما، راه‌اندازی فروشگاه‌های تخصصی ازدواج و خانواده در تمامی استان‌ها و نیز حمایت از تولیدکنندگان تولیدات فرهنگی در زمینه ازدواج و خانواده، سطح آگاهی‌های عمومی را در مورد ازدواج و تحکیم خانواده بالا می‌برد.

تربیت ولایی فرزندان

حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی*

اشاره

یکی از مباحث مهم و اساسی، موضوع تربیت فرزندان بر اساس آموزه‌های انسان‌ساز اهل بیت علیهم‌السلام است. بدیهی است جامعه‌ای که فرزندانش بر مبنای تربیت ولایی رشد و کمال یابند، راه رستگاری را خواهد پیمود. برای این منظور، بایسته است به راه‌ها و روش‌هایی تمسک جست که ضمن معرفی شخصیت و منزلت اهل بیت علیهم‌السلام، فضایل آن بزرگواران را نیز به‌خوبی تبیین نماید و ایشان را بهترین الگوی انسانیت در نظر آورد و به نزدیکی بیشتر و عمیق‌تر به خاندان اهل بیت علیهم‌السلام بینجامد. این نوشتار می‌کوشد مباحثی چند را در این باره ارائه نماید.

چند نکته مقدماتی

اول: فرزندان، نقش‌پذیرند. نقش‌پذیری کودکان و فرزندان، از همان دوران که نونهال و خردسال‌اند و حتی پیش از آن، آغاز می‌شود. آنچه به صورت القائات به آنان داده می‌شود، می‌پذیرند و بر همان اساس، شاکله و شخصیت آنان شکل می‌گیرد. این نکته، مسئولیت والدین را در قبال فرزندان، حساس و سنگین می‌سازد.

دوم: محبت و عشق، یکی از قوی‌ترین عامل‌ها در کشاندن انسان به سمت و سوی خاص است. قهرمانان از آن جهت که الگوهایی دوست‌داشتنی برای افراداند، بر افکار، رفتار، فرهنگ و روحیات آنان اثر می‌گذارند. در بسیاری از انسان‌ها، چه خردسال و چه بزرگسال، علاقه و محبت، بیش از عقل و ادراک، انگیزه‌آفرین است. از این رو، در مسائل تربیتی نباید از این عامل اثرگذار غافل بود. محبت است که به اطاعت می‌کشاند و دوستی است که به هم‌رنگی و همراهی می‌رساند.

* نویسنده و محقق.

سوم: محبت هر کس در دل انسان باشد، خصلت‌ها و عمل‌های محبوب و معشوق، در روح و رفتار دوست‌دار و عاشق ظهور و بروز پیدا می‌کند. محبوب‌های خوب و پاک، محب را به وادی پاک و خوب می‌کشاند و محبوب‌های بد و فاسد، بدی و فساد را در دوست‌دار خود ایجاد و تقویت می‌کنند. به‌جا است که در ایجاد محبت در فرزندان، این گرایش را به سوی «علاقه به پاکان و نیکان» سوق دهیم؛ «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۱

چهارم: بر اساس نکات یادشده، ایجاد محبت اهل بیت پیامبر ﷺ در دل کودکان و فرزندان، به عنوان یک «روش تربیتی» مورد نظر پیشوایان دینی بوده است، چرا که علاقه به این خاندان، فرد را به راه آنان می‌کشاند و تا حدّ زیادی از کشیده شدن به بیراهه‌ها و مفساد اخلاقی و جریان‌های انحرافی بازمی‌دارد. قرآن کریم هم اجر رسالت پیامبر را «مُودَتِ ذِي الْقُرْبَى» دانسته است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۲ و در آیه دیگر، نتیجه این مودت را به خود مردم بر می‌گرداند؛ چون در واقع، دوست‌داران اهل بیت‌اند که از این مودت بهره می‌برند، نه خود اهل بیت ﷺ: «قُلْتُمْ مَا سَأَلْتُمُوهُ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»^۳

پنجم: تربیت فرزندان بر اساس محبت اهل بیت ﷺ، توصیه و رهنمود پیشوایان دین است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّي وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي وَالْقُرْآنِ؛^۴ فرزندان خود را بر محبت من و دوستی اهل بیت من و قرآن، تربیت کنید». این، همان تربیت ولایی فرزندان است که موضوع این نوشته است. امام صادق ﷺ نیز می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَبْنَا إِلَى النَّاسِ؛^۵ رحمت خداوند بر بنده‌ای که ما را در نظر مردم، محبوب سازد.»

ششم: محبت اهل بیت ﷺ و مودت نسبت به آنان، یکی از وظایف ما و از جمله حقوق واجب الهی بر عهده ما می‌باشد. از این رو، تربیت ولایی فرزندان، گامی در

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۱۳.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۷.

۴. مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ج ۱۸، ص ۴۹۸.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۰، ص ۳۴۸.

جهت ادای این حق و فریضه است. در روایات، حقوق چندی از اهل بیت علیهم السلام نسبت به پیروان یاد شده است، مانند حق: معرفت، محبت و مودت، اطاعت، مقدم داشتن آنان، زیارت و حق ادای خمس.^۱ امام علی علیه السلام در توصیه به حق محبت می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِحُبِّ آلِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۲ بر شما باد محبت خاندان پیامبرتان، که این، حق خدا بر شما است.»

در زیارت جامعه کبیره هم می‌خوانیم: «تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُقْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ». به موالات شما طاعت واجب شده پذیرفته می‌گردد، و برای شماست مودت واجب. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابن عباس در ضمن حدیثی فرمود: «إِنَّ حُبَّهُمْ قَرَضٌ مِّنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْعِبَادِ»^۳ محبت این خاندان، از سوی خداوند بر بندگان واجب است.»

هفتم: مقصود از تربیت ولایی فرزندان، آن است که:

هم فرزندان را با محبت اهل بیت بار آوریم،

هم از شیوه‌های تربیتی که اهل بیت داشته یا فرموده‌اند، بهره بگیریم،

هم معرفت این خاندان را در ابعاد مختلف به فرزندان خویش بیاموزیم،

هم فرزندان را به گونه‌ای تربیت کنیم که پیرو و رهپوی راستین این خاندان باشند،

هم آنان را با سخنان و مکتب و فرهنگ اهل بیت و سبک زندگی آنان آشنا سازیم.

اکنون پس از این هفت نکته مقدماتی، به بیان برخی از شیوه‌هایی می‌پردازیم که هدف یادشده را تا حدی تأمین می‌کند.

راه‌ها و روش‌ها

برای اینکه فرزندان ما دوست‌دار خاندان رسالت باشند و با محبت اهل بیت علیهم السلام تربیت شوند، شیوه‌های ذیل مفید است:

۱. در این زمینه، رک: محمدی ری‌شهری، محمد، «اهل‌البيت في الكتاب والسنة»، فصل هشتم با عنوان «حقوق اهل بیت»، بی‌نا.

۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق و تصحیح مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش، ص ۱۱۷.

۳. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع المودّة، بی‌نا، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۲.

۱. معرفی اهل بیت علیهم‌السلام

از آنجا که دوست‌دار شدن، در پی شناخت به دست می‌آید (الْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ؛ محبت، فرع و شاخه شناخت است^۱)، باید چهره دوست‌داشتنی و تاریخ زندگانی و سیره والای اهل بیت علیهم‌السلام را برای فرزندان بیان کرد، تا محبت این خاندان در دل‌شان ایجاد شود. بسیاری از کسان هستند که در ابتدا نسبت به آنان حالت عادی داریم، ولی وقتی زندگانی‌شان را می‌خوانیم و با جلوهایی از شخصیت‌شان آشنا می‌شویم، محبت آنان بر دل‌مان می‌نشیند. فرزندان ما معمولاً شناختی از خاندان پیامبر ندارند. متأسفانه، اطلاع‌شان از بسیاری از هنرپیشه‌ها، ورزشکاران یا مجریان برنامه‌های تلویزیونی، خیلی بیشتر از شناختی است که از اهل بیت دارند. از این رو، موظفیم که با استفاده از روش‌های مختلف، بر شناخت آنان نسبت به اوصاف و ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام بیفزاییم، تا در نتیجه این شناخت، دوست‌دار و شیفته پیشوایان دین شوند.

۲. بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم‌السلام

به طور طبیعی، وقتی از ارزش و فضیلت و ثواب عمل، نماز، روزه یا ذکر سخن می‌گوییم، در شنونده گرایش به انجام آن کار ایجاد می‌شود. از این رو، بیان فضیلت و آثار و برکات این خاندان، در ایجاد محبت بسیار مؤثر است. در روایت فراوانی، این ثواب‌ها و فضیلت‌ها مطرح شده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النَّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ؛^۲ محبت من و محبت اهل بیتم، در هفت جای بسیار هولناک خطیر، سود می‌بخشد: هنگام جان دادن، در قبر، هنگام برخاستن از قبر برای قیامت، زمان تحویل نامه اعمال، هنگام حساب‌رسی عمل‌ها، وقت سنجش اعمال و زمان عبور از صراط.»

امام علی علیه‌السلام در این باره فرمود: «مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۳ هر کس ما را دوست بدارد، روز قیامت با ما خواهد بود.»

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۶۷، ص ۲۲.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، دار الحدیث، ح ۳۲۰۲.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۳۷، ص ۱۷.

همچنانکه اشاره شد، روایات بی‌شماری در باره فضیلت دوستی پیامبر و خاندان او و نیز آثار دنیوی و اخروی آن وجود دارد.^۱ توجه به آثار و برکات این محبت، بر گرایش به این خاندان می‌افزاید و در اثر این محبت، فرزندان ما در مسیر اهل بیت و ولایت قرار می‌گیرند و آنان را به فضایل نزدیک کرده و از رذایل دور می‌کند.

۳. اهل بیت علیهم‌السلام، بهترین الگو

از مسائل مهم در تربیت، داشتن الگو و معرفی آن است. در تأثیرپذیری انسان‌ها از الگو، به‌خصوص در سنین کودکی و جوانی، شکی نیست. کسانی که از راه فیلم، سریال و یا داستان، به عنوان قهرمان، الگو و یا شخصیت‌های محبوب مطرح می‌شوند و در قالب افرادی الهام‌بخش جلوه می‌کنند، بر رفتار مردم تأثیر می‌گذارند. جوانان ما از الگوهای مورد علاقه‌شان پیروی می‌کنند. این مسأله، هم می‌تواند یک «فرصت» باشد و هم «تهدید». پیامدهای پدیده «مدگرایی» و تقلید از چهره‌های محبوب ورزشی و هنری داخل یا خارج کشور، روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح باشد. حال اگر بتوانیم اهل بیت علیهم‌السلام را که با فضیلت‌ترین انسان‌ها و دوست‌داشتنی‌ترین افرادند، به عنوان «الگو» معرفی کنیم و کمالات و زیبایی‌های اخلاقی و سیره ایشان را برای فرزندان بازگوییم، به طوری که در حدّ الگو و سرمشق به آنان بنگرند، به‌یقین اثرپذیری تربیتی از گفتار و کردار ائمه علیهم‌السلام را در پی خواهد داشت؛ چون جوانان می‌کوشند خود را شبیه الگوی محبوب خویش قرار دهند.

بیان زندگی آنان، فضایل و معجزات و کرامات‌شان، شجاعت و سخاوت و اخلاق‌شان، ایثار و انفاق و عبادت‌شان، مردم‌دوستی و کمک به بینوایان، همه و همه اموری است که در ایجاد علاقه به این خاندان مؤثر است. همچنانکه بیان حالات عرفانی و سیر و سلوک بزرگان اخلاق، گرایش به این گونه امور را در افراد مستعد می‌افزاید، بیان کمالات اهل بیت علیهم‌السلام نیز سبب می‌شود تا به آنان به چشم سرمشق و الگو نگاه کنند و اثر بپذیرند. بسیاری از آنان که در دوره حیات ائمه، از آن بزرگواران پیروی کرده‌اند، به جهت این بوده که مجذوب شیوه‌های اخلاقی و رفتاری آنان بوده‌اند.

۱. میزان الحکمه، باب ۹۲ (واژه محبت، حب النبی وآله)؛ اهل البیت فی الکتاب والسنه، بخش هفتم (حبّ اهل بیت).

۴. برگزاری مراسم و شعائر

از نشانه‌های محبت، آن است که در شادی محبوب، شاد شویم و در غم او، غمگین. این حالت، پس از شناخت و همدلی و محبت پدید می‌آید. برپایی مراسم در ایام ولادت معصومین علیهم‌السلام، مناسبت‌های مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام، یا حضور در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام، زمینه‌ساز پیدایش این علاقه می‌شود. می‌توان گفت که این دو مسأله (تکریم در سایه شناخت، و شناخت و محبت در پی تکریم و نکوداشت)، تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند.

از این رو، آنچه به عنوان «تعظیم شعائر دینی» مطرح می‌شود، می‌تواند محبت‌آفرین باشد و فرزندان ما را با اهل بیت علیهم‌السلام آشنا کند و محبت‌شان را در دل‌ها پدید آورد. در حدیث آمده است که:

«شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا، يَفْرَحُونَ بِفِرْحَانَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا»^۱ شیعیان ما، از اضافه سرشت و طینت ما آفریده شده‌اند؛ با شادمانی ما، شاد می‌شوند و با حزن و اندوه ما، غمگین می‌گردند.»

وقتی در خانواده‌های مسلمان، احترام و تکریم و یاد اهل بیت علیهم‌السلام وجود داشته باشد، در میلاد آنان جشن بگیرند و شاد باشند و در ایام سوگواری‌شان عزاداری کنند و مجالس سوگواری برپا کنند و خانه را سیاه پوش نمایند و یا در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام شرکت کنند و فرزندان خود را هم شرکت دهند، این فضای خاص، در کشش روحی فرزندان به سوی اهل بیت علیهم‌السلام اثر می‌گذارد و موجب می‌شود که آنان ولایی و معنوی تربیت شوند. در خانه و خانواده یک شیعه، باید روز تولد یا وفات معصومین علیهم‌السلام با روزهای دیگر تفاوت داشته باشد.

رفتارهای دیگری از قبیل: نام بردن با احترام و تکریم از اهل بیت علیهم‌السلام، گذاشتن نام آنان بر فرزندان، نامگذاری برخی از اماکن و خیابان‌ها و مدرسه‌ها و مؤسسه‌ها به نام اهل بیت علیهم‌السلام، برپایی هیئت‌ها و تشکل‌های مذهبی با پرچم و نام این خاندان، جایزه دادن به فرزندان به جهت نوشتن مقاله و سرودن شعر و کشیدن نقاشی مرتبط با اهل بیت علیهم‌السلام، همه و همه در ایجاد مهر و محبت به این خاندان بزرگ مؤثر است. مهم آن است که

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد، تصنیف، غرر الحکم، پیشین، ج ۲، ص ۵۴۹.

عظمت و شخصیت دوست‌داشتنی اهل بیت علیهم‌السلام فرزندان را جذب کند، تا در پی این جاذبه، گرایش معنوی و تربیتی هم پیدا کنند. ایجاد این جاذبه، هم با گفتن و مطرح کردن شفاهی ممکن است، هم با در اختیار گذاشتن کتاب‌ها و مجلات و نرم‌افزارهای مرتبط.

۵. تشریف به زیارت

رفتن به دیدار هر شخصیتی، سبب معرفت و محبت می‌شود. اکنون که از دیدار امامان محرومیم، زیارت قبور مطهرشان به عنوان یک برنامه تربیتی و سازنده باید مورد توجه قرار گیرد. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «الزَّيَارَةُ تُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ»^۱ زیارت و دیدار، محبت‌آور است.»

فضای روحی و معنوی حاکم بر زیارتگاه‌های معصومین علیهم‌السلام و حرم‌های مطهر، زمینه‌ساز تربیت ولایی فرزندان است. هیچ‌کس منکر نیست که تشریف به حرم‌ها و انجام زیارت، کم یا زیاد، کوتاه‌مدت یا درازمدت، در زائران اثر معنوی بر جای می‌گذارد. بنابراین، از جمله برنامه‌های والدین و مربیان برای فرزندان و شاگردان، می‌تواند «زیارت‌های حرم معصومین علیهم‌السلام» باشد. والدین به صورت زیارت خانوادگی، و مربیان آموزشگاه‌ها و مدارس به عنوان «اردوهای زیارتی»، می‌توانند فرزندان را از فضای معنوی و ولایی حرم‌ها و زیارتگاه‌ها بهره‌مند سازند. بسیار اتفاق افتاده است که زیارت، زمینه توبه و اصلاح شده و یا عشق و علاقه به نماز و برنامه‌های مذهبی را در دل افراد بی‌تفاوت پدید آورده است و یا انگیزه برای مطالعه و شناخت در باره شخصیت امامان و کسب معرفت نسبت به آنان و مقام‌شان را ایجاد کرده است. پس می‌توان از این فضاها برای تأثیرگذاری تربیتی بهره گرفت.

زیارت، چون یادآور زندگی و شخصیت ائمه و اهل بیت علیهم‌السلام است، به عنوان یک تکلیف و برنامه مهم شیعی به شمار می‌رود. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۱، ص ۳۵۵.

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنْ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ»^۱
هر امامی، عهد و پیمانی بر گردن دوست‌داران و شیعیانش دارد. از نشانه‌های وفاداری
کامل به این عهد و پیمان، زیارت قبور آنان است.^۲

۶. آشنایی با تعالیم و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام

ترویج احادیث ائمه علیهم‌السلام و آشنا ساختن فرزندان با سخنان ارزشمند اهل بیت علیهم‌السلام که
در بردارنده غنی‌ترین و سودمندترین رهنمودها است، سبب گرایش و بهره‌گیری از
پیشوایان دین و تربیت شدن با معیارها و توصیه‌های آنان می‌شود. خوشبختانه،
کتاب‌های ساده و کوچک به نام «چهل حدیث» در موضوعات مختلف، از ناشران
گوناگون منتشر شده و می‌شود. تهیه و توزیع این گونه جزوات، تشویق به حفظ کردن
احادیث معصومین علیهم‌السلام و جایزه دادن به خاطر آن، گرایش به این خاندان را افزایش
می‌دهد.^۳

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛^۴ مردم اگر با زیبایی‌های سخن ما آشنا شوند،
از ما پیروی می‌کنند.»

فرزندان ما چه بسا در پی سخنان و جملات کوتاه و نغز، از اندیشمندان معروف، حتی
چهره‌های خارجی‌اند؛ در حالی که زیباتر و عمیق‌تر از آنها در کلمات معصومین علیهم‌السلام
وجود دارد. متأسفانه، ما در اشاعه و نشر احادیث معصومین علیهم‌السلام و فرهنگ‌سازی در
رجوع به کلمات اهل بیت علیهم‌السلام، کم‌کاری داشته‌ایم. آشنا ساختن با احادیث نغز، شیوا،
کاربردی و حکیمانه اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند یکی از راه‌های خوب به منظور «تربیت
ولایی» فرزندان باشد. قرن‌ها است که «کلمات قصار» امیر مؤمنان علیه‌السلام، از پرجاذبه‌ترین
سخنان کوتاه است.

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۷.
۲. در باره اهمیت زیارت و فلسفه آن و نیز آثار تربیتی و سازنده زیارت و تحلیل محتوای زیارت‌نامه‌ها و بُعد
اجتماعی و سیاسی آن، به کتاب «فرهنگ زیارت» از نویسنده، نشر مشعر، مراجعه کنید.
۳. مراکز هم‌چون: آستان قدس رضوی، حرم حضرت معصومه علیها‌السلام، سازمان تبلیغات اسلامی و نشر معروف، از
این گونه چهل حدیث‌ها منتشر کرده‌اند که در ترویج سخنان اهل بیت علیهم‌السلام مؤثر است.
۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲، ص ۳۰.

البته راه‌ها و شیوه‌های دیگری هم برای ایجاد محبت اهل بیت علیهم‌السلام عصمت و طهارت علیهم‌السلام وجود دارد که به همین مقدار بسنده می‌شود.^۱

۷. چند حدیث

در پایان این نوشته، به چند حدیث دیگر که در زمینه محبت اهل بیت علیهم‌السلام و تربیت ولایی فرزندان است، اشاره می‌کنیم که لازم است در مجال دیگر، تجزیه و تحلیل شود:

۱. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَنَّ مَوَدَّةَ أَهْلِ بَيْتِي مَفْرُوضَةٌ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛^۲ مودت و دوستی اهل بیت من، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.»

۲. امام صادق علیه‌السلام: «خَيْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذَكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا؛^۳ بهترین مردم بعد از ما، کسی است که از امر و فرهنگ ما یاد کند و مردم را به یاد کردن ما فراخواند.»

۳. امام باقر علیه‌السلام: «مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؛^۴ هر کس که ما را دوست بدارد، از ما اهل بیت به شمار می‌رود.»

۴. امام صادق علیه‌السلام: «لَا تَسْتَصْغِرُوا مَوَدَّتَنَا فَإِنَّهَا مِنَ الْبَاقِيَّاتِ الصَّالِحَاتِ؛^۵ مودت ما خاندان را کوچک مشمارید؛ چرا که آن از باقیات صالحات (خوبی‌های ماندگار) است.»

۵. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «فَاعْلَىٰ دَرَجَاتِ الدَّرَجَاتِ لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ؛^۶ عالی‌ترین درجات بهشت، برای کسی است که ما خاندان را با دلش دوست بدارد و ما را با دست و زبان (گفتار و عمل) یاری کند.»

۶. حضرت رضا علیه‌السلام: «لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ الْجِتْهَادَ فِي الْعِبَادَةِ اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام؛^۷ با تکیه به محبت آل محمد، عمل صالح و تلاش در عبادت را رها نکنید.»

۱. در این زمینه، به کتاب مؤلف به نام «عشق برتر» از انتشارات بوستان کتاب رجوع کنید که مبسوط‌تر به این مسأله پرداخته است.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۱۵.

۳. شیخ طوسی، امالی، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ق، ص ۲۲۴.

۴. عباسی، تفسیر عیاشی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۲۱۵.

۶. برقی، محاسن، قم: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۵۱.

۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۵، ص ۳۴۷.

۷. امام باقر علیه السلام: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَلَايَتَنَا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِيًا لِلَّهِ لَمْ تَنَفَّعَهُ وَلَايَتَنَا وَيَحْكُمُ لَّا تَغْتَرُّوا؛^۱ هر کس از شما که فرمان بر خداوند باشد، ولایت ما به او نفع می‌رساند و هر کس از شما که نسبت به خدا نافرمان باشد، ولایت ما سودی به حال او ندارد. وای بر شما! مغرور نشوید!»

۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَبِّ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِي؛^۲ هر کس که دوست دارد به دستگیره محکم چنگ بزند، به محبت علی و اهل بیت من تمسک جوید.»

۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛^۳ هر چیز، پایه و اساسی دارد و اساس اسلام، محبت ما اهل بیت است.»

۱۰. حضرت مهدی علیه السلام در نامه به شیخ مفید رحمته الله: «فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا؛^۴ هر یک از شما عملی انجام دهد که به سبب آن، به محبت ما نزدیک شود و از هر کاری که موجب ناخشنودی و نارضایتی ما می‌گردد، پرهیزد.»

ولایت گنج عشقی در دل ماست	محبت هم سرشته با گل ماست
دیانت بی‌شما کامل نگردد	به جز با عشق‌تان، دل، دل نگردد
هر آن کس دین عقل و فطرت آموخت	مرام دوستی با عترت آموخت
شما ای عترت مبعوث خاتم	شما ای برترین اولاد آدم
شما از اهل بیت آفتابید	گل جان محمد را گلابید
امیر کشور دل‌ها شما میاید	شما آینه‌های حق نمایید
شما آل رسول خاتم استید	که با جود و کرم، میثاق بستید
دل و جان جهانی عاشق‌آباد	فدای نام شیرین شما باد
کریمان با بدان هم بد نکردند	کسی را از در خود رد نکردند
اگر ناقابلیم و شرمساریم	به جز عشق شما چیزی نداریم
شما در ظاهر و باطن امیرید	عنایت کرده ما را دست گیرید ^۵

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

۲. شیخ صدوق، عیون الاخبار رضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۵۸.

۳. برقی، محاسن، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴. طبرسی، احتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۵۹۹.

۵. محدثی، جواد، ابیاتی از منظومه اهل بیت آفتاب، برگ و بار، بی‌جا، ص ۶۱.

رفتارشناسی امام خمینی علیه السلام با همسر

حجت الاسلام والمسلمین عیسی عیسی زاده*

اشاره

روش الگویی، از بهترین و مؤثرترین روش‌های تربیت انسانی است. یکی از شخصیت‌های عصر ما که سیره او در ابعاد گوناگون زندگی می‌تواند الگوی ارزشمندی برای همگان باشد، امام خمینی علیه السلام است. همان گونه که بهره‌گیری از سیره آن عزیز سفرکرده در عرصه‌های فردی و سیاسی، آثار و برکات فراوانی را به همراه دارد، الگو قرار دادن سیره خانوادگی ایشان نیز می‌تواند برای خانواده‌ها الهام‌بخش و کمال‌آفرین باشد. در این نوشتار می‌کوشیم تا خوانندگان محترم را با سیره و رفتار امام علیه السلام در برخورد با همسر گرمی‌شان آشنا سازیم. احترام و محبت به همسر، توجه به سلامتی او، خوب سخن گفتن با همسر و مراعات حال او و نیز توصیه به فرزندان در رعایت احترام همسر، از جمله رفتارهای اخلاقی و معنوی امام خمینی علیه السلام در مواجهه با همسر خویش است که برای دستیابی به خانواده‌ای سالم، شایسته توجه است.

الف- احترام و محبت به همسر

احترام و محبت در روابط خانوادگی، نقش بسیار مهمی در سلامت خانواده دارد. هرچه احترام و محبت بیشتر باشد، زندگی خانوادگی از آرامش و لذت افزون‌تری برخوردار خواهد بود. حفظ حرمت زنان و رعایت آداب معاشرت با آنان، از توصیه‌های خداوند بر مردان است.^۱

شادابی کانون خانواده، بستگی به حضور بانشاط زن در این کانون دارد؛ اما نشاط زن، به احترام و محبت مرد و زن به یکدیگر وابسته است. زن به فرموده علی علیه السلام، همچون

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. سوره نساء، آیه ۱۹: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ با زنان به طور پسندیده معاشرت کنید.»

ریحانه است؛^۱ یعنی همانند یک گل است و به‌راستی طراوت یک گل، مرهون مراقبت باغبانی مهربان است.

استاد مطهری لزوم عشق، احترام و ابراز محبت نسبت به زن را با تشبیه زیبایی این گونه بیان کرده‌اند: «مرد، مانند کوهسار است و زن به منزله چشمه و فرزندان، گلها و گیاهان. چشمه باید باران کوهسار را دریافت و جذب کند تا بتواند آن را به صورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گل و سبزه‌ها را شاداب و خرم کند. پس همان گونه که رکن حیات دشت، باران کوهستانی است، رکن حیات خانوادگی نیز احساسات و عواطف مرد نسبت به زن می‌باشد که در پرتو آن، هم زن، هم زندگی و هم فرزندان، صفا و جلا و خرمی می‌گیرد.»^۲

به سبب این نیروی عظیم و اثربخشی فوق‌العاده آن است که در دین مقدس اسلام، از جانب پیامبر ﷺ و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) سفارش‌های بسیاری در زمینه محبت و اظهار علاقه نسبت به همسر بیان شده است؛ چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِكُمْ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي؛ مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَلَا أَهَانَهُنَّ إِلَّا لَئِيمٌ»^۳ بهترین شما، بهترین تان با خانواده است و من، بهترین شما با خانواده هستم. جز اهل کرامت، زنان را تکریم نکنند و جز انسان‌های پست، زنان را تحقیر نمایند.» در سخن دیگر، حضرت فرمود: «هر گاه ایمان بنده‌ای زیاد شود، محبتش نسبت به همسر زیاد می‌شود.»^۴

امام صادق (علیه‌السلام) نیز در این باره فرموده: «من گمان ندارم که بر ایمان مردی، خیری اضافه شود، مگر آنکه محبت و علاقه او به همسرش زیادتر شود.»^۵ و در جایی دیگر فرمود: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»^۶ دوست داشتن همسر (زن)، از اخلاق انبیا است.» مولای رومی در باره اثر محبت، این گونه سروده است:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود وز محبت مس‌ها زرین شود

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱: «الْمَرْئَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ.»

۲. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ش، ص ۲۸۷.

۳. المتقی الهندی، علاء الدین، علی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق، ج ۴۳، ص ۵۰.

۴. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۵ق، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

۶. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

از محبت دُردها صافی شود وز محبت دُردها شافی شود
از محبت خارها گل می شود وز محبت سرکه‌ها مُل می شود

یکی از شخصیت‌هایی که توانسته است با عمل کردن به توصیه‌های قرآن کریم و ائمه هدی علیهم السلام در برخورد با همسر خویش، الگوی ارزشمندی برای همه همسران باشد، امام خمینی علیه السلام است؛ همان گونه که در عرصه‌های دیگر زندگی نیز، یکی از بهترین الگوها بعد از معصومین علیهم السلام می‌باشد.

ایشان در برخورد و رفتار با همسر مکره‌شان، نمونه‌هایی را از خود به یادگار گذاشتند که الگوگیری از آنها می‌تواند فضای خانه را معطر سازد و صفا و صمیمیت را به جمع خانواده هدیه نماید.

در اینجا به چند نمونه از احترام و محبت امام علیه السلام به همسرشان اشاره می‌شود:

۱. نقش فداکاری همسر در احترام به وی

زهره اشراقی، نوه امام علیه السلام نقل کرده است: «یک بار که همسر امام به مسافرت رفته بودند، امام خمینی خیلی دل‌تنگی می‌کردند. وقتی ایشان اخم می‌کردند، ما به‌شوخی می‌گفتم: اگر خانم باشند، آقا می‌خندند. وقتی نباشند، آقا ناراحت هستند و اخم می‌کنند. خلاصه ما هرچه سربه‌سر آقا گذاشتیم، اخم ایشان باز نشد. بالأخره من گفتم: خوش به حال خانم که شما این قدر دوست‌شان دارید و امام گفتند: خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری که خانم در زندگی کردند، هیچ کس نکرده است.»^۱

۲. احترام به همسر هنگام غذا خوردن

صدیقه مصطفوی، دختر امام علیه السلام نقل کرده است: «مادر اگر سر سفره نمی‌نشستند، امام غذا نمی‌خوردند، منتظر می‌ماندند؛ ولو اینکه همه سر سفره حاضر باشند. وقتی که والد‌ها آمد، آقا شروع به خوردن غذا می‌کردند. احترام امام به خانم، آنچنان بود که اگر بگویم که در طول ۶۰ سال زندگی، امام زودتر از خانم دست‌شان توی سفره نرفت، دروغ نگفته‌ام.»^۲

۱. میر شکاری، اصغر، هم نفس بهار، تهران: عروج، ۱۳۸۹ش، ص ۲۲۶.

۲. رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، تهران: انتشارات عروج، ص ۷۰.

۳. احترام به تصمیم همسر در تربیت فرزندان

اسلام، مکتب تربیت است و والدین را به تربیت نیکوی خود و فرزندان‌شان سفارش و تشویق نموده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده‌تان را از آتش نگاه دارید.»

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در این مورد می‌فرماید: «اَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَكُمْ يَغْفِرْ لَكُمْ؛^۲ فرزندان خود را گرامی بدارید و آنان را خوب تربیت کنید.»

پدر و مادر در جایگاه محوری‌ترین عنصر تعاملات خانوادگی، وقتی به آموزه‌های اخلاقی در روابط همسری توجه و التزام داشتند، می‌توانند الگوی قابل قبول و ارزنده‌ای برای انتقال مفاهیم و آموزه‌های دینی به فرزندان خود باشند. بر این اساس، احترام به همسر می‌تواند نقش مهمی در تربیت فرزندان داشته باشد.

فریده مصطفوی، دختر امام عَلَيْهِ السَّلَام در توجه ایشان به نکته مهم تربیتی، می‌گوید: «یادم می‌آید که بچه بودم و با توپ توی اتاق بازی می‌کردیم. توپ را زدیم و شیشه را شکستیم. آقا (امام) خیلی ناراحت، آمدند که ما را تأدیب کنند که چرا این کار را کردیم، من گفتم: خانم به ما گفتند: در اتاق بازی کنید، عیبی ندارد. تا من این را گفتم، ایشان هیچ نگفتند و سرشان را پایین انداختند و از اتاق بیرون رفتند و ما را تنبیه نکردند.»^۳

۴. احترام به مهمانان همسر

مرضیه حدیده‌چی نقل کرده است: «امام، خانم‌شان را در خانه به شکلی آزاد می‌گذاشتند و به او احترام می‌کردند که مثلاً روزی که خانم مهمان خصوصی داشتند، می‌آمدند از ایشان اجازه می‌گرفتند و می‌پرسیدند: امروز می‌توانم به این قسمت بیایم و غذا بخورم یا می‌توانم بیایم و داخل حیاط قدم بزنم؟»^۴

۱. سوره تحریم، آیه ۶.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳. ستوده، امیررضا، پایه‌پای آفتاب، تهران: انتشارات پنجره، ۱۳۸۱ش، ج ۳، ص ۱۳۳.

۴. رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَام، پیشین، ص ۷۵ و ۷۶.

۵. احترام به همسر هنگام عصبانیت

همسر امام، خانم خدیجه ثقفی، در باره برخورد امام علیه السلام با ایشان گفته است: «امام، به من خیلی احترام می گذاشتند و خیلی اهمیت می دادند؛ یعنی یک حرف بد یا زشت به من نمی زدند. ایشان در اوج عصبانیت، هرگز بی احترامی و اسائه ادب نمی کردند. همیشه در اتاق جای خوب را به من تعارف می کردند و همیشه تا من نمی آمدم، سر سفره خوردن غذا را شروع نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند: صبر کنید تا خانم بیایند.»^۱

۶. احترام به همسر هنگام سفر

مسیح بروجردی، نوه امام علیه السلام گفته است: «همسر امام وقتی می خواستند مسافرت بروند، در هر ساعتی از روز که بود، حتی اگر ساعت دو بعد از ظهر که وقت استراحت امام بود، ایشان با همه نظمی که در برنامه روزانه زندگی خود داشتند، به احترام خانم تا در حیاط منزل تشریف می آوردند و خانم را بدرقه می کردند و موقعی که همسر امام از مسافرت بر می گشتند، اگر فصل گرما بود، امام دستور می دادند که یک چیز خنک درست کنند و هندوانه ای آماده کنند، یا اگر فصل سرما بود، می فرمودند اتاق را گرم کنند.»^۲

۷. نقش وفاداری در احترام همسر

زهره اشراقی، نوه امام علیه السلام نقل می کند: «یک بار از امام پرسیدم: شما چرا این قدر به خانم علاقه دارید؟ گفتند: برای اینکه خیلی وفادار بوده، خیلی فداکار بوده، زجری که خانم کشیده، هیچ کس نکشیده. همیشه به خانم می گفتند: از من راضی باش؛ من خیلی در حقت بدی کرده ام.»^۳

ب - توجه به سلامتی همسر

یکی از عواملی که می تواند سبب تحکیم خانواده و باعث دلگرمی همسر در زندگی شود، توجه شوهر به سلامتی همسر است؛ زیرا این توجه از نشانه های عشق واقعی به

۱. همان، ص ۷۷ و ۷۸.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. همان، ص ۶۹.

همسر است و ابراز نگرانی از هر گونه ناراحتی و بیماری همسر، سبب زیاد شدن علاقه بین زوجین خواهد شد. توجه امام خمینی علیه السلام در اهمیت دادن به سلامتی همسر خویش، می‌تواند الگوی ارزشمندی برای همگان باشد.

بنا بر اظهارات یکی از خدمتکاران امام علیه السلام: «یک بار خانم امام، ناراحتی معده پیدا کرد که قرار شد به بیمارستان منتقل شوند و نمونه‌برداری شوند. امام به من فرمودند: لحظه به لحظه وضعیت خانم را تلفنی پی‌رس و به من اطلاع بده؛ که [این امر،] نشان‌گر توجه و اهتمام خاص امام به وضع مزاجی خانم بود و من هم لحظه به لحظه وضعیت را به امام گزارش می‌کردم. هم‌زمان با اینکه همسر امام را آماده عمل در بیمارستان می‌کردند، امام به من پنجاه هزار تومان پول دادند تا در میان مردم مستضعف جنوب شهر تقسیم کنم. بعد که خبر رضایت‌بخش بودن عمل جراحی را به امام دادم، بیست هزار تومان دیگر به من دادند و فرمودند: «خرج خانواده خودت باشد».^۱

در همین باره یکی از دختران امام علیه السلام می‌گوید: «یک زمانی، هم امام بیمار بودند و هم خانم. ما معمولاً دو سه نفر بودیم. اگر یکی از ما نزد امام می‌ماند، فوراً می‌گفتند: من کسی را نمی‌خواهم، بروید پیش مادرتان. و با اوقات تلخی ما را از اتاق بیرون می‌کردند که خانم تنها نماند».^۲

دختر دیگر امام علیه السلام نیز در این باره گفته است: «در آخرین لحظه‌های عمر امام که در شرایط سختی به سر می‌بردند، هر وقت چشم باز می‌کردند، اگر قادر به صحبت بودند، می‌گفتند: خانم چطورند؟ می‌گفتیم: خانم خوب‌اند، بگوییم بیایند پیش شما؟ می‌گفتند: نه، خانم کمرشان درد می‌کند، بگذارید استراحت کنند. چون خانم یک هفته قبل از عمل آقا، به مناسبتی کمرشان یک مقدار ناراحتی پیدا کرده بود که دکتر گفته بود: باید مدتی استراحت کنند».^۳

ج - نیکو سخن گفتن

فرق بین آدم و حیوان ادب است آدمی زاد اگر بی‌ادب است آدم نیست

۱. همان، ص ۷۲.

۲. ستوده، امیررضا، پایه‌پای آفتاب، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، پیشین، ص ۸۰.

یکی از مواردی که تأثیر بسیاری در سلامت خانواده دارد و بارزترین مصداق تکریم و احترام به همسر می‌باشد، شیوه برقراری ارتباط کلامی زن و شوهر و رعایت ادب نسبت به یکدیگر است؛ به سخن دیگر، بسیاری از دعوای خانوادگی از رعایت نکردن ادب و عدم توانایی زوجین در رساندن مقصود به یکدیگر است. کلمات، بار عاطفی دارند و می‌توانند بر مخاطب، اثر مثبت یا منفی بگذارند.

به عنوان مثال، اگر شوهر در جواب به سؤال همسرش که می‌پرسد: چرا غذا نمی‌خوری؟ مگر غذا خورده‌ای؟ بگوید: «با اینکه بوی غذایت آدم را به اشتها می‌آورد، اما نمی‌دانم چرا میل ندارم!»، این گونه سخن گفتن، بسیار ارزشمندتر و اثرگذارتر است از اینکه بگوید: «از این غذا خوشم نمی‌آید یا کجا غذا خوردم، باز کج خیال شدی!»

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در باره تأثیر سخن نیکوی شوهر بر همسر فرمودند: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْثَةِ إِنِّي أَحْبَبُكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا»^۱ سخن مرد به همسر خود که دوست دارم، هرگز از قلب زن بیرون نمی‌رود.»

امام خمینی علیه السلام نیز در برخورد کلامی با همسر مکره خویش سیره ارزشمندی به یادگار گذاشتند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

همسر امام علیه السلام در شیوه سخن گفتن امام علیه السلام با وی می‌گوید: «امام به من خیلی احترام می‌گذاشتند و خیلی اهمّیت می‌دادند؛ یعنی یک حرف بد یا زشت نمی‌زدند. ایشان حتی در اوج عصبانیت، هرگز بی‌احترامی و اسائه ادب نمی‌کردند.»^۲

امام خمینی علیه السلام علاوه بر رعایت ادب در گفتار، نهایت ادب را حتی در نگارش نامه به همسرش نیز رعایت می‌کرد که در اینجا به یکی از آن نامه‌ها اشاره می‌شود:

«تصدقت شوم، الهی به قربانت بروم. این مدت که مبتلای به جدایی از آن نورچشم عزیز و قوت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آینه قلبم منقوش است. عزیزم، امید دارم خداوند شما را به سلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند. [حال] من با هر شدتی باشد، می‌گذرد؛ ولی بحمدالله تاکنون هر چه پیش آمد، خوش بوده و الآن در شهر زیبای بیروت هستم. حقیقتاً جای شما خالی است. فقط برای

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۰.

۲. رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، پیشین، ص ۷۸.

تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوشی دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بچسبد... من از قِبَل همه نایب الزیاره هستم. به خانم شمس آفاق سلام برسانید و به آقای دکتر سلام برسانید. به خاورسلطان و ربابه سلطان سلام برسانید. ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت، روح الله.»^۱

د- همیاری و همکاری در کارهای خانه

همکاری مرد در کارهای خانه، از دیدگاه اسلام بسیار ارزشمند است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بهترین الگو برای همه انسان‌ها است، هم خودش در کارهای منزل مثل دوشیدن گوسفند و شتر، جارو کردن و وصله کردن جامه، همکاری می‌کرد و هم دیگران را به این کار سفارش می‌نمود.

امیر مؤمنان، علی عَلِيٌّ فرموده است: «دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ فَاطِمَةٌ جَالِسَةٌ عِنْدَ الْقَدْرِ وَأَنَا أَنْقَى الْعَدَسِ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ قُلْتُ: لِيَبِّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اسْمَعْ مِنِّي وَ مَا أَقُولُ إِلَّا مَا أَمَرَ رَبِّي. مَا مِنْ رَجُلٍ يُعِينُ امْرَأَتَهُ فِي بَيْتِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ عِبَادَةٌ سِنَةِ صِيَامٍ نَهَارًا وَقِيَامَ لَيْلِهَا وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ الصَّابِرِينَ...»^۲ روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ما وارد شد، در حالی که فاطمه عَلِيَّهَا السَّلَامُ بر سر دیگ غذا بود و من عدس پاک می‌کردم. حضرت فرمود: ای ابوالحسن! گفتم: بله، ای رسول خدا! فرمود: از من بشنو و من جز آنچه پروردگارم مرا بدان فرمان داده است، نمی‌گویم؛ هیچ مردی به همسرش کمک نمی‌کند، مگر اینکه در ازای هر موی بدنش، برایش عبادت یک سال باشد که روزهایش به روزه و شب‌هایش به نماز شب بگذرد و خدای متعال ثواب صابران را به او بخشد...»

در روایت دیگر آمده است که روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه علی عَلِيٌّ وارد شد. او و فاطمه عَلِيَّهَا السَّلَامُ را دید که با کمک هم با آسیاب دستی، گندم آرد می‌کنند. حضرت فرمود: کدام خسته‌ترید؟ علی عَلِيٌّ فرمود: فاطمه، خسته‌تر است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه فرمود:

۱. صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ، ج ۱، ص ۲ و ۳؛ سعادت‌مند، رسول، درس‌هایی از امام، قم: تسنیم، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۷.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۴۶؛ دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی، تهران: دریا، ۱۳۸۶ش، ج ۴، ص ۴۲۹.

دخترم برخیز! فاطمه برخاست و حضرت به جای او نشست و علی را در آرد کردن گندم کمک کرد.^۱

امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود: «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَحْتَضِبُ وَيَسْتَسْقِي وَيَكْنِسُ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَطْحَنُ وَتُعْجِنُ وَتَخْبِزُ»^۲ امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می کرد و آب می کشید و جارو می کرد و فاطمه علیه السلام آرد تهیه می کرد و خمیر درست می کرد و نان می پخت.» امام خمینی علیه السلام نیز با پیروی از اجداد طاهریین خود به انجام این عمل ارزش مند توجه داشت. عروس ایشان در این باره می گوید: «چون بچه های شان شبها خیلی گریه می کردند و تا صبح بیدار می ماندند، امام شب را تقسیم می کردند؛ یعنی مثلاً دو ساعت خودشان از بچه نگه داری می کردند و خانم می خوابیدند و دو ساعت خود می خوابیدند و خانم بچه ها را نگه داری می کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه ها اختصاص می دادند تا کمک خانم در تربیت بچه ها باشند.»^۳

یکی از دختران امام علیه السلام در همین باره گفته است: «یک روز، مادرم مهمان داشتند. مهمان حالا یا سرزده آمده بود و یا بالأخره کارها درست و آماده نبودند. یادم هست، خانم با دست پاچگی می خواستند شیرینی و میوه ای جور کنند. آقا گفتند: «نه، شما بروید پیش مهمانها!» و خودشان به طرف سماور رفتند. آن موقع سماور ذغالی بود و خیلی هم سخت می گرفت. آقا این قدر سماور را تکان دادند تا بگیرد و چایی جور کردند و تشریفات چیدند و نگذاشتند خانم مهمانها را تنها بگذارند و بیایند اتاق دیگر کار کنند.»^۴

مصطفی کفاش زاده می گوید: «خانمی در پاریس که گاهی به منزل امام می آمدند و در امور منزل کمک می کردند، می گفت: «گاهی اوقات وقتی که نماز صبح و دعای صبح امام تمام می شد، امام به آشپزخانه می آمد و ظرفها را می شست.»^۵

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ق، ج ۴۳، ص ۵۰ و ۵۱.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۹.

۳. طباطبایی، فاطمه، روزنامه اطلاعات، ویژه نامه ۶۹/۳/۱۴.

۴. ستوده، امیررضا، پایه پای آفتاب، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵. رجایی، غلامعلی، برداشت هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، پیشین، ص ۶۰.

مرضیه حدیده‌چی در این مورد می‌گوید: «روزی بر حسب اتفاق، تعداد مهمانان منزل امام زیاد شده بود. پس از صرف غذا و جمع کردن ظروف، دیدم امام به آشپزخانه آمدند. چون وقت وضو گرفتن‌شان نبود، پرسیدم: چرا امام به آشپزخانه آمدند؟ امام فرمودند: چون امروز ظروف زیاد است، آدمم کمک‌تان کنم.»^۱

هـ. مراعات حال همسر

درک شرایط متقابل و مراعات حال همدیگر از سوی زوجین، نقش بسیار مهمی در آرامش‌بخشی فضای خانواده و تربیت صحیح فرزندان دارد. سیره امام خمینی علیه‌السلام در این مورد می‌تواند الگوی اثربخشی برای خانواده باشد که در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

همسر امام علیه‌السلام در باره این ویژگی امام علیه‌السلام می‌گوید: «اوایل زندگی‌مان، هفته اول یا ماه اول، یادم نیست، به من گفتند من به تو کاری ندارم؛ به هر صورت که میل داری، لباس بخر و بپوش؛ اما آنچه از تو می‌خواهم، این است که واجبات را انجام بدهی و محرمات را ترک کنی؛ یعنی گناه نکن، به مستحبات خیلی کاری نداشته باش. به کارهای من کاری نداشتند. هر طوری که دوست داشتم، زندگی می‌کردم. به رفت‌وآمد با دوستانم کاری نداشتند و اینکه چه وقت بروم، چه وقت برگردم. ایشان به درس و تحصیل مشغول بودند و من هم سرم به کار خودم بود.»^۲

ایشان در جایی دیگر فرمودند: «بنده تا یاد دارم و در طول زندگی مشترک با ایشان هر شب (همیشه) به نماز شب می‌ایستادند و سعی داشتند که مزاحم من یا بچه‌ها نباشند. حتی یک شب هم ما به خاطر نماز شب آقا بیدار نشدیم؛ مگر اینکه مثلاً خودمان بیدار بودیم. مسافرت هم که می‌رفتیم، آقا برای نماز شب که بیدار می‌شدند، طوری حرکت می‌کردند و آهسته راه می‌رفتند و وضو می‌گرفتند که مزاحم دیگران نشوند.»^۳

۱. وجدانی، مصطفی، سرگذشت ویژه از زندگی امام خمینی علیه‌السلام، تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۹ش، ج ۴، ص ۶۰.

۲. رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه‌السلام، پیشین، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۵.

و- پرهیز از برخورد آمرانه

یکی از عواملی که می‌تواند سبب تحکیم خانواده و جلوگیری از هر گونه ایجاد ناراحتی در فضای خانواده شود، پرهیز از دستوری برخورد کردن با همسر می‌باشد؛ به‌ویژه در باره کارهایی که انجام آن بر همسر واجب نیست.

حضرت امام علیه السلام در رعایت این مسأله آنچنان دقت داشتند که یکی از دختران‌شان می‌گوید: «من ندیدم در طول زندگی، امام به خانم‌شان بگویند: در را ببندید. بارها و بارها می‌دیدم که خانم می‌آمدند و کنار آقا می‌نشستند؛ ولی امام خودشان بلند می‌شدند و در را می‌بستند و حتی وقتی پا می‌شدند، به من هم نمی‌گفتند که در را ببندم. یک روز [وقتی] من به آقا گفتم: خانم که داخل اتاق می‌آیند، همان موقع به ایشان بگویید در را ببندند، گفتند: من حق ندارم به ایشان امر کنم؛ حتی به صورت خواهش هم چیزی از ایشان نمی‌خواستند.»^۱

در این باره همسر امام می‌گوید: «امام در طی این سال‌های طولانی زندگی مشترک، هرگز از من نخواستند یک فنجان چای به ایشان بدهم. آقا چای را خودشان آماده می‌کردند و به محض نوشیدن چای، فنجان را می‌شستند.»^۲

ز- توصیه به حفظ منزلت همسر بعد از مرگ

یکی از نشانه‌های وفاداری مرد به همسر، توجه به حفظ منزلت او بعد از مرگ خودش می‌باشد؛ با این توضیح که سفارش لازم را در باره احترام او به فرزندان بکند و امکانات لازم را برای معاش وی مهیا سازد.

در سیره امام خمینی علیه السلام نکات ارزشمندی در این باره وجود دارد که می‌تواند الگوی خوبی باشد. در اینجا به برخی از این نکات اشاره می‌شود.

مرحوم احمد آقا، فرزند امام علیه السلام فرمودند: «هر وقت برای امام حادثه‌ای مانند بیماری اتفاق می‌افتاد، ایشان نزدیکان را فرا می‌خواندند و سفارش مادرمان را می‌کردند. از سختی‌ها و مشقاتی که مادرمان کشیده است، صحبت می‌کردند و می‌فرمودند: باید رضایت مادرتان را جلب کنید. روزهای آخر عمر، ایشان مرا خواستند و باز سفارش

۱. همان، ص ۶۴.

۲. مجله طوبی، خرداد و تیر ۱۳۸۵، شماره ۷، ص ۱۱۹.

مادرم را کردند و فرمودند: مادرت، به جز خدا کسی را ندارد؛ مبدا بر خلاف میلش کاری انجام دهی.^۱ در همین خصوص، در جایی دیگر امام علیه السلام به احمد آقا فرمود: «خانم را مواظب باشید که بعد از من به ایشان بد نگذرد.»^۲

نتیجه

مهم‌ترین نکاتی که از سیره امام خمینی علیه السلام در برخورد با همسر مکرمه‌شان می‌توان بدان اشاره کرد، عبارت‌اند از:

۱. همسر، نقش فراوانی در دستیابی شوهر به اهداف خویش دارد.
۲. احترام به شخصیت همسر و ابراز محبت به وی، فراهم‌کننده زمینه فداکاری او در ناملایمات زندگی است.
۳. حفظ حرمت همسر، به‌ویژه در حضور فرزندان، سبب موفقیت بیشتر همسر در تربیت فرزندان می‌شود.
۴. توجه شوهر به سلامت همسر و مراعات حال وی، سبب دلگرمی و اعتماد بیشتر وی به شوهرش خواهد بود.
۵. بی‌توقعی شوهر از همسر در انجام امور غیر واجب و پرهیز از هر گونه دستوری برخورد کردن با او، سبب حاکم شدن روح صفا و صمیمیت در خانواده می‌شود.
۶. رعایت ادب توسط شوهر هنگام سخن گفتن با همسر، موجب رعایت آن از سوی فرزندان خواهد شد.
۷. توجه نمودن شوهر به اطاعت‌پذیری فرزندان از دستورات همسر، سبب استحکام پیوند زناشویی و دلگرمی همسر می‌گردد.
۸. رعایت توصیه‌های اسلام از سوی همسران نسبت به یکدیگر، سبب دستیابی به زندگی موفق، سالم و سعادت‌مند خواهد شد.

۱. همان.

۲. عارفی، حسن، مجله حضور، ش ۸، ص ۷۱ و ۷۲؛ رجایی، غلامعلی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، پیشین، ص ۶۸.

فصل ششم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها

محرّم و عزاداری در آئینه احکام*

حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا دوزنده فردوس**

۱. حکم روزه گرفتن در روز عاشورا چیست؟^۱

روزه روز عاشورا، مکروه است؛ اگرچه مستحب است بدون نیت روزه، تا عصر از خوردن و آشامیدن خودداری کند. (فاضل)^۲

۲. حکم مس کردن نام امام حسین علیه السلام بدون وضو چیست؟^۳

الف- مس نام ائمه بدون وضو، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست. (امام، گلپایگانی، صافی، بهجت)

ب- اگر بی احترامی به آنان باشد، حرام است. (مکارم، اراکی، نوری)

ج- بهتر است مسح نمایند. (خویی، سیستانی، تبریزی)

د- بنا بر احتیاط مستحب، مسح نشود. (زنجانی)

۳. حائر حرم حضرت امام حسین علیه السلام که مسافر می تواند در آن نمازش را به طور کامل بخواند، کجا است؟^۴

الف- حرم حسینی و رواق و مسجد متصل به حرم. (امام)

* در مواردی که پاسخها و فتاوی مراجع معظم از یک منبع گرفته شده، نشانی منبع بعد از پرسش ارجاع داده شده؛ اما چنانچه پاسخها از منابع متعدد گرفته شده باشد، نشانی منبع را بعد از پاسخ ارجاع داده ایم.

** پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و کارشناس مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی.

۱. طباطبایی یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی، مع تعلیقات عدة من الفقهاء العظام: الامام خمینی... [و دیگران]، قم: مدرسه علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق/ ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۷۷؛ توضیح المسائل مراجع، مطابق با فتوای سبزه نفر از مراجع معظم تقلید، گردآورنده: بنی هاشمی خمینی با همکاری اصولی... و دیگران، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ش، ج ۱، م ۱۷۴۷.

۲. توضیح المسائل مراجع، همان.

۳. توضیح المسائل مراجع، پیشین، م ۳۱۹.

۴. احکام مسافر مطابق با فتوای مراجع عظام تقلید، تدوین: گروه فقه مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، ویراست ۲، قم: فراکاما، چاپ اول، ۱۳۹۱ش، ص ۲۹۰؛ توضیح المسائل مراجع، ج ۱، م ۱۳۵۶.

- ب- حرم حسینی؛ اگرچه دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند. (خوبی، تبریزی)
- ج- احتیاط واجب آن است که اگر دورتر از اطراف ضریح باشند، قصر بخوانند. (گلپایگانی، صافی، نوری)
- د- حرم حسینی اصلی قدیمی. رعایت احتیاط بر صلات عند القبر بشود و در اضافات بر مساجد ثلاثه، احتیاط واجب قصر بخوانند. (بهجت)
- ه- حرم و رواق و مسجد متصل به حرم. (فاضل)
- و- حرم حسینی. بنا بر احتیاط واجب، اقتصار بر محوطه حائر بشود. (خامنه‌ای)
- ز- [در حائر، مانند جاهای دیگر]، نماز قصر است. (زنجانی)
- ح- در حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام به شعاع حدود یازده متر از ضریح مقدس. (سبحانی)
- ط- حرم حسینی تا ۱/۵ متر اطراف قبر مطهر. (سیستانی)
- ی- روضه مقدسه امام حسین علیه السلام. در رواق و صحن، قصر است. (مکارم)
- ک- روضه مقدسه حسینی؛ غیر از رواق و صحن. (وحید)

۴. تربت امام حسین علیه السلام دارای چه احکامی است؟

تربت امام حسین علیه السلام دارای احکام خاصی است؛ از جمله:

- الف- برای سجده، بهتر از هر چیز، تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد.^۱
- ب- خوردن هر نوع خاکی، حرام است؛ به جز تربت حسینی که خوردن اندکی از آن، به نیت شفا گرفتن، جایز است.^۲
- ج- مستحب است مقداری تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را با کافور حنوط مخلوط کنند؛ ولی به جاهایی که بی‌احترامی به آن محسوب می‌شود، مانند سر دو انگشت بزرگ پاها، نمانند.^۳

۱. توضیح المسائل مراجع، پیشین، م ۱۰۸۳.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، کتاب الاطعمه والاشربة، م ۷ و ۹.

۳. همان، ج ۱، القول فی الحنوط، م ۲.

۵. گریه برای امام حسین علیه السلام در حال نماز چه وجهی دارد؟

الف- جایز است. (فاضل، تبریزی، بهجت)^۱

ب- بنا بر احتیاط واجب، ترک شود. (امام، مکارم، نوری)^۲

۶. پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام، خصوصاً در محرم چه حکمی دارد؟ آیا لباس سیاه کراهت دارد؟^۳

الف- سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان، راجح و موجب خشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - است. بنابراین، پوشیدن لباس سیاه به غرض مذکور، از اخبار داله بر کراهت لباس سیاه، مستثنا است. (آیت الله سید محمد کاظم یزدی؛ صاحب عروه)

ب- سیاهپوشی در عزاداری سالار شهیدان، سیره مستمره شیعه در طول تاریخ بوده و امری مجاز و مستحسن است. (گلپایگانی)

ج- پوشیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت و سید الشهداء علیهم السلام، برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثر، مستحسن است و در فرض سؤال، کراهت ندارد. (خامنه‌ای)

د- پوشیدن لباس سیاه در عزای ائمه علیهم السلام، تعظیم شعائر مذهب اهل بیت علیهم السلام و مستحب است و ثواب بر آن مترتب است. پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام، مکروه نیست؛ بلکه به عنوان اظهار حزن و اندوه برای آن بزرگواران، راجح است و کراهت آن، در سایر مواقع هم ثابت نیست. (تبریزی)

ه- در مفروض سؤال، خیر. (بهجت)

و- چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می‌باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می‌کردند. (فاضل لنکرانی)

۱. فاضل لنکرانی، استفتانات، ج ۳، م ۱۴۹ و ۴۵۲؛ بهجت، استفتانات، ج ۲، م ۱۹۶، ۲۲۱۹ و ۲۲۲۰؛ تبریزی، استفتانات، ج ۲، م ۶۳ و ۲۷۷.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۷۱، م ۱۰؛ مکارم شیرازی، استفتانات، ج ۳، م ۸۴ و ۲۴۴؛ نوری همدانی، استفتانات، ج ۲، م ۵۴ و ۱۶۲.

۳. محمودی، سید محسن، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، انتشارات علمی فرهنگی صاحب الزمان (عج)، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ش، ص ۱۹ - ۲۱.

ز- کراهت آن، ثابت نیست. (سیستانی)

ح- پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام، مطلوب است و چون عنوانش احترام آن بزرگوار است، مخصوصاً می‌توان گفت در حال حاضر، از شعائر مذهبی است. (صافی)

ط- با توجه به اینکه لباس مشکی در عزای اهل بیت علیهم السلام، تعظیم شعائر الهی محسوب می‌شود، اشکالی ندارد و مکروه نیست. (مکارم)

۷. استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری و غیر آن، چه حکمی دارد؟

اگر به نحو متعارف و غیر لهوی نواخته شود، اشکال ندارد. ^۱ صافی

۸. برهنه شدن در عزاداری‌ها برای سینه‌زنی، چه حکمی دارد؟ آیا حذف تکثیر فیلم و سی‌دی‌های این گونه جلسات و نگاه کردن زنان به این فیلم‌ها، جایز است؟ ^۳

الف- برهنه شدن، اشکال دارد و اگر جایی باشد که زن‌ها هستند و نگاه می‌کنند، حرام است. (مکارم)

ب- در حضور نامحرم، احتیاط در ترک است و نظر به تصویر اگر موجب مفسده باشد، اجتناب لازم است. (بهجت)

ج- زن‌ها باید از نگاه کردن به بدن نامحرم، خودداری کنند. (صافی)

د- نگاه زن‌ها به فیلم بدن برهنه مردان، اگر آنها را نشناخته و مفسده‌ای نداشته باشد، مانعی ندارد؛ والا جایز نیست. (فاضل)

ه- اشکال ندارد؛ گرچه زنان به احتیاط واجب، نباید نگاه کنند. (سیستانی)

و- در صورتی که فساد بر آن مترتب نباشد، مانعی ندارد. (تبریزی)

۹. در برخی از مجالس عزاداری، بعضی مداحان با الفاظ نامناسب به ائمه علیهم السلام خطاب می‌کنند یا به عنوان عزاداری، به صورت چنگ انداخته و یا زنجیر خاردار می‌زنند و بر بدن و لباس آنان خون جاری شده و لباس و بدن و منزل دیگران را

۱. خامنه‌ای، اجوبه استفتائات، س ۱۴۴۱؛ مکارم شیرازی، استفتائات، ج ۱، س ۵۱۶؛ نوری همدانی، استفتائات، ج

۲، س ۶۰۴ و ۵۹۶؛ تبریزی، استفتائات، س ۲۰۰۹؛ فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۷۴.

۲. صافی: «استفاده از آن، اشکال دارد.» (جامع الاحکام، ج ۱، س ۱۶۰۲)

۳. محمودی، سید محسن، مسائل جدید، پیشین، چاپ دوم، ج ۴، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

نجس می‌کنند. از آنجایی که این گونه روش‌ها، در حال ترویج بوده و مجالس را از وزانت و معنویت تهی ساخته، چه بسا موجب وهن مقدسات می‌شود، تکلیف ما را در این باره روشن نمایید.^۱

الف- هر عملی که موجب وهن مذهب شود، جایز نیست. (فاضل، بهجت)
ب- در موردی که موجب وهن مذهب شود، از آن خودداری گردد. (صافی)
ج- عزاداری برای امام حسین علیه السلام، از افضل قربات است؛ ولی کارهایی که نوشته‌اید، مناسب این مراسم نیست و موجب وهن مذهب می‌شود. (مکارم)
د- باید از کارهایی که عزاداری را خدشه‌دار می‌کند، اجتناب شود. (سیستانی)
ه- مجالس عزاداری برای تعظیم شعائر اسلامی، باید به صورتی واقع شود که تعظیم معصومین علیهم السلام، بالاخص ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام و اظهار حزن و شیون بر مصائب وارده باشد. (تبریزی)

۱۰. برخی مداحان، شعرهای نامناسب خوانده و مثلاً می‌گویند: «من حسین الهی هستم» یا قلاده سگ به گردن انداخته یا صدای سگ در می‌آورند. وظیفه ما در برخورد با این افراد چیست؟^۲

الف- اشعار مذکور، خواندنشان جایز نیست و اعتقاد به مضمون آن، کفر است و باید از آن جلوگیری شود و صدای سگ در آوردن، کار زشتی است. (صافی)
ب- مداحی و خواندن اشعار در مجالس اهل بیت علیهم السلام، باید طوری باشد که موجب وهن نباشد و بهانه به دست دشمنان شیعه ندهد. در مجالس اهل بیت علیهم السلام، باید اشعاری خوانده شود که فضایل آن بزرگوار[ان] بیان شود و مصائب و مظلومیت آنها برای مردم گفته شود. ائمه علیهم السلام از ما نخواستند که خود را به صورت حیوان درآوریم؛ آنچه از ما خواسته‌اند، این است که مؤمن صالح باشیم و اخلاق ما، اخلاقی باشد که از آن بزرگوار[ان] رسیده است. (تبریزی)
ج- لازم است با زبان خود، توأم با ادب، آنها را نهی از منکر کنید و اگر تأثیر نداشت، مجلس را ترک نمایید. (مکارم)

۱. همان، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ج ۳، ص ۳۵.

د- آنها را ارشاد نمایید. (سیستانی)

ه- عزاداری به صورت سنتی، اشکال ندارد؛ ولی از اعمال و رفتاری که موجب وهن مذهب می‌شود، باید اجتناب شود. (خامنه‌ای)

۱۱. حرکت دسته‌های عزاداری در شب‌های محرم تا نیمه‌شب همراه با استفاده از

طبل و امثال آن، که موجب مزاحمت مردم می‌شود، چه حکمی دارد؟^۱

الف- اگرچه اقامه مراسم و شعائر دینی در زمان‌های مناسب در حسینیه، از بهترین کارها و جزء مستحبات مؤکد است، ولی واجب است برگزارکنندگان مراسم عزاداران، تا حد امکان از اذیت و ایجاد مزاحمت برای مردم بپرهیزند. (خامنه‌ای)

ب- سعی شود که عزاداری موجب مزاحمت دیگران نشود. (سیستانی)

ج- عزاداری خامس آل عبا که از افضل قربات است، باید به گونه‌ای برگزار گردد که مزاحمتی برای مردم نداشته باشد و مردم نیز در ایام عزاداری تا آنجا که میسر است، همکاری کنند. (مکارم)

د- استفاده از طبل، جایز نیست. (صافی)

ه- در عزاداری، اظهار شعائر به نحو حلال و بدون استفاده از آلات لهوی، مطلوب شارع است؛ به‌خصوص در شب‌های تاسوعا و عاشورا... (تبریزی)

و- ایذا و مزاحمت مؤمنین، جایز نیست و طبل زدن هم که مطلقاً اشکال دارد. (بهجت)

۱۲. اگر مرد لباس زن را در تعزیه بپوشد و جای او بخواند، اشکال دارد؟

الف- اشکال دارد. (بهجت)^۲

ب- مرد، لباس زن نپوشد. (فاضل)^۳

ج- اشکال ندارد. (مکارم)^۴

۱۳. نظر مراجع عظام در مورد قمه‌زنی چیست؟

الف- اگر موجب ضرر نباشد، مانع ندارد؛ ولی در این زمان انجام نشود. (امام)^۵

۱. همان، چاپ اول، ۱۳۸۵ش، ج ۵، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. بهجت، استفتائات، ج ۴، ص ۵۳۹، س ۶۳۸۲.

۳. فاضل لنکرانی، جامع المسائل (فارسی)، ج ۱، ص ۵۸۱، س ۲۱۶۹.

۴. دربانی، مهدی، احکام عزاداری، مطابق با فتوای آیت‌الله مکارم شیرازی، قم: انتشارات امام علی بن

ابی‌طالب علیه السلام، چاپ سوم، ۱۳۸۸ش، ص ۶۳، س ۷۵.

۵. خمینی، روح الله، استفتائات، ج ۳، ص ۵۸۲، س ۳۸.

ب- هر کاری که برای انسان ضرر داشته و یا باعث وهن دین و مذهب گردد، حرام است و مؤمنین باید از آن اجتناب کنند. (خامنه‌ای)^۱

ج- چون به علت عدم قابلیت پذیرش و نداشتن هیچ گونه توجیه قابل فهم مخالفین، نتیجه سوء بر آن مترتب است، لذا لازم است شیعیان علاقه‌مند به مکتب حضرت امام حسین علیه السلام از آن خودداری کنند. (فاضل)^۲

د- اشکال دارد. (نوری)^۳

ه- بر مسلمانان واجب است، از چیزهایی که سبب وهن مذهب است، خودداری کنند. (مکارم)^۴

و- باید طوری باشد که موجب وهن بر شیعه نباشد. (تبریزی)^۵

ز- اگر مضر نباشد و مفسده‌ای هم بر آن مترتب نباشد، فی نفسه اشکال ندارد. (بهجت)^۶

۱۴. آیا شرعاً می‌توان بلندگوهای بیرون مسجد را جهت عزاداری امام حسین علیه السلام روشن گذاشت تا مردم از آن بهره بیشتری ببرند؟ اگر علم به رضایت مردم داشته باشیم، چه طور؟

- اگر موجب اذیت دیگران نباشد، جایز است. (بهجت)^۷

۱۵. باقیمانده اموالی که به عنوان هزینه‌های مراسم عاشورای حضرت امام

حسین علیه السلام جمع‌آوری می‌شود، در چه موردی باید خرج شود؟

- می‌توان اموال باقیمانده را با کسب اجازه اهداکنندگان آنها، در امور خیریه مصرف کرد و یا آنها را برای مصرف در مجالس عزاداری آینده نگه داشت. (خامنه‌ای)^۸

۱. خامنه‌ای، اجوبه الاستفتائات، ص ۱۴۶۰.

۲. فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۱، ص ۵۸۲، ص ۲۱۷۳.

۳. نوری همدانی، استفتائات، ج ۲، ص ۵۹۷.

۴. مکارم شیرازی، استفتائات جدید، ج ۲، ص ۲۴۷، ص ۷۶۵.

۵. تبریزی، استفتائات، ص ۲۰۳۶.

۶. بهجت، استفتائات، ج ۴، ص ۵۳۹، ص ۶۳۸۳.

۷. همان، ص ۵۴۳.

۸. خامنه‌ای، اجوبه الاستفتائات، ص ۱۴۵۳.

۱۶. اگر از اموال وقف برای عزاداری، پولی اضافه آمد، آیا می‌توان در بنای حسینیہ خرج کرد؟

– همان طوری که وقف کرده‌اند، باید عمل شود. چنانچه جهت وقف، عزاداری است، نمی‌توانند صرف در ساختن حسینیہ نمایند؛ ولی در صورتی که مورد نیاز عزاداری باشد، مانند اینکه توسعه حسینیہ ضروری باشد یا آنکه تعمیر ضروری داشته باشد، اشکالی ندارد. (بهجت)^۱

۱۷. شخصی نذر سفره حضرت ابوالفضل علیه السلام دارد؛ ولی به علت کمی جا، در محل سکونت نمی‌تواند نذر خویش را ادا نماید. بنابراین، آیا می‌تواند پول آن را جای دیگر خرج کند؟

– اگر صیغه مخصوص نذر را نخوانده، نذر وجوب وفا ندارد و اختیار با خود شخص است؛ ولی چنانچه صیغه نذر را خوانده باشد، باید بر طبق آن عمل کند؛ مگر آنکه قدرت بر وفا نداشته باشد. (امام)^۲

۱۸. آیا جایز است پارچه و دستمال‌هایی را که ایام محرم روی غلم می‌بندند، به فروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیہ مصرف کنند؟

الف- خیر، مگر با اطمینان به اینکه به همین مقصود داده‌اند. (بهجت)^۳
ب- اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می‌توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیہ‌ها برسانند و بهتر است که از اهداکنندگان استجازه کنند و برای مشتری، هر گونه تصرفات جایز است. (فاضل)^۴

۱۹. عکس‌هایی منسوب به ائمه علیهم السلام چاپ و منتشر می‌شود. نصب آنها در حسینیہ‌ها و هیئات عزاداری، چه حکمی دارد؟^۵

۱. بهجت، استفتائات، ج ۴، ص ۲۶۵، س ۵۵۳۰.

۲. خمینی، روح الله، استفتائات، ج ۲، ص ۴۷۷، س ۵۴.

۳. بهجت، استفتائات، ج ۴، ص ۵۴۴.

۴. فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۱، ص ۵۸۴، س ۲۱۸۰.

۵. محمودی، سید محسن، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۵.

الف- این کار، فی نفسه از نظر شرعی اشکال ندارد؛ به شرط اینکه مشتمل بر اموری که از نظر عرف اهانت و بی‌احترامی محسوب می‌شود، نبوده و با شأن این بزرگواران منافات نداشته باشد. (خامنه‌ای)

ب- به طور کلی، ترک آنها، مناسب‌تر با شئون آن بزرگواران است. (صافی)

ج- مانعی ندارد؛ اگرچه انتساب آنها به معصومین علیهم‌السلام اعتباری ندارد. (لنکرانی)

د- این عکس‌ها، اصالت ندارد؛ ولی چون منتسب به آن حضرات است، نباید مورد بی‌احترامی قرار گیرد. (مکارم)

ه- اگر مشتمل بر هتک نباشد، اشکال ندارد. (سیستانی)

و- اگر مقصود تذکر و یادآوری آن بزرگواران باشد، مانعی ندارد؛ ولی اگر معتقد باشد که این عکس‌های واقعی ائمه علیهم‌السلام است، این عقیده صحیح نیست و خطا است. (تبریزی)

۲۰. خواندن روضه‌های دروغ و غیر معتبر که بعضاً موجب تمسخر و هتک می‌شود، چه حکمی دارد؟^۱

الف- اگر موجب هتک و تمسخر باشد، جایز نیست. (خامنه‌ای)

ب- جایز نیست. (فاضل، صافی، بهجت، مکارم)

ج- چیزهایی که دروغ بودن آنها پیش علمای خبره معلوم است، نقل آنها جایز نیست. (تبریزی)

د- اگر موجب هتک یا دروغ باشد، جایز نیست؛ ولی اگر هتک نباشد و دروغ بودن آنها معلوم نباشد و به عنوان نقل و روایت گفته شود، اشکال ندارد. (سیستانی)

۲۱. تربت حسینی که خوردن آن به قصد استشفای مستحب است، چه محدوده‌ای از مرقد شریف حضرت را شامل می‌شود؟ آیا خوردن مهرهای کربلا نیز همان حکم را دارد؟^۲

الف- قدر متیقن، قبر شریف و ملحقات عرفی آن است و مهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حکم را دارد. (خامنه‌ای)

۱. همان، ج ۳، ص ۳۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۰۵.

ب- خوردن آن به عنوان قبر امام حسین علیه السلام یا مهر کربلا [که] در دسترس است. چنانچه به مخلوط کردن در آب باشد، به طوری که مستهلک شود، به قصد استشفای مانعی ندارد. (تبریزی)

ج- بعید نیست؛ ولی احتیاط این است که به قصد رجاء و تبرک، کمی از مهر را در مقداری آب حل کند؛ به طوری که در آب مستهلک شود و آن را بیاشامد. (صافی)
د- هر چه عرفاً تربت کربلا محسوب شود؛ که در روایات محدوده‌ای برای آن مشخص شده. مهرهای ساخته شده از آن محل نیز همین حکم را دارد. (فاضل)

ه- به احتیاط واجب، از قبر شریف و آنچه ملحق به آن است، نباید تجاوز کند و اگر از سایر موارد، مانند اطراف قبر بخواهند استفاده کنند، باید با آب مخلوط کنند که صدق خوردن خاک نکند. (سیستانی)

و- احوط، اقتصار بر مأخوذ از قبر و اطراف مجاور قبر مطهر است و در زاید بر آن، در آب مستهلک شود. (بهجت)

ز- [پاسخ قسمت اول سؤال:] از نقاط نزدیکی که دسترسی به آن در شرایط فعلی ممکن است؛ خواه چند صد متر باشد یا یک کیلومتر یا بیشتر. [پاسخ قسمت دوم سؤال:] آری، همان حکم را دارد. مقدار کمی را در آب حل می‌کند و می‌خورد. (مکارم)

پرسش‌ها و شبهات نهضت امام حسین علیه السلام *

پرسش:

پیامدهای نهضت عاشورا کدام‌اند؟

پاسخ:

قیام عاشورا، مهم‌ترین رویداد تاریخی پس از ظهور اسلام بود. این قیام، پیامدهای مهمی در برداشت که نتایج ثمربخش آن، پیوسته باقی خواهد ماند. در ادامه، به برخی از این پیامدها اشاره می‌شود:

۱. ترویج وحدت اسلامی و قیام در مقابل ستمکاران

ایجاد همبستگی در میان مسلمانان و نفوذ مکتب تشیع در دل‌های آنان، از مهم‌ترین پیامدهای عاشورا بود. حسن ابراهیم حسن می‌نویسد: «کشته شدن امام حسین علیه السلام در تهییج شیعیان و وحدت بخشیدن به آنها تأثیر بسیاری داشت. قبل از این رخداد، شیعیان پراکنده بودند؛ زیرا شیعه‌گری یک نظریه سیاسی بود که در دل پیروان خود نفوذ نکرده بود و هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، شیعه‌گری با خون آمیخته گشت و در اعماق قلوب شیعیان نفوذ کرد و عقیده راسخ آنان شد.»^۱

قیام عاشورا، در حقیقت، مشعل فروزانی برای شیعیان و سرمشقی برای قیام‌های علویان بود. علامه مقرّم می‌گوید: «یکی از نتایج قیام سید الشهداء علیه السلام این بود که در علویان تأثیر بزرگی گذاشت. پس از حادثه کربلا، هر یک از فرزندان علی علیه السلام که می‌خواستند قیام کنند، از جهاد امام حسین علیه السلام سرمشق می‌گرفتند.»^۲ این قیام توانست نیروهای پراکنده شیعه را متحد سازد و زمینه همبستگی سیاسی و سازمان‌دهی آنان را فراهم

* سؤال‌ها و جواب‌های این بخش، از: مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، پایگاه‌های اینترنتی «اندیشه قم» و «اسلام کوئیس» جمع‌آوری و ارائه شده است.

۱. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پابنده، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. موسوی مقرّم، عبدالرزاق، رهبر انقلاب خونین کوفه، تهران: نشر جهان، ص ۱۲۲.

نماید. خربوطی، دانشمند اسلام معتقد است: «شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ‌ترین حادثه تاریخی بود که منجر به تشکل و تبلور شیعیان گردید و سبب شد که شیعه به عنوان یک سازمان قوی، با مبادی و مکتبی سیاسی و دینی مستقل، در صحنه اجتماع اسلام آن روز جلوه کند.»^۱

۲. معرفی و زنده نگه داشتن اسلام اصیل

مهم‌ترین اثر قیام عاشورا، تفکیک اسلام راستین از اسلام دروغین بود. کربلا، توطئه سقیفه را افشا کرد و غاصبان خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را به جامعه نشان داد و فرق بین خلافت اسلامی و سلطنت موروثی را بر مردم آشکار ساخت. علامه شهید سید حسن شیرازی رحمته الله می‌گوید: «امام حسین علیه السلام با شهادت خود توانست، حساب این خلافت انحرافی را از اسلام جدا کند و پرده از روی واقعیت عنصر اموی بردارد و مردم متوجه شوند خلافت بنی‌امیه، یک حکومت جاهلی است که لباس اسلام بر تن پوشیده است. بدین ترتیب، مردم دریافتند که حکومت اموی، سلطنت ظالمانه‌ای است که هیچ ربطی به اسلام ندارد... بر اثر قیام امام حسین علیه السلام ماهیت حقیقی تمام خلفای پس از حضرت، بلکه پیش از حضرت هم کشف شد. از این رو، خلفای دیگر از امویان و عباسیان و عثمانیان، نتوانستند کارهای نامشروع خود را به نام اسلام انجام دهند.»^۲

۳. عظمت یافتن مکتب تشیع

این قیام خونین، نه تنها مورد شگفتی و تحسین مورخان اسلام واقع گردید، بلکه مستشرقان و بعضی اسلام‌شناسان بیگانه نیز آن را حرکتی عظیم و قابل ستایش دانستند. پرفسور براون می‌گوید: «... گروه شیعه به قدر کافی هیجان و از خودگذشتگی نداشتند؛ اما پس از رخداد عاشورا، کار دگرگون شد و عواطف سست‌ترین مردم به هیجان درآمد؛ چنانکه نسبت به رنج و خطر حتی مرگ، بی‌اعتنا شدند.»^۳

نیکلسن هم می‌گوید: «حادثه کربلا، مایه پشیمانی و تأسف امویان شد؛ زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام حسین علیه السلام هم‌صدا شدند و صدای آنان در همه جا و

۱. خربوطی، انقلاب‌های اسلامی، ترجمه عبدالصاحب یادگاری، کانون انتشاراتی چهره اسلام، ۱۳۵۷ش، ص ۷۳.

۲. الکعبی، عبدالزهراء، مقتل الامام الحسين علیه السلام، بیروت: نشر دار الکتب و العترة، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴.

۳. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، پیشین، ص ۳۵۲.

مخصوصاً عراق و بین ایرانیانی که می‌خواستند از نفوذ عرب آزاد شوند، انعکاس یافت.^۱

۴. تزلزل دولت اموی

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید: «اگر خوب تأمل کنی، درخواستی یافت که حسین علیه السلام خود را فدای دین جدش کرد و ارکان حکومت اموی متزلزل نشد، مگر پس از عاشورا.^۲ پس از فاجعه عاشورا و انعکاس اخبار آن در مراکز مهم اسلامی، مردم از حکومت بنی‌امیه رویگردان شدند؛ پیش‌تر، در شام و دمشق که حدود نیم قرن تحت تأثیر تبلیغات معاویه بود، مردم دیدگاهی دگرگون نسبت به خاندان پیامبر داشتند و حتی برای ورود اسرای اهل بیت علیهم السلام و سرهای شهدا به دمشق، شهر را آذین‌بندی کرده بودند و این پیروزی را به همدیگر تبریک می‌گفتند؛ اما پس از نطق افشاگرانه امام سجاد علیه السلام و حوادثی که در آنجا پیش آمد، وضع به حدی دگرگون شد که حتی یزید خود را از جنایاتی که نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام کرده بود، تبرئه می‌کرد و این حادثه را به گردن دیگران می‌انداخت.

به موجب روایتی که طبری آورده، یزید در آغاز از شهادت امام حسین علیه السلام خوشحال گشت؛ ولی با پایدار شدن نتیجه و اثر آن، نادم شد.^۳ چیزی نگذشت که هیئت حاکمه اموی، از خواب و خیال به درآمد و پس از ارزیابی نتایج حاصل شده، به اشتباه فاحش خود پی برد.

۵. بیداری مسلمانان

شهادت امام حسین علیه السلام، جامعه اسلامی را تکان شدیدی داد و با دمیدن روح مبارزه و فداکاری در وجود آنان، حصار در خودفرورفتگی را که رژیم اموی به دور آنان کشیده بود، در هم ریخت. از پس این حادثه دل خراش، جامعه دریافت که حق با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و دولت مخالف آنها، نه تنها به اصول و ارزش‌های اسلامی پایبند نیست، بلکه رژیمی خونریز و مستبد است که می‌خواهد جامعه اسلامی را به جاهلیت

۱. همان.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹.

۳. سیوطی، جلال الدین، تاریخ خلفاء، قاهره: نشر مطبعة المدنی، بی‌تا، ص ۲۰۸؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ

طبری، بیروت: مؤسسه اعلمی، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۵۰۶.

نخستین برگرداند.^۱ از این رو، موجی از تنفر علیه دستگاه حکومتی ایجاد شد و شیعیان به خود آمدند و از اینکه فرزند پیامبر ﷺ را یاری نکرده بودند، به شدت پشیمان شدند و به تدریج موج بیداری سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت و زمینه نهضت توأین، قیام حرّه و دیگر قیام‌ها فراهم گشت.^۲

۶. محبوبیت خاندان علی ﷺ

از دیگر پیامدهای عاشورا، محبوبیت خاندان علی ﷺ در اجتماع و شناساندن بیشتر آنها به مردم بود. مسیر افکار و عواطف ملت که در اثر تبلیغات شدید خاندان ابوسفیان در معرض فاصله گرفتن از خاندان امیر مؤمنان، علی ﷺ بود، بعد از واقعه کربلا به کلی عوض گردید. این محبوبیت که در واقع به منزله خون تازه‌ای بود که در رگ‌های اسلام جریان پیدا می‌کرد، آرام‌آرام موقعیت خاندان علی ﷺ را چنان استوار ساخت که دیگر امکان هر گونه شیخون زدن و یورش به دودمان امیر مؤمنان ﷺ را از ستمگران بعدی گرفت. در نتیجه، هم خاندان نبوت و هم اسلام اصیل و واقعی، از یک خطر حتمی و سقوط قطعی نجات یافت.^۳

۷. ترویج فرهنگ جهاد و شهادت

قیام عاشورا، درس دین‌باوری، ایثار، شجاعت، شهادت، جهاد در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر و روحیه ستیزه‌جویی و پرخاش‌گری و جسارت در مقابل حکام جور را در مسلمانان ایجاد نمود و پیروان مکتب اهل بیت ﷺ را به عنوان سرسخت‌ترین حامیان دین پیامبر ﷺ معرفی کرد. مبارزان و رهبران شیعه در تاریخ جنبش‌های حرکت‌آفرین خود، صحنه‌های اعجاب‌انگیزی از رشادت، شجاعت، فداکاری و ایثار خلق نمود و هرگز بیم و ترسی از قدرت حاکم به دل راه ندادند و در برابر هیچ حکومت ظالم و سخت‌گیری تسلیم نشدند و در برابر موج‌های سهمگین و طوفان‌های بنیان‌کن، با گذشتن از گذرگاه شهادت، همواره قد برافراشته داشتند. بهایی که رزمندگان شیعه در تداوم خط سرخ انقلاب حسینی در طول تاریخ برای برافراشته داشتن این

۱. شمس الدین، محمدهدی، ثورة الحسین ﷺ، بیروت: نشر دار التعارف، ص ۲۵۶.

۲. عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت: منشورات اعلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳. هاشمی‌نژاد، عبدالکریم، درسی که حسین ﷺ به انسان‌ها آموخت، مشهد: شرکت به‌نشر، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش، ص ۱۲۴.

پرچم پرافتخار داده‌اند نیز ناچیز نبوده است. در هر زمان، مبارزی سخت‌کوش از شیعه، این پرچم را بر دوش داشته است.^۱ سرانجام، قبر حسین بن علی علیه السلام و دیگر شهدای کربلا، به عنوان میعادگاه عاشقان خدا و راهیان راه اهل بیت علیهم السلام و مجاهدان فی سبیل الله درآمد؛ حتی بیشتر قیام‌هایی که در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس رخ داد، زیر شعار «یا لثارات الحسین» رونق و انجام گرفت. نقشه قیام و پیمان برای آن، بر مزار شهید طف منعقد می‌شد و آن مزار مقدس، پایگاه مبارزان ضد ستم و کعبه الهام و میعادگاه آنان بود.^۲

پرسش:

آیا صحت دارد که امام حسین علیه السلام در برابر صلح امام حسن علیه السلام اعتراض کرد؟

پاسخ:

در پاسخ به این پرسش، ابتدا به نقل احادیثی چند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حسنین علیهم السلام که عصمت و دور بودن آنان را از هر گونه خطا یا اشتباه به اثبات می‌رساند، می‌پردازیم: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۳ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند.»

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ إِنْ قَامَا وَإِنْ قَعَدَا»^۴ حسن و حسین دو امام هستند، قیام کنند یا بنشینند.»

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ لَعَلَّ اللَّهَ يُصَلِّحُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۵ این فرزندم، (حسن) سید و آقا است و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد.»
بر طبق حدیث نخست، حسنین علیهم السلام هم از اهل بهشت‌اند و هم از سروران و بزرگان بهشت می‌باشند و این روایت، بهترین و روشن‌ترین دلیل بر صحت تمام افعال و گفتار آنان در طول حیات‌شان است.

۱. زنجانی، عمید، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران: نشر کتاب سیاسی، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۲. فارسی، جلال‌الدین، انقلاب تکاملی اسلام، تهران: انتشارات آسیا، ص ۸۶۲.

۳. شریف القرشی، باقر، حیات الامام الحسین بن علی علیه السلام، قم: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۸۹.

۴. همان، ص ۹۱؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، بخش امام حسن علیه السلام، بیروت: مؤسسه محمودی، چاپ اول، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م، ص ۱۲۹.

۵. شریف القرشی، باقر، حیات الامام الحسین بن علی علیه السلام، پیشین، چاپ سوم، ۱۹۷۳م/ ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۹۵.

حدیث دوم، به یکی از اصول قطعی و مسلم اعتقادی مذهب حقّه شیعه جعفری اشاره دارد. بر این اساس، هر یک از امامان معصوم علیهم‌السلام در تمام کردار، گفتار و تصمیم‌گیری‌های خود، مأذون و مأمور از جانب خدای متعال هستند. اگرچه ممکن است به جهت مقتضیات و شرایط زمان، هر یک از آنان سیاستی جداگانه و تصمیمی به ظاهر متفاوت با دیگر ائمه اتخاذ نمایند، ولی از آنجا که همه این اعمال مورد تأیید خداوند متعال و به مصلحت جامعه اسلامی است، به هیچ وجه منافات با عصمت آنان نخواهد داشت.

ضمن اینکه اتخاذ سیاست‌ها و تصمیمات گوناگون در زمان‌های مختلف توسط ائمه عصمت و طهارت علیهم‌السلام را می‌توان تشبیه به اتخاذ تصمیم‌های گوناگون و متنوع از جانب پدری مهربان در باره صلاح و تربیت فرزند یا فرزندان نمود که گاهی بنا بر یک مصلحت، در مقابل اعمال فرزند نرمش و مدارا به خرج داده و گاهی نیز بنا بر مصلحتی دیگر، سیاست جدی و تندی را به خرج می‌دهد که البته همه اینها، فقط برای اصلاح و تربیت فرزند است.

وضعیت زمان امام مجتبی علیه‌السلام نیز به گونه‌ای رقم خورد که ایشان بنا بر وظیفه اصلی خود که همان حفظ اسلام و دین بود، تن به صلحی داد که ظاهراً تلخ، اما در واقع پرفایده و ضامن بقای دین بود؛ چرا که سطح توانایی درک و تجزیه و تحلیل حوادث آن عصر برای مردم آن جامعه، پایین‌تر از آن بود که بتوان اقدامی انجام داد. از این رو، امام حسن علیه‌السلام نیز مانند پدری که در وضعیتی قرار گرفته که فرزندش قادر به تشخیص صلاح خود نبوده و او ناچار به سکوت می‌باشد، در مقابل جامعه آن زمان که مانند کودکی نادان، قادر به تشخیص خیر و بدی نبود، مجبور به سکوت شد.

از طرفی، با در نظر گرفتن علم غیب پیامبر نسبت به رخدادهای آینده، حدیث سوم حکایتگر علم و آگاهی ایشان به وقوع چنین حادثه‌ای که همان صلح با معاویه توسط امام مجتبی علیه‌السلام است، می‌باشد و اصلاً حدیث سوم بر همین اساس و با علم به وقوع چنین حادثه‌ای در آینده، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صادر گردیده است. حال چگونه ممکن است امام حسین علیه‌السلام که همانند برادرشان از پیشگامان اهل بهشت‌اند و همانند جد و برادرشان آگاهی و احاطه تام به علم غیب دارند، اقدام به اعتراض صلح برادر با معاویه نمایند؟ اگر این گونه باشد - که البته نیست -، بسیاری امور که لازمه امامت می‌باشد، از قبیل:

آگاهی به اوضاع زمانه، اطاعت، پیروی و ادامه راه پیامبر، در نظر گرفتن مصالح جامعه و حفظ دین که از مشخصه‌ها و صفات بارز امام معصوم است، زیر سؤال خواهد رفت و صد البته ساحت مقدس امام حسین علیه السلام، از این کاستی‌ها مبرا است.

پرسش:

مفهوم حدیث «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» چیست؟ چرا این جمله فقط

در مورد امام حسین علیه السلام بیان شده است؟

پاسخ:

در منابع روایی آمده است: «إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَى يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»^۱ در طرف راست عرش نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است. در پاسخ به این پرسش که چرا از بین ائمه معصومین علیهم السلام فقط امام حسین علیه السلام از این لقب برخوردار شدند، باید گفت: اگرچه ائمه علیهم السلام نور واحد هستند و همگی چراغ هدایت به حساب می‌آیند، اما شرایط زمانه باعث می‌گردد تا جنبه‌ای از شخصیت آنان تجلی پیدا کند و به فعلیت برسد و در نتیجه، مظهر یک اسم از اسمای الهی گردند. برای توضیح این مطلب، به دو مثال ذیل توجه نمایید.

مثال اول: از بین ائمه علیهم السلام، تنها امام پنجم علیه السلام به شکافنده علم (باقر) ملقب است؛ با اینکه همه امامان معصوم علیهم السلام از علم لدنی برخوردار بودند و این نیست، مگر اینکه در زمان و شرایطی که امام پنجم علیه السلام زندگی می‌کرد، از سویی نحله‌ها و افکار جدیدی بروز کرده و از سویی دیگر، دولت بنی‌امیه به ضعف گراییده بود. در این فضا و بستر فراهم‌شده، ضروری بود که اصول مکتب تشیع تبیین شود. اینجا بود که آن امام همام، حوزه درسی را راه‌اندازی کرد و رهاورد چنین حوزه‌ای که در زمان امام صادق علیه السلام به شکوفایی کامل رسید، تبیین دقیق مکتب اهل بیت علیهم السلام و تربیت شاگردان زیادی بود که در دورترین مناطق جهان اسلام به تبلیغ مکتب تشیع روی آوردند. نمود این نقش در امام پنجم علیه السلام باعث گردید تا لقب «باقر» (شکافنده علم) برای آن امام به کار گرفته شود و این، نه به معنای آن است که امامان دیگر، عالم نبوده‌اند، بلکه تنها گویای نقش ویژه علم امام باقر علیه السلام در ترسیم خطوط و شاخصه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

۱. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، إعلام الوری، تهران: اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق، ص ۴۰۰.

مثال دوم: از بین امامان معصوم علیهم‌السلام، فقط امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام از لقب «نار الله» (خون خدا یا کسی که ولی دم او خدا است) برخوردارند؛ با اینکه همه آنان به مرگ طبیعی از دنیا نرفته‌اند و شهادت در راه خدا نصیب ایشان شده است. دلیل این امر، آن است که از بین امامان، تنها خون آن دو امام بر زمین ریخته شد و در آن شرایط، این گونه از شهادت، بیشترین نقش و تأثیر را در حیات‌بخشی به اسلام داشته است و این در حالی است که ویژگی یادشده، در امامان دیگر بروز نکرده است؛ به عبارت دیگر، با اینکه همه امامان جلوه کاملی از صفات و اسمای الهی بوده‌اند، اما شرایط خاص و ویژگی‌های زمانه باعث می‌گردید که جنبه‌ای از شخصیت آنها تجلی پیدا کند و به فعلیت برسد و آنان مظهر یک اسم از اسمای الهی گردند و در هر زمان، یک بُعد از ابعاد وجودی آنان جلوه خاصی داشته باشد.

اما اینکه چرا لقب «چراغ هدایت و کشتی نجات» تنها برای امام حسین علیه‌السلام استفاده شده است، در جواب باید گفت: موقعیت و شرایط امام حسین علیه‌السلام بسیار خاص و ویژه بود. در آن شرایط، بنی‌امیه توانسته بود با تبلیغات مسموم، چهره اسلام را واژگون نماید. روشن است که چنین اسلامی نمی‌توانست هدایت‌گر انسان‌ها باشد؛ اسلامی که اجازه می‌داد خلیفه آن، یک انسان شراب‌خوار و قمارباز باشد؛ اسلامی که تبعیض نژادی و طبقاتی را می‌پذیرفت و سردمداران‌ش در حالت مستی بر نماز جماعت حاضر می‌شدند! امام علیه‌السلام آنگاه که از هدف قیام خود سخن می‌گوید، می‌فرماید: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ فِيهَا مِنْ نَهْجِ اللَّهِ؛^۱ من نه برای راحت طلبی و وانهادن مسئولیت، به راه افتاده‌ام و نه برای خوش‌گذرانی و بیهودگی؛ نه انگیزه‌ام ستمکاری و بیدادگری است و نه تبهکاری؛ بلکه می‌خواهم امت جدم را اصلاح کنم.»

۱. شریف القرشی، باقر، حیات الامام الحسین بن علی علیه‌السلام، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۴. امام در جمله‌ای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأَنْكِرُ الْمُنْكَرَ»؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۲۸.

آن حضرت بعد از ترسیم وضعیت اجتماعی زمانه خود، می‌فرماید: «مگر نمی‌بینید که حق و عدالت اجرا نمی‌شود و مردم دست از باطل نمی‌کشند؟ در چنین محیط فاسد و آلوده‌ای، هر فرد با ایمانی آرزومند مرگ و ملاقات پروردگار است.»^۱

یا آنگاه که از زمامداری یزید با خبر شد، فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَأْعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ.»^۲ امام در چنین شرایطی توانست، هم اسلام را از نابودی نجات بخشد و هم تمام ابعاد اسلام واقعی را در عمل برای جهانیان ترسیم نماید و به نمایش بگذارد و در واقع، راه نجات و هدایت را برای انسان‌ها تجسم نماید. از این جهت، در حادثه کربلا و به‌ویژه روز عاشورا، ما شاهد بروز و ظهور همه فضایل و خوبی‌ها از وجود مقدس امام حسین علیه السلام و یارانش هستیم و می‌توانیم این ادعا را داشته باشیم که تمام ابعاد اسلام توسط ایشان با رنگ خون در زمین کربلا، این تابلوی همیشه‌زنده تاریخ، نقاشی شده است؛ در حالی که برای امامان دیگر، این شرایط فراهم نشد تا همه ویژگی‌ها و فضایل خود را در معرض دید حقیقت‌جویان قرار دهند و تمام ابعاد هدایتی اسلام را به نمایش بگذارند و این، البته به مقتضای وظیفه‌ای بود که بر عهده آنان بود که هر شرایط خاص، رفتار خاصی را هم می‌طلبید و آنان موظف بودند که الگوی رفتاری مناسب همان شرایط را به بشریت ارائه دهند؛ یعنی این محدودیت، از سوی شرایطی بوده است که رفتار الگویی محدودی را نیز اقتضا می‌کرد. به جهت همین جامعیتی که واقعه عاشورا از آن برخوردار است، این حادثه و خود امام حسین علیه السلام چراغی شدند که با نگاه به این چراغ، کسی گمراه نمی‌شود و در دریای طوفانی فتنه‌ها غرق نخواهد شد؛ به عبارت دیگر، آن امام علیه السلام چراغ هدایت است برای آنهایی که در ظلمات جهل گرفتار آمدند و کشتی نجات است برای آنهایی که در گرداب دنیا دست و پا می‌زنند. از این رو، در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكًا لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ عَرَّتِهِ الدُّنْيَا...»^۳ خون

۱. «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.» (امین، محسن، اعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق، ج ۴، بخش اول، ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

۲. «دیگر باید فاتحه اسلام و مسلمانی را خواند و با آن وداع گفت؛ آنگاه که جامعه و مردم دچار زمامدار و رهبری مانند یزید گردند.» (ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ش، ص ۱۱)

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

پاکش را در راه تو ریخت تا بندگان را از جهالت و سرگردانی گمراهی نجات بخشد؛ در حالی که دنیاطلبان بر ضد او یک دست شده بودند.»

پرسش:

عزاداری و مراسم‌های مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام، از جمله امام حسین علیه‌السلام، از چه زمانی شروع شده است؟

وقتی به زندگانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام نگاه می‌کنیم، نه تنها چیزی در این خصوص نمی‌یابیم، بلکه از چنین کارهایی نیز منع نموده‌اند.

پاسخ:

برای پاسخ به این پرسش، توجه به نکاتی چند ضروری به نظر می‌رسد:

۱. یاد و خاطره شخصیت‌های برجسته و برگزیده تاریخ بشر، باید زنده بماند و صفات و حالات پسندیده آنان مورد توجه باشد. از این رو، می‌بینیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام در زنده نگه داشتن یاد و نام شهیدان، به‌ویژه سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام، از شیوه‌های گوناگونی بهره می‌گرفتند.

۲. در تاریخ اسلام، نمونه‌هایی از گریه بر شهدا و اقامه عزا وجود دارد؛ از جمله:

الف- چون حمزه به شهادت رسید، صفیه دختر عبدالمطلب به جست‌وجوی او برآمد. وقتی انصار میان او و جسد حمزه مانع شدند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آزادش بگذارید. صفیه آمد و کنار پیکر حمزه نشست و چون او بلند می‌گریست، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم گریه می‌کرد و هر گاه او آهسته می‌گریست، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم آهسته گریه می‌نمود. فاطمه علیه‌السلام، دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم می‌گریست و آن حضرت هم با گریه او گریه می‌کرد و می‌فرمود: «هرگز مصیبتی به بزرگی مصیبت تو به من نرسیده است!» آنگاه خطاب به صفیه و فاطمه فرمود: «مژده دهید! هم اکنون جبرئیل به من خبر داد که در آسمان‌های هفت‌گانه برای حمزه نوشته‌اند که او شیر خدا و شیر رسول خدا است.»^۱

ب- بعد از جنگ احد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی مدینه روان شد. وقتی به یکی از خانه‌های انصار گذشت، شنید که بر کشتگان خویش می‌نالند و گریه می‌کنند. اشک در دیده حضرت جمع شد و بگریست و گفت: «اما کسی بر حمزه نمی‌گرید.» و چون سعد بن

۱. واقعی، محمد بن عمر، مغازی تاریخ جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۰۹.

معاذ و اسید بن حضیر به محله بنی‌عبدالاشهل بازگشتند، به زنان قبیله گفتند: «کارهای خویش را رها کنند و بروند بر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بگریند.»^۱

ج- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال هشتم، جعفر بن ابی‌طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه را با لشکری برای جنگ با روم به شام فرستاد. لشکر به جایی در شام از ناحیه بلقاء از زمین دمشق که به آن «موتَه» گفته می‌شد، رسید. در جنگ، هر سه شهید شدند. اسماء، دختر عمیس خثعمی که زن جعفر بود، گفت: وقتی خبر شهادت جعفر را از رسول خدا شنیدم، فریاد زدم: «وا جعفراه!» و فاطمه دختر رسول خدا آواز مرا شنید؛ در حالی که فریاد می‌زد: «وا ابن عماء؛ ای وای پسر عمویم!» پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که ردای خود را می‌کشید و بی‌اختیار اشک می‌ریخت، بیرون رفت و می‌گفت: «عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي؛ زنان گریه‌کننده، باید بر کسی چون جعفر گریه کنند.» سپس گفت: ای فاطمه! برای خانواده جعفر خوراکی فراهم ساز که آنها گرفتارند.» پس، فاطمه سه روز برای آنان خوراک تهیه کرد و این، در میان بنی‌هاشم معمول شد.^۲

د- گریه فاطمه علیها السلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله: عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که چون سوره نصر نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراخوانده، فرمود: خبر مرگ مرا به من داده‌اند. فاطمه علیها السلام گوید: گریستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گریه مکن که تو نخستین کس از اهل من هستی که به من ملحق می‌شوی. آنگاه خندیدم.^۳

ه- امامان بزرگوار شیعه علیهم السلام و شیوه‌های گوناگون بزرگداشت عزاداری امام حسین علیه السلام: یکی از شیوه‌هایی که امامان علیهم السلام برای زنده نگه داشتن نهضت حسینی به کار گرفته‌اند، برپایی مجالس سوگواری، گریستن و گریاندن برای مصیبت‌های جان‌سوز کربلا و یادآوری آن حادثه در زمان‌های مناسب است.

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲۱، ص ۶۳.

۳. واقفی، محمد بن سعد کاتب، الطبقات الكبرى، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۱۸۸؛ عز الدین علی بن اثیر، تاریخ این اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ش.

امام سجاد علیه السلام در طول دوران امامتش، پیوسته سوگوار قضیه عاشورا بود. در این مصیبت، آن قدر گریست که از «بکائین» (بسیار گریه کنندگان) به شمار آمد.^۱ علقمه حصرمی نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام در خانه‌اش اقامه عزا می‌کرد و خود آن حضرت برای جدش می‌گریست و در این خصوص، تقیه نمی‌کرد و به کسانی که در خانه بودند، می‌فرمود: برای آن حضرت سوگواری کنند و در مصیبت حسین علیه السلام به یکدیگر تسلیت بگویند.^۲ امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود: «من هرگز آب سرد ننوشیدم؛ جز اینکه به یاد امام حسین علیه السلام افتادم.»^۳

ائمه اطهار علیهم السلام نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می‌گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر آن حضرت تشویق و ترغیب می‌نمودند. در روایتی آمده است: «هر کس بر حسین علیه السلام بگرید، یا [حتی] یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به خود بگیرد نیز پاداشش بهشت است.»^۴ شاعرانی که مصیبت‌های کربلا را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می‌خواندند، همواره مورد لطف و عنایت ویژه امامان معصوم علیهم السلام قرار می‌گرفتند؛ افرادی چون: کمیت اسدی، دعبل خزاعی و سید حمیری.

پس، همان طور که ملاحظه نمودید، نه تنها از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از گریه و اقامه مراسم عزاداری منعی صورت نگرفته، بلکه با توجه به شواهد و نمونه‌هایی که در خصوص گریه‌ها و عزاداری‌های معصومین علیهم السلام برای شهدای اسلام، به‌ویژه امام حسین علیه السلام بیان شد، تردیدی باقی نمی‌ماند که این روش، از سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام است.

۳. نکته آخر اینکه آیا لازم است شیوه عزاداری در همه مناطق و زمان‌ها یکسان باشد؟ در این باره باید گفت: از مجموع آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که آنچه از ما خواسته شده، اصل گریه و اقامه عزا است و نوع و کیفیت عزاداری، به عرف و شیوه هر

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، پیشین، ج ۲، ص ۹۲۲.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۳. شیخ صدوق، امالی، تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۴۲.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۸۴.

شهر و منطقه واگذار شده است. تا زمانی که شارع مقدس از نوع خاصی از عزاداری، منع نکرده^۱ یا انجام نوع خاصی از عزاداری با اصول و ارزش‌های دیگر اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام منافات نداشته باشد، می‌توان قائل به جواز آن نوع عزاداری شد.

پرسش:

چرا امام حسین علیه السلام با اینکه می‌دانست شهید می‌شود، اهل بیت علیهم السلام خود را به کربلا برد؟

پاسخ:

میان «بردن اهل بیت علیهم السلام توسط امام علیه السلام به سوی کربلا» و «علم غیب آن حضرت مبنی بر آینده جنگ»، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا امامان ما در امور فردی، سیاسی و اجتماعی از علم غیب بهره نمی‌گرفتند. از آنجا که قیام کربلا نیز امری سیاسی و اجتماعی بود، امام حسین علیه السلام در این قیام از علم غیب بهره نگرفت و طبق ظواهر عمل کرد؛ تا قیام او، الگوی خوبی برای همگان شود.

از سوی دیگر، از برخی روایات استفاده می‌شود: اینکه امام حسین علیه السلام اهل بیت علیهم السلام خود را به سوی کربلا برد، مانند اصل قیام آن حضرت، وظیفه الهی بوده است. امام حسین علیه السلام با این کار، وظیفه خویش را انجام داده است. این امر، کاشف آن است که بین علم غیب امام از آینده جنگ و بردن اهل خود به کربلا، منافاتی نیست؛ حتی با وجود برخورداری از علم غیب نیز امام باید این هدف و مقصد الهی را به انجام می‌رساند. آنان چیزی را طلب می‌کنند که رضایت و اراده خداوند باشد و اراده خداوند هم با رفتن امام به کربلا و همراه ساختن خانواده خویش تحقق می‌یافت. به طور کلی، همراهی خانواده امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا، می‌تواند به جهت عوامل ذیل باشد:

۱. پیام‌رسانی

انقلاب امام تا عصر عاشورا، مظهر خون و شهادت بود و رهبری و پرچم‌داری این نهضت، بر عهده ایشان قرار داشت. پس از آن، بخش دوم نهضت حسینی، به پرچم‌داری امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود،

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۵۸.

پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سید الشهداء و یارانش را به اطلاع افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

۲. بی‌اثرسازی تبلیغات دشمن

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره فرمان‌روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین، نه سخن پیامبر را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند و نه اسلام را آن گونه که در مدینه رواج داشت، می‌شناختند. در نتیجه، نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند. شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام، بر آن سرزمین فرمان می‌راندند! تجمل‌دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ‌های بزرگ، تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی، نیم قرن سابقه داشت و کسانی بودند که می‌پنداشتند آنچه در مدینه عصر پیامبر گذشته، چنین بوده است.^۱

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه‌ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست او، بی‌چون و چرا تسلیم شوند؛^۲ به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سفاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که تا زمان قتل مروان (آخرین خلیفه اموی)، نمی‌دانستیم که رسول خدا ﷺ جز بنی‌امیه خویشاوندی داشت که از او ارث ببرند.^۳ خطبه‌غرای امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیه‌السلام در شام، تبلیغات چند ساله دشمن را نقش بر آب کرد و سخنان بیدارگر امام سجاد علیه‌السلام افکار عمومی را به تاریخ صدر اسلام جلب نمود و به مردم فهماند که فلسفه قیام امام حسین علیه‌السلام، احیای اسلام ناب و بدعت‌زدایی و زنده نمودن سنت پیامبر اکرم ﷺ است.^۴

۱. شهیدی، سید جعفر، قیام امام حسین علیه‌السلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۷ش، ص ۱۸۵.

۲. آیتی، محمدابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، تهران: صدوق، چاپ هشتم، ۱۳۷۲ش، ص ۴۷.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه‌آیه‌الله المرعشی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۱۵۹.

۴. رک: گروهی از پژوهشگران، نگاهی نو به جریان عاشورا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳ش، ص ۳۴۱-۳۴۵.

دکتر آیتی در این باره می‌نویسد: «امام چهارم علیه السلام پا بر منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دل‌ها از جا کنده شده و اشک‌ها فرو ریخت و شیون از میان مردم برخاست و فرزند امام حسین علیه السلام ضمن خطابه خویش، جای اهل بیت را در حوزه اسلامی نشان داد و پرده از روی چهره تابناک فضایل و مناقب آن برداشت.»^۱

۳. افشای ماهیت ستمگران حاکم:

بعد دیگر علت حضور خاندان امام، نشان دادن چهره سفاک، بی‌رحم و غیرانسانی یزید و حکومت وی بود.

به منظور بیان حقایق جنایات امویان در روز عاشورا، امام سجاد علیه السلام در شام فرمود: «پدرم، امام حسین علیه السلام را با قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده‌ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد. امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر قصد کشتن داشتید، چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه به قتل رسانیدید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه‌های او حمله کردید؟ چرا کودک او را شهید کردید؟»^۲ این کلمات، به قدری نزد شنوندگان غیر قابل‌خداشه بود که شام را طوفانی کرد و جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت. یزید می‌خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل بیت علیهم السلام، همه حرکت‌ها را در نطفه خفه کند؛ به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود بر اریکه قدرت تکیه بزنند. اما قیام با عزت امام و پیام‌رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان او، هسته‌های ظلم‌ستیزی را برای خون‌خواهی امام حسین علیه السلام و از بین بردن بنی‌امیه در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به وجود آورد.

پرسش:

سیره ائمه معصومین علیهم السلام در عزاداری برای امام حسین علیه السلام چگونه بوده است؟

پاسخ:

از روایات متعددی استفاده می‌شود که ائمه اطهار علیهم السلام در سال روز عاشورا، به یاد آن همه مصیبت‌هایی که بر امام حسین علیه السلام وارد شد، اندوهگین می‌شدند و به دیگران هم

۱. آیتی، محمدابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، پیشین، ص ۲۳۲.

۲. مقرّم، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، بیروت: مؤسسه الخراسان للمطبوعات، ۱۴۲۶ق، ص ۳۳۴.

دستور می‌داده‌اند که در آن روز به عزاداری بپردازند و به سوگ و ماتم بنشینند؛ حتی در کتب فریقین روایات بسیاری نقل شده^۱ که پیامبر سال‌ها پیش از جریان عاشورا، بارها بر مصایب امام حسین علیه السلام که به واسطه جبرئیل از آن آگاه شده بود، گریه کرد.

در سیره ائمه معصومین علیهم السلام نیز وارد شده که آن بزرگواران در روز عاشورا به عزاداری و سوگواری می‌پرداختند و دستور می‌دادند مرثیه‌خوانان، شعرا و کسانی که از آن واقعه مطلع بوده‌اند، آن را برای دیگران تشریح کنند و مصیبت‌هایی را که در آن روز بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده، بیان نمایند. مقصودشان این بوده که آن رویداد به صورت یک مکتب پویا و خط‌دهنده برای همیشه زنده بماند و همواره تأکید کرده‌اند که عاشورا را از یاد نبرید و به نام امام حسین علیه السلام مجالس سوگ و ماتم به پا دارید تا حقایقی که حضرت برای آن به شهادت رسیده، فراموش نشود. مرحوم امین عاملی در کتاب اعیان الشیعه فصلی به اقامه عزا و گریه ائمه علیهم السلام در سوگ امام حسین علیه السلام اختصاص داده و روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام در این باره نقل کرده است.^۲

شیخ طوسی از عبدالله بن سنان روایت کرد که او گفته است: «بر سرورم جعفر بن محمد علیه السلام در روز عاشورا وارد شدم. او را با چهره گرفته و ظاهری اندوهگین، در حالی که اشک‌هایش مانند مروارید فرو می‌ریخت، ملاقات کردم! عرض کردم: چرا گریه می‌کنی؟ خدا چشم تو را نگریاند! فرمود: آیا غافل‌ی که حسین بن علی در مثل این روز به قتل رسیده؟»^۳

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر گاه چشم مؤمنی برای شهادت امام حسین علیه السلام به قدری پر از اشک شود که به گونه‌های صورتش بچکد، خدای رؤف او را همواره در غرفه‌های بهشت جای خواهد داد.»^۴

شیخ صدوق از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده: «ماه محرم، ماهی است که در زمان جاهلیت، در آن ماه جنگ و ظلم را حرام می‌دانستند؛ اما در آن ماه، خون ما حلال

۱. ابن حبان، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۱۴۴؛ مزی، تهذیب

الکمال، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۴۰۸.

۲. امین، محسن، اعیان الشیعه، پیشین، ج ۱، ص ۵۸۴.

۳. همان، ص ۵۸۶.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

دانسته شد و حرمت ما هتک گردید. اهل بیت و زنان ما اسیر شدند، خیمه‌های ما سوزانیده شد و اموال ما غارت گردید. هیچ احترامی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ما ملحوظ نگردید! روز قتل حسین علیه السلام در صحرای کربلا، چشم‌های ما را مجروح، اشک ما را جاری و عزیز ما را [به حسب ظاهر] خوار ساخت و تا آخر دنیا موجب غصه و بلای ما گردید. پس بر همچون حسین علیه السلام باید گریه‌کنندگان بگریند. گریه بر وی گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد. سپس فرمود: هنگامی که ماه محرم می‌شد، پدرم خندان دیده نمی‌شد و اندوه بر وی غالب بود، تا هنگامی که عاشورا سپری می‌گشت. وقتی که روز عاشورا فرا می‌رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش بود و می‌فرمود: این، همان روزی است که حسین علیه السلام در آن روز به قتل رسید.^۱

ابوهارون اعمی نقل می‌کند که: «من به حضور امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شدم. آن حضرت به من فرمود: برایم شعر بگو! وقتی شعر گفتم، فرمود: منظور من این گونه شعر نیست؛ بلکه می‌خواهم از آن شعر و مرثیه‌هایی که نزد قبر امام حسین علیه السلام می‌گویید، برایم بگویید. من این شعر را خواندم:

امْرُرْ عَلٰی جَدَّتِ الْحُسَيْنِ قَلُّ لِعَظْمِهِ الزَّكِيَّةِ

یعنی: «بر سر قبر حسین علیه السلام مرور کن و به استخوان‌های پاک و پاکیزه‌اش بگو...». وقتی دیدم حضرت صادق علیه السلام گریان شد، من از گفتن شعر خودداری نمودم. آن بزرگوار فرمود: بقیه اشعار را بگو. وقتی ادامه اشعار را گفتم، فرمود: بیشتر از این برایم بگو! گفتم:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَاَنْدَبِيْ مَوْلَاكَ وَ عَلٰى الْحُسَيْنِ فَاَسْعِدِيْ بِيْكَآكِ

یعنی: «ای مریم! سر از قبر برآور و برای مولای خودت (امام حسین علیه السلام) گریه و زاری کن و حسین را به وسیله گریه خویش یاری نما!»

راوی گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابوهارون! هر کسی برای امام حسین علیه السلام شعر بگوید و تعداد ده نفر را گریان کند، جزای او بهشت خواهد بود. سپس آن حضرت همچنان از تعداد نفرات کم کرد تا به یک نفر رسید و فرمود: کسی که در

۱. امین، محسن، اعیان الشیعه، پیشین، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲. مقصود، مریم بنت عمران مادر حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد.

عزای حسین شعر بگوید و یک نفر را گریان نماید، جزایش بهشت است. پس از آن فرمود: هر کسی امام حسین علیه السلام را به خاطر بیاورد و گریان شود، بهشت جزای او می‌باشد.^۱

پرسش:

آیا این نشانه ذلت نیست که بگوئیم امام حسین علیه السلام با آن شکل دل خراش و اسف بار شهید شده است؟ در حالی که خدا هیچ وقت اولیای خودش را ذلیل نمی‌کند؟

پاسخ:

جهت روشن شدن مفهوم عزت و ذلت در مکتب اسلام ناب، آغاز پاسخ را با تعریفی از عزت و ذلت پی می‌گیریم.

عزت، به معنای ارجمندی، سرافرازی و گرامی شدن است.^۲ به قول راغب، واژه «عزت» به معنای حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب واقع شود.^۳ در برابر عزت، ذلت قرار دارد که به معنای نبود حالت شرافت و عزت در آدمی است؛ به طوری که انسان به‌سادگی پذیرای شکست شده، مغلوب دیگران شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۴ همه عزت، برای خداوند است. البته هر که بخواهد عزیز گردد، باید تنها به سوی خدا برود؛ زیرا خداوند هم عزیز و هم عزت‌بخش است و هر که عزت و سرافرازی را از غیر او طلب کند، خوار می‌شود. همچنین، عزت و عظمت، در گرو اطاعت از خدای عزیز و اولیای او و تسلیم در برابر اوامر الهی است.

در آموزه‌های دینی، عزت و آزادگی، در بندگی و معنویت و رهایی از اسارت شهوت و پرهیز از تجمل‌گرایی ظهور می‌کند. از این رو، امام علی علیه السلام عرض نمود: «كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^۵ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که جامعه‌ای

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی، واژه «عزت»؛ دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دهخدا، واژه «عزت».

۳. راغب اصفهانی، مفردات راغب، دفتر نشر الکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳۲.

۴. سوره یونس، آیه ۶۵.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

عزت‌مند در مدینه به وجود آورد، با تمام افتخارات غیر معقول، مانند ثروت‌اندوزی و قوم‌گرایی مبارزه کرد و عزت و افتخار را در عبودیت تفسیر نمود. در صحنه کربلا، عزت و افتخار امام حسین علیه السلام به اوج خود رسید. آن حضرت در زمانی قیام نمود که یزید شعار بی‌دینی سر داد،^۱ و جامعه اسلامی را خفقان گرفته و دین‌ستیزی و عدالت‌کشی رایج شده بود. از این رو، امام حسین علیه السلام مرگ در راه خدا را زینت خواند^۲ و تسلیم نشدن در برابر یزید و اسیر ذلت نشدن را، عزت و افتخار دانست؛ «مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ»^۳ مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است. در میان سخنان حماسی امام حسین علیه السلام، شعاری نمادین و افتخارآمیز هست که نشانه گویای آزادگی و آزادمنشی امام و دین سرافراز جدّ او است. آن شعار، عبارت غرورآفرین «هَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةَ» است: آنگاه که در برابر بیعت خواستن یزید فرمود: «ناپاک‌ناپاک‌زاده مرا بین دو چیز: شمشیر و ذلت مخیر قرار داده؛ اما ذلت، از ما بسیار دور است.»^۴ به قول بهجتی:

اندر آنجا که باطل امیر است	اندر آنجا که حق سر به زیر است
اندر آنجا که دین و مروّت	پایمال و زبون و اسیر است
راستی زندگی ناگوار است	مرگ، بالاترین افتخار است
جاویدان آید بانگ پر شور	لا أرى الموت إلا سعادة ^۵

امام حسین علیه السلام فرمود: «من، از مرگ باکی ندارم. مرگ، راحت‌ترین راه برای رسیدن به عزّت است. مرگ در راه عزّت، زندگی جاودانه است. زندگانی ذلت‌بار، مرگ بی‌حیات است.»^۶

۱. خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، پیشین، ص ۳۵۷.

۲. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، پیشین، ج ۱، ص ۵۹۳.

۳. ابن شهر آشوب، المناقب، تحقیق لجنة من أساتذة النجف الأشرف، نجف: نشر مطبعة الحیدریة، ۱۳۷۶ق/ ۱۹۵۶م، ج ۴، ص ۶۸.

۴. شیخ طبرسی، الاحتجاج، تحقیق، تعلیق و ملاحظات سید محمدباقر خراسان، نجف: دار النعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م، ج ۲، ص ۲۵.

۵. برگرفته از: محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، قم: نشر معروف، ۱۳۸۷ش، ص ۳۸۹.

۶. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، پیشین، ص ۵۸۱.

عزت حسینی در آخرین لحظات زندگی امام حسین علیه السلام به اوج رسید و حضرت بندگی را عامل عزت دانسته و بدان افتخار می‌کند. شهید مطهری رحمته الله می‌نویسد:

«در روز عاشورا حسین علیه السلام حدّ آخر مقاومت را می‌کند. دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است. یکی از تیراندازان ستمکار، تیر زهرآلودی را به کمان می‌کند و به سوی اباعبدالله علیه السلام می‌اندازد که در سینه اباعبدالله علیه السلام می‌نشیند و حضرت بی‌اختیار روی زمین می‌افتد. آیا در این لحظه، تن به ذلت می‌دهد؟ آیا خواهش و تمنا می‌کند؟ نه، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن، رویش را به سوی همان قبله‌ای که از آن هرگز منحرف نشده است، می‌کند و می‌فرماید: «رِضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ يَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ»^۱ بارالها راضیم به قضای تو و تسلیم فرمانت هستم، پروردگارا! معبودی جز تو نیست ای فریادرس فریادکنندگان.»

در حادثه کربلا، یزید و یزیدیان عزت خویش را در پیروزی ظاهری دانسته و به نسب و اجداد و دوران جاهلیت افتخار می‌کردند؛ غافل از اینکه پیروزی و جاودانگی، از آن حق و حق‌گرایان است و پیروزی باطل، مقطعی است. از این رو، قرآن عزت‌مداری را از آن رسول و مؤمنان دانسته است: «وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۲

روشن‌ترین دلیل این عزت و شکوه، در باره شهدای کربلا مشهود است. پس از گذشت صدها سال، هنوز امام حسین علیه السلام عزیز است، محبوب دل‌ها است و مزارش میعادگاه عاشقان حق است. امام راحل رحمته الله فرمود: «محرم، ماهی است که عدالت در مقابل ظلم، و حق در مقابل قیام کرده و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است.»^۳

این نوع فداکاری، نشان از ایمان بالای آن حضرت دارد که محو خدای متعال است و نظیر این گونه آزمایش‌ها و دشواری‌ها، برای برخی انبیا مانند زکریا علیه السلام هم وجود داشته است؛ پس صحیح نیست که گفته شود: خدا آنان را ذلیل کرده است.

۱. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، قم: انتشارات صدرا، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. سوره منافقین، آیه ۸.

۳. خمینی، روح الله، صحیفه نور، مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ج ۴، ص ۲۷.